

1912

Muzo

هَذَا بَيَانُ طَوْعِيٍّ بِالْحَقِّ وَالْكَفِّ فِي أَكْثَرِ الْأَعْيَانِ

از محمد و ابی طالب که درین ایام حیات انجمن بنیاد فرجام ثواب عظیم عظیم
از علی و ابی طالب که درین ایام حیات انجمن بنیاد فرجام ثواب عظیم عظیم

انعام السرفان

والله اعلم



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مطعم اثنا عشر سید در صورت اولی و دوم مطبوخ کرد

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, with a large flourish on the right side.

فهرست مطالب کتاب

صفحه	مضمون
۱	ترجمه بفارسی و الی
۲	مطلب دوم تفسیر بفارسی و بیان لغت بجهان و اختلاف اقوال در آن
۳	مطلب دوم در ترکیب بجهان نقل نزول آیات شوره
۴	تفسیر بارود و حل ترکیب و اقوال مختلفه و لغت و معنای جهان
۵	مطلب سوم معنای فارسی و فائده لفظ عبید و تشبیل از قول شاعر و معنای عبید
۶	حدیث یا اشرفی که در معنویت لفظ الیاد و ایراد و جواب بدان و بیان اختلاف قرائت
۷	بیان معنای فارسی بارود و فائده لفظ عبید و تشبیل از قول شاعر و حدیث یا اشرفی و اعتراض بلفظ الیاد و جواب بدان و اختلاف قرائت
۸	مطلب چهارم شباهت محبت طلاق مسجد بر خانه اقم بانی و مراد از آن قصه
۹	اشکال از معارج حضرت ابراهیم که و کذا لا نری ابراهیم الخ دلالت صریحی دارد بر سیر فرمودن حضرت ابراهیم ملکوت سموات و ارضین نایه سری و ال برابر است بعض آیات و جواب از فقره از نری
۱۰	ذکر عدم فضیلت معارج حضرت بر معارج ابراهیم
۱۰	جواب اشکال مذکور از ضعف ثبوت فضیلت معارج حضرت بر معارج حضرت ابراهیم و جمیع انبیاء
۱۰	جواب دیگر از اشکال مذکور
۱۱	اختلاف زمانه معارج از اهل سنت و ایضا اختلاف زمانه معارج از اهل شیعه
۱۲۰	بیان صورت تطبیق از اختلافات مذکوره

۲۶	ثبوت وجود فلک عظیم بر بنا حکما و سابقین
۲۸	دلیل بطلان خرق و التیام
۲۸	جواب از شبهه خرق و التیام فلک با ثبات معراج
۳۱	جواب دیگر از شبهه مذکوره
۳۲	جواب ثانی
۳۳	در بیان احوال و شبهات سمعیه و نقلیه
۳۳	شبهه اولی آنکه حدیث مشتمل بر بعض مطالب بعید می باشد
۳۴	جواب از فخر رازی
۳۵	جواب دیگر از عدم ثبوت آنها
۳۶	جواب ثالث
۳۷	جواب از شبهه ثانیه
۳۷	وجه تسمیه براق براق
۳۷	بیان صنعت التفات
۳۸	بیان معراج مفضلاً
۴۹	استدلال بر فصول اذان که فصول اذان پیچیده اند علی الاشهر و خرق اقامت از اذان با استدلال
۵۴	امامت ملکه فرمودن حضرت و فرض شدن پنجاه نماز و از راس حضرت موسی سؤال تخفیف فرمودن حضرت و ماندن پنج نماز بمقابله پنجاه
۵۵	ایراد و جواب بر روایت مذکوره از جناب حضرت مفضل و حدیث صافی از ابن عباس و بعد بر وزن ابو جهمیل و سؤال از حالات و کیفیت و بنا بر بیت المقدس از انبیا و اهل بیت
۵۶	ذکر حدیث شریک بخاری و ثابت بنانی

۵۷	تحقیق انسان که آیا مراد از روح است یا مجرد یا مجموع و اختلاف اقوال در آن و بیان آنکه اسم آدم شدن قبل از ادخال روح و حدیث کنت نبیتاً و احم بدین الما عالم
۵۷	اوله قائلین که روح را انسان گویند
۵۸	رد قول قائل بمعراج روحانی و استدلال از لفظ عید که مرکب از مع و جد است
۵۹	ایراد و جواب از حدیثی که ذکر امامت فرمودن حضرت بابنیا و ربیت المقدس است
۵۹	مبحث ثانی و در آن دو مطلب است
۵۹	مطلب اول در بیان اثبات معراج جسمانی و حالت بیداری از احادیث و تفییر و ابطال اوله قائلین بمعراج منافی مطلب دوم در دفع باقی شبهات عقلیه و نقلیه قائلین بمعراج منافی
۶۰	مطلب اول در اثبات معراج جسمانی و ذکر اوله بر بودن معراج جسمانی در لفظ و ذکر نقص آیه سری
۶۱	اقامه برهان بر بودن لفظ عید حقیقت در جسم و روح و ابطال استدلال سرشید
۶۲	اثبات معراج در حالت بیداری و رد قول سرشید
۶۳	قول سرشید و رد از مصنف
۶۴	قول سرشید و رد از مصنف بمعراج جسمانی
۶۵	امثلة لفظ عید
۶۶	رد قول سرشید از معراج منافی و قول سید مثینی بر آیات شوره و انجم
۶۷	ذکر بعض آیات شوره و انجم و رد قول سرشید
۶۹	قول سرشید و اعتراض بر آیه و لقد مرأه نزلت اخری عند سدرة المنتهى و تفییر بعض آیات دیگر و رد بر سرشید و رد از مصنف مقله

۷۴	ذکر مزج مخفی علامه شدن بیدار لقوی
۷۷	ذکر تفسیر افتخار و نه علی یزی و ذکر روایت جناب حدیث از چشمه اولی از چشمه طاهر
۷۸	سوال حضرت موسی از دیدن جناب حدیث و جوابش
۷۸	ذکر آیه و هاراج و هاراج و هاراج
۷۹	عطر بر سر سید و استلال از افتخار و ذکر روایت آیات کبری
۸۰	ذکر قول که سید و آیه و لقد آتاه و تردیدش از مصنف
۸۰	ذکر آیه و علامه شدن بیدار لقوی و تفسیرش از سید و تردیدش از مصنف
۸۱	تفسیر بعض آیات توره و انجم که دال بر حراج جسمانی میباشد
۸۳	ادله نقلیه از اخبار ائمه معصومین علیهم السلام
۱۲۳	ذکر اخبار واره از اهل سنت
۱۲۳	دلیل با قول از بخاری
۱۲۳	مراد از کلام ذکر شوق صدر و شستن قلب که درین خبر مذکور است میباشد
۱۲۳	ذکر اخبار بخاری در باره ثبوت حراج جسمانی و در حالت بیداری
۱۳۱	ذکر اخبار مسلم در باره ثبوت حراج جسمانی و در حالت بیداری
۱۳۷	ذکر اخبار نسائی در ثبوت حراج جسمانی و در حالت بیداری
۱۳۹	ذکر خبر ابن ماجه در باره ثبوت حراج جسمانی و در حالت بیداری
۱۳۹	بیان تردید سید از مصنف
۱۴۰	قدح حدیث شریک
۱۴۰	بیان عدم نزول وحی و حضور می ملک قبل بعثت از فاضل دهلوی در روایت شریک
۱۴۳	قول سید
۱۴۳	روای مصنف

۱۴۷	شروع در ادله منکرین و ابطال آن
۱۴۷	قول سرید
۱۴۸	ابطال از مصنف مدظلہ
۱۴۸	ابطال دلیل اول منکرین
۱۴۹	بیان تباد از حدیث معراج کہ بیداری میشود یا خواب
۱۴۹	عدم صحت سلب بکذا
۱۴۹	ذکر خواب حضرت یوسفؑ
۱۵۰	بیان خواب دو مجوس کہ در قرآن مذکور است
۱۵۰	ذکر خواب ملک مصر
۱۵۱	ذکر خواب حضرت ابراهیمؑ
۱۵۱	جواب سرید از این جوابها کہ در خواب تصریح نمودن یا اقامه قرینہ بر بودن خواب بوده باشد ضرورت است
۱۵۱	ذکر حدیث بینما انانا نائم
۱۵۳	اثبات معراج جسمانی
۱۵۳	ابطال دلیل سوم
۱۵۳	نقل قول سرید
۱۵۴	جواب
۱۵۵	ذکر دلیل چهارم منکرین معراج جسمانی و پشتیبان معراج خوابی و ابطال آن
۱۶۰	ذکر بعض اسامی و القاب کمالین معراج جسمانی میباشد از بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر
۱۶۱	قول سرید زور و آن
۱۶۲	مشروط بودن نقل حدیث باللفظ یا بالمعنی

۱۶۵	قول در جواز نقل بالمعنی و مستطال و جواز
۱۶۶	اقسام نقل بالمعنی
۱۶۷	دلیل مانع از جواز نقل بالمعنی
۱۶۸	جواب از دلیل مذکور
۱۶۸	جواب از خبر
۱۷۰	شرط طراوی
۱۷۰	شرط بلوغ در راوی
۱۷۰	شرط عقل در راوی
۱۷۱	شرط اسلام در راوی
۱۷۱	شرط ایمان در راوی
۱۷۳	شرط عدالت در راوی
۱۷۳	معنا از عدالت راوی
۱۷۳	شرط ضبط در راوی
۱۷۴	ولد احوال بودن راوی
۱۷۵	در قبول کردن روایت از زن
۱۷۵	روایت احمد خلیل که میگوید که این احادیث الفاظ رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست
۱۷۶	قول سمرستید
۱۷۷	جواب از مصنف
۱۷۷	ذکر روایت سید شریف جرجانی که عالم ابله است و جماعت میباشند
۱۷۸	توضیح متواتر از خبر جرجانی
۱۷۹	ذکر حدیث من کذب علی

۱۷۹	قول بعد حصول ذرات از متن
۱۷۹	قوت و ضعف متن حدیث از ادوی است
۱۸۰	جواب قول شافعی در باب موطاء
۱۸۰	ذکر معنای متواتر
۱۸۰	در بیان مستفیض
۱۸۱	ذکر اشکال و جریان آن بر متواتر تیز
۱۸۲	در بیان خبر غریب مشهور و غریب استند و غریب المتن که از اقسام خبر میباشد
۱۸۲	اطلاق غریب بر آنچه متن او شتمل بر لفظ باشد بر لفظ غامض که بعید الفهم باشد
۱۸۳	ذکر علمای تصنیف در غریب فرموده اند
۱۸۳	بیان خبر مفرد و تعریف شاذ و مشهور و منکر
۱۸۴	در خبر مقبول و معتبر و مستند و متصل و مرسل
۱۸۴	فرق در معنای خاص و عام
۱۸۵	در بیان متعلق و مرفوع و موقوف که از اقسام خبر هستند
۱۸۶	در بیان مضموم و معنعن و مخرب و مقلوب و غیره که از اقسام خبر میباشد
۱۸۷	در قول سرسید که آنچه از نقل مخالف عقل باشد مردود است
۱۸۸	در بیان اینکه عقل حکم میکند یا مامت علی ابن ابیطالب علیه السلام
۱۸۹	در بیان اینکه عقل حکم نمیتواند که بکند در اکثر احکام شرعی
۱۹۱	شروع در بحث حسن و قبح اشیا
۱۹۲	بیان اختلافات متزله و شاعره و قول آمدی که از اکابرین اشاعره بود
۱۹۴	تحریر نزاع من جهت المعنی و حسن و قبح
	بیان نسبت در امتزاج
۱۹۵	ولیل اشاعره

۱۹۷	اوله عقلیه بر بودن حسن و قبح عقلی دلیل از انجمن عقل با ظواهر معجزه و غیره
۱۹۸	ایرادات و جوابات
۱۹۹	دلیل دوم بر بودن حسن و قبح عقلی از حکم عقل بقیح صدور کذب از او تعالی
۲۰۰	دلیل سوم از وجوب نظر و معرفت خدا و اثبات نبوت و تصدیق پیغمبر
۲۰۱	دلیل چهارم و پنجم بر صدق و کذب قائلی که صدقش مستلزم قتل نفوس و بر ادوی اسوا باشد
۲۰۲	اوله شرعی بر بودن حسن و قبح عقلی دلیل اول از حکم فرمودن جناب احدیت بعدل و احسان و ممانعت فساد و منکر
۲۰۳	دلیل دوم از حرمت فواحش
۲۰۴	اوله اشاعره بر بودن حسن و قبح شرعی و ابطال آن دلیل اول از افعال عباد
۲۰۵	جواب اجمالی و تفصیلی
۲۰۶	بیان انگاره اراده او تعالی عین علم است
۲۰۷	جواب ثانی بجناب معارضه
۲۰۸	جواب ثالث بطور عل
۲۰۹	دلیل ثانی اشاعره از بودن علم حسن و قبح از بداهت و نظریات
۲۱۰	جواب از نبودن علم تمامی نظریات
۲۱۱	دلیل ثالث اشاعره از قول قائل لا کذب بن خدا
۲۱۲	جواب از عدم اجتماع صدق و کذب در شیء واحد یکیت واحد
۲۱۳	دلیل چهارم اشاعره از گریز نبی از طاعتی که قصد قتل او داشته باشد و استفسار کردن
۲۱۴	ظالم و افکار شخص عالم از احوال ایشان
۲۱۵	جواب از توریه و غیره

۳۰۸	ایراد و جواب
✓	دلیل خامس اشاعره از علم داشتن او تعالی از افعال لازم الصدور عباد و بعد وقوع آن و مجبور شدن بنده از وقوع فعل و عدم وقوع آن از خود
۳۰۹	جواب آن از نه بودن علت علم بامر فعل بنده را و تعریف علم
✓	دلیل ششم اشاعره آنکه حسن و قبح لذات الفاعل میباشد
۳۰۹	جواب آن از عدم صدور رشتن از حکم بسبب قبح آن مستلزم عدم قدرت و تمیلاً باشد
✓	دلیل هفتم اشاعره از اجتماع صفات غنیه و فقیره در اشیا
✓	جواب از آن که قرب و بعد و ثواب و عقاب از لوازم اطاعت میباشد
۳۱۰	دلیل هشتم اشاعره از اختلاف کذب باختلاف اوضاع و جواب آن
✓	دلیل نهم اشاعره و جواب آن
۳۱۱	دلیل دهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل یازدهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل دوازدهم اشاعره و جواب آن
۳۱۲	دلیل سیزدهم اشاعره و جواب آن
✓	دلیل چهاردهم اشاعره آنکه اگر حسن و قبح ذاتی بوده باشد لازم می آید قیام عرض بعرضی
۳۱۳	جواب آن از نقص از بودن حسن و قبح شرعی
✓	جواب ثانی از صفات مذکوره امور تقدیریه میباشد و نقیض آن سلب تقدیر است
۳۱۴	جواب ثالث تعقل فعل تعقل حسن یا قبح نمیشود
✓	جواب رابع از قول قائل بجز قیام عرض بعرض ایراد بر آن در روش
۳۱۵	جواب خامس از حکم نفی
۳۱۶	قول مسرئید از قانون فطرت و تعریف آن و رد آن
۳۱۷	قول مسرئید از امتناع تبديل و تغییر آن عقلا و ایضاً در مذهب اسلام
۳۲۰	جواب آن از آنکه متمنع استقراری و محال عادی محال عقلی نمیباشد
✓	قول مسرئید بعدم مسئیت حدیث سفینه و شوق القمر
✓	رد آن
۳۲۱	قول مسرئید بودن خلاف قانون فطرت تشریف بری حضرت در عراج مجبوره بر اطلاق و غیره

۲۲۲	رد از مصنف
۲۲۶	قول سرسید شعر بر بودن معراج منامی
//	رد آن
۲۲۷	قول سرسید دلیل دوم منکرین و ما جعلنا الشریکاء الخ
//	جواب از مصنف
۲۲۸	بعض احوالات اسلام بنی امتیه
۲۲۹	قول مصنف در بیان بایاتیکه در بدر نازل شده اند
۲۳۱	بیان فتنه شدن خواب گنج حضرت برائے خلیفه ثانی از کبیر
۲۳۲	قول سرسید در تصریح دلیل دوم منکرین و قول مصنف
۲۳۳	قول سرسید در معنای رویار
//	رد از مصنف و تحقیق معنای رویار
//	دفع دخل مقدر
۲۳۴	قول فخر رازی در معنای رویار
//	قول صاحب کشف
//	حکمت در اختیار لفظ رویار بر رویت
۲۳۵	قول علامه الدین از لباب
۲۳۶	در بیان قول علامه عبدالقادر ابن عمر شافعی
۲۳۸	قول سرسید نتیجه بحث
۲۳۹	بحث از مصنف
//	قول سرسید مشتمل عدم ثبوت معنی رویار بر رویت از کلام عرب
//	رد از مصنف و ثبوت آن
۲۴۰	قول سرسید ذکر قول علماء در حدیث ابن عباس و استدلالات ایشان از رویا عین و تردید آن
//	ردش از مصنف مدظلّه
	تمام شد فهرست



پارہ پانزدہم سورہ بنی اسرائیل

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند مهربان و مہربان

قوله تعالى سُبْحَانَ الَّذِي أَسْأَلُ بِعَبْدِكَ لِيَأْتِنَا بِحَرَامِ
إِلَى الْمَسْجِدِ لَا قُصَّةَ الَّذِي بَارَكْتَ لِحَوْلِكَ الْبَرِيذُ مِنْ أَيْتِنَا إِنَّهُ

هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

ترجمہ فارسی

مہربان اول و مہربان طالب

منزلہ و مبرا است آن کسیکہ سیر کنایند بندہ خود (یعنی محمد) را در وقت شب از
مسجد الحرام تا مسجد اقصیٰ (یعنی بیت المقدس کہ در شام است) کہ مبارک گردانیدہ ام
گرداگرد او را تا بنمایم او را از آیات و نشانیہا کہ خود بدستیکہ اوست خدا شنودہ و میندہ

ترجمہ اردو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْأَلُ بِ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

منزلہ ہے وہ خدا کہ جسے سیر و کہانی اپنے بندے محمد کو رات کے وقت میں مسجد الحرام

مطلب اول

در ترجمہ غیبی
است

مطلب اول

بیان ترجمہ غیبی
میں

سجدات تھے تک وہ سجدات تھے کہ جبکہ نوحی و اطراف کو مبارک کیا ہے ہنسنے تاکہ کہہ سکیں
ہم اپنے خاص بندہ کو اپنے آیات و نشانیوں سے اس لئے کہ وہ خدا کے بزرگ
سُننے والا اور دیکھنے والا ہے۔

قوله تعالى سبحان الذي تفسره بقاری

بدانکہ آیہ مذکورہ نظر بصریح و اثبات معراج آنحضرت صلی علیہ وسلم می باشد و تمامی علماء
و فقہاء و محدثین و تکلمین عامہ و خاصہ اعتراف و اقرار بمعراج آنحضرت در عالم پیداری
بحکم مبارک میدانند و برخی قلیل گمان می کنند کہ در خواب این واقعہ بود و انشا
تعلی باوّل و این اثبات قول اول خواہم نمود و فانتظر۔

قوله تعالى سبحان الذي بیان این آیہ مجرّمہ در چند مقام است مقام اول
در لغت است پس بدانکہ در لفظ سبحان چند قول است اول اینکہ سبحان مصدر است
مثل غفران چنانچہ در تفسیر سعودی و غیرہ است دوم اینکہ مصدر تشبیح است و سبحان ہم
علم است مثل کہ ان و مثل عثمان علم جل چنانچہ میگوئی کفرت الیماں تکفیرا و کفرنا
سوم اینکہ سبحان اسم است بمعنای تشبیح کما فی البیضاوی و تقدیر فعل بہر صورت لازم
است میگوئی سبحان اللہ سبحانا و سبح اللہ سبحانا و مجرّد آن سبح باشد و آن بمعنی بتا عدد و
دوری میباشد چنانچہ میگویند فرس سبع بعثت پیروز و بسیار و ندہ و در قرآن
است ان الله في السما سبحا طویلا سے بتا عدد پس معنای سبح بعدہ و نہ ہر باشد
یعنی خدا را متہ ساخت از جمیع انجہ منہ و از جناب اذیت و تشبیح گاہی بمعنی صلوات
ہم می آید چنانچہ در قول او تعلی فلو ان کان من المسجین ای من

تفسیر بقاری

بیان لغت و غیرہ

المصداقین و گاهی معنی استثنای آید چنانچه در قول تعالی قال اوسط طهر الم
اقل لکم لولا تسبحون ای لولا تسبحون و معنی نوزینه آمده چنانچه در حدیث
لا حرقت سبحات جهنم اے نور وجه کما صرح به الرازی و در
صورت علم مصدر بودن آن منقطع الاضافه خواهد شد کما صرح به بعضم مقام ثانی
در حل ترکیب است پس بدانکه لفظ سبحان منصوب است بفعل مخذوف و کذا ظاهر
و بعد حذف فعل لفظ سبحان قائم مقام فعل مخذوف شده و مفید تشبیه بلیغ شد کما فی
تفسیر حقائق التنزیل لاحد این محمود النسخی و قریب بهمین مضامین در رازی و خازن مولفه
علامه الدین علی ابن محمد ابن ابراهیم بغدادی و در کشاف مولفه جار الله زعفرانی و در مضایق
و غیره ایستاد من بخیرال تطویل عین عبارات آنرا ذکر کردم و مباحث عقلیه در تفسیر
افشاء الله تعالی در محل مقام دیگر بیان کرده خواهد شد مقام ثالث در بیان اینکه
سوره مذکوره یکی است یا بدقی یا در هر دو جاناتازل شده یا اینکه بعض آیاتش یکی و بعض
دیگر بدقی است چنانچه از ابن جوزی نقل کرده اند که این سوره یکیه است یعنی در یک نازل شده
است مگر بعض آیاتش بقول جماعته مدنیه فرموده چنانچه از ابن عباس مرویست که این
سوره یکیه است لکن هشت آیت از آنکه مدنیه میباشند و آن اذ ابتداء قوله تعالی
وان کاد و الیفتنونی ذک تا قوله تعالی نصیلا مدنیه است و این قول فقه
است و بقول مقابل قوله تعالی قل رب ادخلنی مدخل صدق و قوله تعالی
ان الذین اوتوا العلم من قبله و قوله تعالی ان ربک لسا ط بالکاس
و قوله تعالی وان کاد و الیفتنونی ذک و قوله تعالی و لولا ان ثبتنک

حج

بیان محل نزول

وایچہ تالی این است مدنی است ذر تعداد آیات و حروف و غیرہ بنا بر قولے این سورہ
یکصد و دہ آیت است و بنا بر قولے یکصد و یازدہ است و پانصد سی و پنج کلمات
است و سہ ہزار چار صد و شصت حرف است۔

تفسیر اردو مطلبہ مدرسہ

بَاب التَّوِيلِ (الخازن میں ہے کہ ابن جوزی نے کہا ہے کہ یہ سورہ مکہ ہے بقول
جماعت مگر بعض آیات بقول جماعت مدنی ہیں چنانچہ ابن عباس سے مروی ہے کہ یہ
سورہ مکہ ہے مگر آٹھ آیتیں مدنی ہیں ازابتداء قول **هَتَمَلْے وَاَنْ كَادَ الْيَفْتَنُوْكَ**
تا قول **اَوْ تَعَالَىٰ نَصِيْرًا** اور یہ قول قنارہ ہے اور مقاتل کا قول ہے کہ **قَالَ**
اَدْخَلَنِيْ مَدْخَلِ صَدَقَ الْاَيُّهُ اور ان الذين اوتوا العلم من قبلها
اور ان الذين احاط بالناس اور وان كاد واليقتنونك اور ولو
ان ثبتناك اور جواسکے تالی اسکے بعد ہے یہ سب آیات مدنیہ ہیں اور اس سورہ
میں ایک سو دس آیتیں ہیں اور بعض نے کہا ایک سو گیارہ آیتیں ہیں اور پانچ سو تیس کلمہ اور
تین ہزار چار سو ساٹھ حرف ہیں قولہ تعالیٰ **سُبْحَانَ الَّذِيْ** بیان لفظ سبحان
میں ہے بطور حمل لغت وغیرہ کے پس لفظ سبحان یا مصدر ہو مثل غفران کے یا اسم علم
مصدر ہے یا علم مصدر ہو اور اس وقت میں منقطع الاضافہ ہوگا اور منصوب بفعل محذوف
ہے اور اس فعل کا اظہار متروک ہے تقدیر عبارت یہ ہے کہ **سُبْحَانَ سُبْحَانَ** یا **سُبْحَانَ**
اللّٰهِ سُبْحَانَ اور معنای سبحان مبعود و منزه کر نیکیہ ہیں یعنی منزه و پاک ہو خدا جمیع قبائح
و انقصانات و عیوب سے اور تمام اول و چیزوں سے کہ جو اسکی درگاہ کے منہ اور والائق نہیں

تفسیر اردو

لغت و معنی

ہے اور اس ترکیب میں کہ قدر فوائد ہیں یعنی کیسی تنزیہیہ مبلغ حاصل ہوتی ہے اول سے
 جہت الاشتقاق کہ سبحان یا تسبیح شتی ہوا ہے رجب مجرد سے اور اس کے معنی اذہاب بعد
 کے ہیں اوسے سے فرس سبوح عرب بولتے ہیں یعنی گھوڑا درد اور تیز و اور میں تفعیل
 کہ سبح کو باب تفعیل میں لائے ہیں جس کو فعل باب لفعال سے لازم ہے بطرحہ کہتے ہیں قلمتہ
 فالقطع اور من حیث عدول یعنی عدول مصدر سے بطرف اسم موضع کے خاصہ خصوص
 درحالیکہ وہ علم ہے کہ وہ اشارہ کرتا ہے حقیقت حاضرہ فی الذہن کی طرف اور من جہت قیام
 بمقام مصدر مع لفعیل یہ فوائد عوائد جب ہونگے کہ سبحان کو علم مصدر قرار دیوں اور اگر
 سبحان کو مصدر مثل غفران لین تو بھی مبالغہ پیدا ہوگا من حیثیت اضافت تنزیہ سبحان
 ذات مقدسہ اور بلحاظ مناسبت تائید میں الحذف و بین معطوف علیہ قول تعالیٰ
 سُبْحٰنَکَ یٰمَیْن اور معنی اس وقت یہ ہونگے کہ وہ منفرد بذاتہ ہے اور اسمین کیسی فصاحت
 و بلاغت کلام ظاہر ہوتی ہے کہ کوئی متکلم ایسی فصاحت و بلاغت پر قدرت نہیں رکھتا

تفسیر فارسی

قَوْلُهُ تَعَالٰی اَسْمٰی یَعْبُدُہَا لِیْلًا بِاَنَّہٗ اَسْمٰی وِیَوْمَیْ مَعْنٰی وَاَحَدٌ یُّبَاشِدُ
 چنانچہ میگوبندمدی بہ اسمی بہر دو یک لغت مستند و عجب معنی بندہ است و اضافت
 عبد بجانب ضمیر غائب راجع بجانب او تعالیٰ و تقدس اسمائہ است اضافت مفیدہ تشریف
 و تعظیم و تمجیل و تکریم است و از اینجا شاعر گفتہ لَا تَدْعُوْا کُلَّیْہَا عِبَادَہَا
 فَاتَّشَمُّوْا اَسْمَآئِیْ یعنی بماند انکند بنام دیگر مگر بطلبید بہ لفظ عبد منعشوق من
 چہ این لفظ اشرف و بترین اسماء من است پس از اینجا لایع شد کہ چہ قدر آنحضرت در بندگی

او تعالیٰ مرتبہ بہم رسانیدہ کہ خدائش خود اور بلفظ عبد یا و میفرماید و مراد از عبد حضرت
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است چنانچہ مجمع علیہ بین الامت است کہ مراد از عبد حضرت رسالت
 است و جمیع متکلمین و حکماء و علماء و فقہاء و عارفین و مفسرین بدین اتفاق نموده اند
 و دخول معصوم درین اتفاق قولاً و تقریراً از اخبار کثیرہ معلوم میشود و نتیجہ شک درین
 مطلب راہ ندارد و تقریر کبیر و دیگر تفاسیر نقل کرده کہ چون آنحضرت در معراج بدرجائے
 رفیعہ مشرف گردید او تعالیٰ فرمودہ ہما انت کفای یا محمد یعنی اے حبیب من کچھ
 چیز ترا مشرف گردانم عرض نمود یا رب تنسبنی الی نفسك بالعبودیۃ اے
 پروردگار نسبت بدے مرا بنفس مقدس خود بعبودیت یعنی مرابندہ خالص خود
 بگردانی و لفظ کیلاً منصوب است بظرفیت چہ آن ظرف زمان است ایراد
 اسر اور لغت بمعنی سیر کنانیدن بوقت شب میباشد پس ایراد لفظ لیل چہ فائدہ
 میدہد پس لغو و بیکار خواهد شد و آن محل بفساحت است جواب ایراد مذکور
 باطل است بہت وجہ فائدہ کہ حاصل میشود از تنکیر لیل او آن تقلیل مدت است زیرا کہ
 از اسری ثابت نمیشد کہ در یک شب یا کمتر از یک شب این واقع شد بلکہ محض لفظ اسری
 مثبت سیر شب مطلقاً بود و لو در چند شب باشد و لفظ لیل این اجمال را دور نموده ثابت
 کرد کہ در یک شب بلکہ کمتر از آن این سیر واقع شد بیان اختلاف قوت در بعض
 قرات بجائی لیل من اللیل آمدہ چنانچہ در قرات عبد اللہ و خدیفہ است صرح بی فی الخازن -

تفسیر اردو

قوله تعالیٰ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ كَيْلًا تحقيق لفظ سبحان اوپر

ملاو

قار

اختلاف

بیان ہوئی اور اسری کے معنی سیر کرائی اور اس وقت شب اور اسری دوتوں لغت
 بمعنی واحد ہیں دونوں کے ایک معنی ہیں اور عبد کے معنی بندہ کے ہیں اور لفظ عبد
 مضاف ہے بجانب ضمیر غائب کہ جو راجع ہے طرف خدا کے معنی یہ ہوئے کہ سیر کرائی
 رات کے وقت خدا نے اپنے بندہ کو اور اس اضافت سے فائدہ تھیں ظاہر ہوا یعنی
 موحّد خاص اور بندہ خاص حضرت ہی ہیں یعنی خلیل و حبیب یا اسما سب
 گرامی ہیں مگر پیارا بندہ ہونا عجب لطف دے رہا ہے یوں تو سب ہی بندہ خدا ہیں مگر
 خود خدا بسکی بندگی پسند کر کے اپنا بندہ کہے اور اس کے دل سے پوچھئے شاعر کہتا ہے
 کاتد عفی لا بیا عبد ہا، فانتہ اشرف اسمائی یعنی مجھ کو خبردار کسی اور
 نام سے نہ پکارا ہاں لفظ عبد معشوقہ کہہ کر پکارا اس لئے کہ میرا شریف تر اور بزرگ تر نام
 جبین مجھے شرف و عزت حاصل ہو اس سے بڑھ کر نہیں ہے اب فائدہ عبد قلوب
 اہل عرفان سے پوچھنا چاہئے اعتراض قرآن کو فصیح و بلیغ کہتے ہیں بلکہ حسب فصاحت
 ہی اعجاز قرآن ثابت کرتے ہیں پس جبکہ لفظ لیل کے معنی خود لفظ اسری سے پیدا
 تھے تو کیوں تطویل عبارت بلا طائل کی گئی اسلئے کہ مخالف فصاحت ہو جواب یہ ہے
 کہ تطویل عبارت وازو یا لفظ جب محل فصاحت ہو کہ اس کے ذکر میں فائدہ نہ ہو یہاں
 فائدہ ہوا ایک تکرار معنار لیل سے تاکید پیدا ہوتی ہے یعنی رات ہی کو معراج واقع
 ہوا دوسرے یہ کہ لفظ لیل انکرہ واقع ہے اور نکرہ ہونی کی وجہ سے مفید تقلیل ہوا یعنی
 اسرے سے اتنا معلوم ہوا کہ سیر یعنی معراج شب میں ہوئی اعم اس سے کہ ایک شب
 یا چند شب اور لیل کہنے سے یہ بات جاتی رہی بلکہ یہ ثابت ہوا کہ ایک شب ایک مقدار

اعتراض

جواب

میں یعنی بعض شب میں معراج ہوئی اور آنحضرتؐ نے مسجد الحرام سے مسجد اقصیٰ تک
 کہ چالیس شب کی راہ ہے بعض شب میں سیر فرمائی یا زمین سے تا عرش کہ ہزار ہا سال
 کی راہ ہے سیر فرمائی بیان اختلاف قررت بعض قرآن نے بجائے لیلہ کے
 من اللیل پڑھا ہے اور وہ قررت عبد اللہ و حذیفہ نے صرح بہ فی التمازن۔

تفسیر فارسی

مطلب چہارم

قوله تعالى من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی الذی بآرکنا
 حولہ الذی من ایتنا انہ هو التسمیع البصیر مراد از مسجد الحرام یا خود مسجد
 است بنا بر روایت آنکہ حضرت فرمود کنت بینما انا فی المسجد الحرام والحج
 بین النائم والیقظان اذا اتانی تاجبرئیل الخ یعنی من بودم در مسجد الحرام
 در حالتی کہ بین النوم والیقظ یعنی در خواب و بیداری بودم کہ جبرئیل آمد و ظاہر لفظ
 تسمیل ہم ہمین است و یا مراد حرم باشد از مسجد الحرام بنا بر روایت آنکہ آنحضرت در
 خلاء امّ بانی بنت ابیطالب علیہ السلام تشریف داشتند کہ جبرئیل بایراق آمدہ و بنا بر این
 روایت مراد از مسجد حرام حرم خواب بود و اطلاق مسجد بر حرم بحجت احاطہ حرم و التباس او
 با مسجد است بلکہ چونکہ کل حرم مسجد است چنانچہ از ابن عباس مروی است ان الحرام کلہ
 مسجد پس اطلاق مسجد الحرام بر آن صحیح باشد و مراد از مسجد اقصیٰ بنا بر مفسرین بیت
 المقدس است کہ در شام واقع است و اقصیٰ آن را بحجت دوری آن از مکہ فرمودہ یا مراد
 ازان بیت المعمور است کہ در آسمانہا میباشد بلکہ بین معین است و جمع ہم ممکن است
 چنانچہ مسجد اقصیٰ است یعنی بیت المعمور و بیت المقدس نیز بسیار دور از مکہ واقع

بیان اختلاف
 قررت

است و در اخبار تھویم آمده که آنحضرت سیت المقدس هم تشریف بردند و آسمانها نیز
صعود فرمودند بلکه مقتضای لفظ معراج که مشتق از عروج بمعنی صعود باشد همین است
که ارتقا از حقیق زمین با علایر سموات بوده باشد و روایات نیز اعتقاد باین مطلب کنند
بلکه انکار از ان نمی کنند گویکه اعتقاد بقدرت خدا داشته باشد بپیدا نمودن زمین
و آسمان از کتم عدم و قیام آسمانها بدون ستون و عمود و فرش زمین را با چاینها بایجاد
عجب در نظر عقلا باشد از صعود و عروج شخص انسانی بمقتضای باین صفات و چون آن
قادر بر آن قدرت دارد پس این چه مستبعد است از حضرت امام محمد باقر منقول است
که آنحضرت صعود آسمانها فرموده بلکه بطریق عامه و خاصه بسیار اخبار باین مطلب وارد شده اند
پس انکار از ان محض بیجا باشد اشکال بیانش آنکه حقتعالی در باب ابراهیم فرمود
وَكُنَّا لَكَ ذِي اَبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ یَعْنٰی مَا اَبْرَاهِیْمُ
را سیر ملکوت آسمانها و زمین کنانیدم و آن حضرت را فرمود که لذیذ من الیتنا تاک
بنمایم او را از بعضی آیات خود پس معراج حضرت ابراهیم بالاتر از معراج آنحضرت شد
و فخرالدین رازی در کیه جواب این اعتراض داشت که چنان داده و قریب همین بلکه
بعینه و کشف هم است که آنچه ابراهیم دید ملکوت سموات و زمین بود آنچه آنحضرت
دید از آیات خدا بود و شک نیست در اینکه آیات خود خدا بهتر و افضل است و این جواب
رازی مرضی نیست بجهت اینکه آسمانها و زمین و ملکوت آنها اگر از آیات او تعالی نبود
البتة این جواب درست و صحیح میشد و لکن معلوم است که ملکوت آسمان و زمین همه
از آیات او تعالی میباشد پس آنچه ابراهیم دید آنهم از آیات خدا است و لکن فضیلت

معراج ابراهیم بر معراج آنحضرت لازم نمی آید چه آیات خدا در ملکوت آسمانها و زمینها
منحصرت نیست بلکه آیات او تعالیٰ غیر محصور و بی انتهای میباشد پس آنچه ابراهیم ملاحظه کرده اند
بعض آیات خدا بود و آنچه آنحضرت دید آنهم بعض آیات خدا بود و زیادتى و کمى معلوم
نیست و نفس آیات مرئیه هر دو بزرگوار و بنا بر علیه فضیلت معراج حضرت محمد مصطفیٰ هم
ثابت نشد بر معراج حضرت ابراهیم و بین تقدیر مساوات لازم می آید و حالانکه محقق
است که معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله بالاتر و افضل تر از معراج جمیع انبیاء دیگرچه
حضرت ابراهیم و چه غیر او است پس جوابش اینکه معراج دوم مرتبه مثلاً از معراج یکم مرتبه
بهتر است پس بر تقدیر مساوات هر دو بزرگوار در ملاحظه آیات جناب رسالت مآب
دوم مرتبه ملاحظه کرد و آنچه ابراهیم یکم مرتبه ملاحظه فرمود یک در صلب آنحضرت که نور محمدی در
صلب آنحضرت موجود بود و بار دیگر درین وقت و ابراهیم همان یکم مرتبه ملاحظه فرمود و
اشارات او تعالیٰ آیات خود را با آنحضرت یکمرتبه و آنحضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله را
دوم مرتبه یا چند مرتبه پس ترجیح و فضیلت در معراج آنحضرت شد جواب دیگر که شاید لطف
باشد اینکه در معراج ابراهیم نوری ابراهیم ملکوت السموات و الارض است
یعنی نمودیم ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین و در معراج آنحضرت صلعم میفرماید لذلک
بالفظ امری که مفید سیر کنانیدن از جائے بجائے بدون میباشند و اذرات را سیر
کنانیدن لازم نیست چه از فرش خواب نیز ستارها و آسمانها و غیره میتواند که آدم بیند
و اذرات با تیر از اذرات بدون سیر بهتر است چه لازمه سیر رفتن از یک مقام تا جائے
دیگر است و چون آنحضرت از مکه به سجد اقصیٰ و آسمانها رفت پس این اذرات ابراهیم

جواب این معنی
مقام

جواب دیگر

بالا تر است جواب دیگر اینکه در امارت ابراهیم لفظ سبحان که در محل تعجب میگویند و آن میسر
 جاور حدیث سخات وجه نور وجه گفته اند که بعد دیدن آن تعجب لاحق بشود و آدم سبحان الله
 میگوید پس این امارت بمرتبه رسید که خود خالق سبحان الله گفت و امارت ابراهیم کجایان
 مرتبه رسیده قوله التبیح یعنی شنونده اقوال آنحضرت و جمیع مسموعات است قوله البصیر
 یعنی بیننده و نگاه کننده است بافعال آنحضرت و جمیع مریات یعنی بدان آله سمع و آله
 بصر چه او تعالی جسم و جسمانی نیست بحجت و جوب وجود خود و مطالب پنجم در بیان
 اختلاف زمانه معراج از اهل سنت علماء اختلاف دارند در وقت
 معراج و تاریخ و محل و مقام معراج چنانچه بعضی میگویند که یکسال قبل از هجرت یکم
 ربیع الاول بعضی میگویند قبل از هجرت یکسال و پنج ماه در شوال و بعضی میگویند در ماه
 رجب و بعضی چنده ماه قبل از هجرت میگویند و بعضی پانزده ماه قبل از هجرت در ماه رجب
 و بعضی میگویند نه سال قبل از هجرت بعضی میگویند پنج سال بعد از نبوت و بعضی
 دعوه اتفاق نموده اند بر اینکه بعد از نزول وحی قریب دوازده سال و بعضی در ماه رمضان
 گفته اند و این همه اختلافات از علماء و فقهائین اهل سنت ذکر شده اند **شیعه**
 اتفاق نموده اند علماء شیعه بر اینکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل از هجرت
 واقع شده و لکن اختلاف دارند در اینکه در کدام وقت و کدام ماه واقع شده بعضی
 میگویند که هفدهم ماه رمضان شب شنبه یا بیست و یکم ماه رمضان شش ماه قبل از هجرت
 معراج واقع شد و بعضی در ماه ربیع الاول بعد از بعثت دو سال میگویند و بعضی بعد از
 هجرت دو سال در ماه رجب و بیست و هفتم میگویند و در مقام معراج هم اختلاف دارند

اختلاف زمانه معراج

در بیان موقوفات

چنانچه علماء اهل سنت بعض میگویند از خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علی ابن ابیطالب و بعض
 میگویند که از خانه خود در مکه و بعض میگویند از حجر یا از سلیم و بعض مسجد کعبه و بعض علماء شیعه
 میفرمایند که خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علیه السلام بعض علماء میگویند از شعب ابوطالب
 و بعض از مسجد الحرام میگویند و ظاهر این است و این اختلافات منطبق هستند و در
 حقیقت اختلاف است اختلاف نیست چه اطلاق مسجد الحرام که در نص قرآن است منافاة
 ندارد بحدیث خانه ام هانی یا شعب ابوطالب چه اگر در واقع خانه ام هانی باشد پس
 آن خانه و شعب چون نزدیک یکدیگر داشتند اطلاق شعب خانه ام هانی یا اطلاق
 خانه ام هانی بر شعب جائز باشد چنانچه خارج مسجد واقع مثل صحن زامد و اطاق و حجره
 که حتماً در مسجد حقیقی داخل نیستند و لکن شیوع دارد که اگر کسی را پرسند کجا است یا کجا
 می ماند میگویند در فلان مسجد یا اینکه او در خارج مسجد که اطاق باشد یا ندانند پس این
 اختلافات در حقیقت اختلاف نباشد و چون تمامی حرم مسجد است بلکه چون کعبه مشرفه
 که واقع در مکه معظمه است مجازاً همه مکه را کعبه و مسجدی توان گفت پس باین جهت اطلاق
 مسجد الحرام بر خانه ام هانی یا خانه مبارک آنحضرت و غیره بعید نباشد و آنچه اختلاف در تاریخ
 معراج است اگرچه علماء اعلام آنرا تسلیم تعدد و اقع جمع فرموده اند و لکن تطبیق و جمع فرع
 صحت جمع آن و ذکر تاریخ شده است میباشد و بعد از تسلیم میتوان گفت که اعتبار
 ماه شمسی و قمری در رمضان و شوال و ذی الحجه که دوازدهم و بیست و یکم باشد موافق می آید
 اگر تعدد را تسلیم کنیم و او بالنظر الی قعدة الله و قربت آنحضرت تعدد ممکن است و بعید
 نیست و لکن اگر تعدد هم مقبول مسلم نباشد عند احد پس از اختلاف فیکه جمع و تطبیق آن به محل

صحیح ممکن باشد موجب نگار از ان واقع نخواهد شد خصوص آنچه متفق علیہ آن واقع و جمیع
 اخبار بوده باشد اما ایراد اینکه قبل بعثت چه طور معراج ممکن است چه حضور جبرئیل و ان
 نزول وحی معلوم نیست جوابش اینکہ ممکن کہ آنچه از معراج قبل بعثت میگویند معراج
 منامی بوده باشد و در لفظ صدق آن منام بعد بعثت بوده باشد چنانچہ فتح مکہ قبل از
 دو سال آنحضرت بخواب دید **وَلَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ آلِ يَاسِرٍ** و یا آه و صدق
 این رویا بعد دو سال واقع شد کہ مکہ فتح گردید **أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** و از اینجا
 واضح شد کہ اختلاف بعض در اینکه معراج آنحضرت در خواب بود یا در بیداری بجا است
 و ناشی از سوء فهم است چنانچہ عنقریب می آید قولہ تعالیٰ **بِأَنَّ كُنَّا حَوْلَنَا** یعنی
 مبارک گردانیدم گرداگرد آن را بر تقدیر آنکہ مراد از مسجد اقصیٰ بیت المقدس بود مراد از
 مبارک کثرت شمار و اشجار و غیرہ با کثرت انبیاء بوده باشد و بر تقدیر مراد بیت المعمور باشد
 پس مبارک بودن آن و حوالی آن محتاج بہ بیان نیست۔

تفسیر اردو

قولہ تعالیٰ **مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ** مراد مسجد حرام سے یا خود مسجد
 ہے یا حرم ہے اور دو تو قسم کی روایت بھی وارد ہر بطریق عامہ و بطریق خاصہ ایک وایت
 میں ہے کہ حضرت نے فرمایا کہ میں مسجد حرام میں تھا کہ جبرئیل آئے اور دوسری روایت
 یہ کہ وہ حضرت خانقاہ ہانی بنت ابوطالب علیہ السلام میں تشریف رکھتے تھے وہاں سے
 معراج کو تشریف لے گئے اور در صورت صحت روایت ثانی پر خانقاہ ہانی کو مسجد الحرام
 فرمانا بسبب اسکے ہوگا کہ کل حرم مسجد ہر باعتبار احاطہ حرم بہ مسجد الحرام اور باعتبار

قول ابن سنان کہ الحرم کمرہ مسجد بیتہ محرم تمامہ مسجد بنے یا باعتبار قول حضرت امام علی باقر
 علیہ السلام کہ مسجد الحرام میں تشریف رکبتے تھے فرمایا کہ تقابل کعبتہ مابین آسمان و
 زمین سب حرم ہے چونکہ اہلسنت بھی اور علماء شیعہ بھی اختلاف رکھتے ہیں کہ معراج
 کس ماہ و کس سال میں ہوئی اور کس جگہ سے آپ معراج کو تشریف لیگئے ہم دونوں کے
 قول الگ الگ دیکھتے ہیں اختلاف علماء اہلسنت ۱۔ ایک سال پہلے ہجرت سے
 پہلی ربیع الاول کو ۲۔ قبل از ہجرت ایک سال یا پنج مہینے خوال کے مہینے میں ۳۔ ماہ
 رجب میں ۴۔ ماہ رمضان میں ۵۔ ذی الحجہ میں ۶۔ ایک سال ۷۔ ماہ قبل ہجرت سے ۸۔ بعض
 چھ ماہ ایک سال قبل ۹۔ بعض تین سال ہجرت سے پہلے ۱۰۔ نزول وحی کے بارہویں سال
 ماہ رمضان میں کہتے ہیں اور سوائے کچھ بھی قول ہیں اختلاف شیعہ اکثر کا اتفاق
 ہے کہ ہجرت سے پہلے معراج ہوئی ۱۔ بعض کا قول ہے کہ بعد ہجرت ہوئی ۲۔ بر بنار
 قول اول بعض کا قول ہے شب ثنہ شریعین رمضان ۳۔ اکیسویں رمضان ہجرت ۴۔
 پہلے چھ ماہ ۵۔ بعد دو سال بعثت کے ماہ ربیع الاول میں و بر بنار قول ثانی ۶۔ بعد
 ہجرت دو سو سال ۷۔ ماہ رجب اور یہ اختلافات جمع ہو سکتے ہیں اس طور پر کہ کئی مرتبہ
 معراج ہوئی ہو جیسا کہ بعض احادیث معتبرہ سے معلوم ہوتا ہے چنانچہ علامہ مجلسی علیہ الرحمہ
 نے اسکی تصریح کی ہے اور علماء اہلسنت میں بھی بعض تعدد واقعہ کے قائل ہیں اور بعض
 غائبین لیکن اگر شمسی قمری حساب کیا جاوے تو شاید بہت سوال یا رمضان کا حساب
 ٹھیک ہو یا دیگر چنانچہ شمسی حساب دو طرح ہوتا ہے ایک بطور ہندی ماہ کے دوسرے بطور
 انگریزی ماہ کے اور بعض میں اسباب غفلت روایہ بھی اختلاف ہوتا ممکن ہے و لیکن اصل

اختلاف علماء اہلسنت

اختلاف کثیر

واقعہ معراج سے کوئی فتنی یا شیعہ منکر نہیں ہے اور مکان میں جو اختلاف ہے وہ بنابر ہدایت یہ ہے بعض کا قول خانہ مبارک بعض کا قول حجر بعض کا قول حطیم بعض کا قول مسجد کعبہ بعض کا قول خانہ اقم ہانی خواہر حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام وغیرہ ہے اور شیعہ میں بعض خانہ اقم ہانی خواہر امیر المومنین^{۱۲} اور بعض شعب ابو طالب بعض مسجد الحرام کہتے ہیں اور یہ سب مقام قریب قریب ہیں اور مسجد کا اطلاق ان سب مجازاً ممکن ہے مثلاً جیسا کہ خانہ اقم ہانی شعب ابو طالب پر اور شعب ابی طالب خانہ اقم ہانی پر نیزہ قرب و جوار بولے جاسکتے ہیں اور مسجد کا اطلاق ان پر ہو سکتا ہے جیسے بڑی مسجدوں میں جہین بہت سے حجرہ والاں اور طاق مکانات مسجد کی حد سے باہر ہوتے ہیں سبکو مسجد مجازاً بولتے ہیں مثلاً کوئی شخص کسی حجرہ میں ہوا دسکو کہہ سکتے ہیں کہ مسجد میں رہتا ہے پس ایسے اختلافات سے اصل قضیہ باطل نہیں سمجھا جاسکتا اور مراد مسجد اقصیٰ سے یہاں بیت المقدس ہے یا بیت المعمور ہے اور اطلاق اقصیٰ بیت المقدس پر باعتبار بعد و دوری ہے کہ مکہ سے بیت المقدس کہ شام میں واقع ہے چالیس شب کی راہ ہے اور بصورت اولے یعنی مراد بیت المعمور ہوا قصداً ہونا ظاہر ہے اور مانو راخبار میں بھی ہے یعنی مراد بیت المعمور ہے اور عقل بھی اسکو پسند کرتی ہے اسلئے کہ لفظ معراج مشتق ہے عروج سے جو بمعنی صعود ہے اور صعود بجانب آسمان ہوتا ہے اور ارات وسیہ دکھانا بھی موجب اسکو ہے کہ سیر آسمان و زمین ہوا اور ممکن ہے کہ حضرت کو سیر کرائی گئی ہو مسجد اقصیٰ یعنی بیت المقدس کی اور وہاں سے بیت المعمور کی بلکہ یہی معین ہے جیسا کہ مفاوذاً اخبار ہے اور انکار اس سے کرنا بعد اسکے کہ اخبار کثیرہ میں یہ مضامین ہوں شان اہل ایمان نہیں ہے بلکہ تکذیب مصومین اور تکذیب حضرت

رسالت بنائی ہے اور تکذیب آنحضرت کی موجب کفر ہے اور استبعاد ظاہر نظر میں زیادہ
استبعاد خلقت آسمان و زمین سے اور قیام آسمان بدون عمود اور فرش زمین بدون
آب سے اور اول عجائبات سے جو اول و دونوں میں اول کے درمیان میں ہیں نہیں ہے
اس لئے کہ آسمانوں کا باین بزرگی اس طرح معلق رہنا بدون اس کے کوئی شے اس کی اوٹھانے
والی ہو اور زمین کا روئے آب پر گسترہ ہونا اور طرح طرح کے عجائبات انہیں ہونا اور ان کا
کتم عدم سے وجود میں آنا زیادہ عجیب ہے اس سے کہ جسم انسان مثل پیغمبر آخر الزمان بلند
ہو کر بیت المعمور کی سیر کرے پس نظر الی قدرۃ اللہ کیا استبعاد ہے اس مقام پر ایک اعتراض
ہوتا ہے وہ یہ ہے کہ حضرت کے باریعین جناب اقدس الہی نے ارشاد فرمایا الذی
من الیتنا یعنی یہ سیر کرنے اس لئے کرائی آنحضرت کو کہ ہم اپنے آیات انہیں دکھائیں
اور چونکہ لفظ من مفید تبخیر ہے پس معنی یہ ہوئے کہ بعض آیات ہم دکھائیں اور حضرت
ابراہیم کے بارے میں فرمایا ہے وکذا لک نری ابراہیم ملکوت السموات
والارض یعنی ہم نے ابراہیم کو ملکوت سموات وارض کو دکھایا اور لفظ سموات جمع
غلی باللام ہے کہ جو مفید عموم و استغراق ہوتا ہے تو اس سے ظاہر ہوا کہ ان کو غیر
ابراہیم کو سب آیات دکھائے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ کو بعض آیات دکھائے اور یہ تو
ہے کہ معراج حضرت ابراہیم افضل بہتر ہو معراج آنحضرت سے حالانکہ ایسا نہیں ہے
بلکہ معراج آنحضرت افضل تر ہے معراج ابراہیم سے پس جواب سکا فخر رازی و صاحب
کشاف وغیرہ نے یہ دیا ہے کہ ابراہیم کو ملکوت سموات وارض دکھایا ہے اور آنحضرت کو
اپنے آیات دکھائے ہیں اور شک نہیں ہے کہ آیات خدا افضل ہیں لیکن یہ جواب قابل

توفیق

جواب فخر رازی
در غرردر فخر رازی
الانصاف
در غرر

مقبول فطرت سلیمہ نہیں اس لئے کہ ملکوت سموات وارض بھی آیات خدا سے ہیں پس اس
 ملکوت سموات وارض وادارت آیات خود ایک ہوئے اس سے کیا تفصیلت ثابت ہوتی
 پس جواب اسکا یہ ہے کہ ملکوت سموات وارض بھی آیات خدا سے ہیں لیکن آیات خدا
 منحصر ملکوت آسمان و زمین میں نہیں ہیں بلکہ آیات اس کے لاتعد و لا تحصى ہیں پس
 ابراہیمؑ نے بھی جو آیات دیکھے وہ بعض آیات آیات خدا سے ہیں یہ تفصیلت معراج
 ابراہیمؑ کو معراج آنحضرت پر کیا لازم ہوئی اب مورد پھر کھ سکتا ہے کہ یہ جواب بھی موجب
 اثبات تفصیلت معراج آنحضرت بہ معراج حضرت ابراہیمؑ نہوا بلکہ غایتہ ما فی الباب
 مثبت مساواة ہوا اور یہ بھی کافی نہیں اس لئے کہ دعوہ قویہ ہے کہ معراج آنحضرت
 افضل تر ہے معراج حضرت ابراہیمؑ سے بلکہ جمیع انبیاء کی معراج سے اور جواب اسکا یہ ہے
 کہ البتہ معراج آنحضرت جمیع انبیاء کی معراج سے بہتر ہے اول قویہ ہے کہ دوسرے جبکہ
 معراج ہو وہ البتہ اس سے بہتر ہے جبکہ ایک مرتبہ معراج ہوئی وہ حضرت ابراہیمؑ میں انکو
 ایک مرتبہ معراج ہوئی اور حضرت رسالت پناہ کو دو مرتبہ ایک مرتبہ اسوقت
 دوسرے اسوقت جبکہ وہ حضرت وقت معراج ابراہیمؑ صلب حضرت ابراہیمؑ میں موجود
 تھے بخلاف حضرت ابراہیمؑ وہ انکی معراج میں شریک نہ تھے پس تفصیلت انکی معراج کو
 ہوئی دوسرے یہ کہ ارادت ملکوت سموات وارض کو سیر و صعود لازم نہیں بلکہ کشف حجاب
 کافی ہے جیسا کہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کے واسطے ہوا کہ کشف حجاب ہو گیا اور آنحضرت
 ملاحظہ فرما رہے تھے سب اون چیزوں کو جنکو رسول خداؐ نے ملاحظہ کیا پس حضرت ابراہیمؑ کو
 صرف ارادت ملکوت سموات وارض ہوئے اور آنحضرت کو سیر و ارادت دونوں میں

یہ روایت

جواب از
صنفجواب از
صنف

اور ارادت مع سیر ظاہر افضل ہے تیسرے یہ کہ ارادت حضرت ابراہیم علیہ السلام ملکوت
سموات وارض اس حد پر نہیں پہنچے کہ موجب تعجب ہو اور انشاء سبحان اللہ اور سکے
لئے کہا جاوے اور حضرت کی معراج اس حد پر پہنچی کہ لائق تعجب ہوئی
اور خود خالق نے ارشاد فرمایا سبحان الذی آہ قوله تعالیٰ اِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی سُننے والا ہے اقوال آنحضرت کا اور جمیع
منسوعات کا اور دیکھنے والا ہے تمام افعال آنحضرت کا اور جمیع مریات کا بدو ن آلہ
سمع و آلہ بصر یعنی اوسکا دیکھنا محتاج آلہ چشم نہیں ہے اور اوسکا سُننا محتاج آلہ گوش
نہیں اسلئے کہ وہ جسم و جسمانیات سب سے بری ہے اور زمان معراج میں آنحضرت کو
اختلاف کیا ہے کہ یہ امر اکبر واقع ہوا مقاتل نے کہا ہے کہ تاریخ معراج ایک سال قبل
ہجرت پہنچنا پھر بھی تفسیر کبیر فخر رازی میں ہے اور قاضی بیضاوی نے بھی یہی کہا ہے کہ
معراج حضرت کو قبل مبعوث ہوئی ہے نقل عن البخاری کہ معراج کو بروایت اس قبل از
مبعوث کہا ہے حالانکہ اتفاق علماء ہے کہ معراج حضرت کو بعد بعثت و نزول وحی توہب
بارہ سال گزرنے کے ہوا ہے اور ایک روایت میں ہے کہ بعد بعثت بعد گزرنے پندرہ
ماہ کے یہ معراج ہوئی ہے اور بروایت حلبی شب رستا میسورین ماہ ذی الحج الاول کی تھی ہجرت
کے ایک سال قبل اور زہری نے کہا ہے کہ بعد مبعوث یہ سات ہونیکے پانچ سال بعد یہ
معراج حضرت کو ہوئی اور بعض روایات میں ماہ رجب وارد ہوا ہے اور بعض میں ماہ رمضان
آیا ہے اور غمطل ہے کہ معراج اوس جناب کو میرات و کرات ہوئی ہو اور سب روایات
متعلقہ تاریخ و شہ و صحیح ہون ہاں اوس روایت پر یہ ایراد ہوتا ہے کہ معراج میں

حضور و نزول جبرئیل و براق کا آنا اور سید آسمان و زمین کی ہے اور یہ امور قبل بعثت کیونکر
 ممکن ہیں تو جواب اسکا یہ ہے کہ در صورت صحت روایت یہ معراج منامی ہوگی اور بعد
 معراج عیانی ہوئی جیسا کہ فتح مکہ آپ نے خواب میں ملاحظہ کیا اور بعد دو سال کے مکہ
 فتح ہوا و لقد صدق رسولہا الرویا باب منام فتح مکہ کے بیان میں ہے اور
 انا فتحناک فتحاً مبیناً عیان کے بیان میں ہے والعیان کا لایختار الی البیان
 پس اختلاف اس امر میں کہ آیا معراج حضرت کا روحانی تھا یا جسمانی ہے غل پر چنانچہ
 اکثر علماء بلکہ متفق علیہ مسلمین یہ ہے کہ معراج حضرت کا جسمانی و جسمانی ہے اور بعض کا
 قول ہے کہ روحانی تھا جیسا کہ غلی عن ام المؤمنین عائشہ و معاویہ پر اور بطران اسکا اگر اس
 احتمال کو جو بطور رفع اختلاف اوپر بیان ہوا ہے و غل ندیون تو اظہر من الشمس فی راہہ
 ہے اس لئے کہ معراج ایک چیز باہر ہے و فضیلت ظاہر ہے اور خواب ہونا اور ایسے
 ایسے واقعات کا خواب میں دیکھنا کوئی چیز عجیب نہیں ہے بلکہ وہ خواب خیال ہوا ہے
 سے فضیلت کیسی بلکہ مقصد ثابت ہوتا ہے پس یہ باطل ہے بلکہ حق وہی ہے جسکو متفق علیہ
 علماء بیان کیا گیا ہے یعنی معراج جسمانی اور عنقریب ہم محقق معاصر کے جواب میں تحقیق
 اسے ثابت کریں گے انشاء اللہ تعالیٰ۔

تفسیر فارسی

در بیان ثواب تلاوت سورہ مذکورہ۔ بدانکہ ابی ابن کعب از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 روایت کردہ اند کہ ہر کہ تلاوت سورہ بنی اسرائیل بکند دلش نرم میشود و ہر کہ والدین خود را
 بر نیکی یاد کند او را در بہشت برین دو قنطار ثواب کرامت میفرماید کہ بہتر از دنیا و مافیہا بودہ

باشد و یک نظر دیگر دارد و صد اوقیه میباشد و هم از آنحضرت صلعم منقول است که هر
 این سوره را تلاوت در شب جمعه بکنند نخواهد مرد تا اینکه بخدمت حضرت صاحب الامر برسد
 و از تابعان و یاران آنجناب بشود بحث اول در بیان شبهات که
 منکرین معراج وارد می کنند شبه اول اینکه حرکت باین عت
 محال است شبیه دوم اینکه صعود بسماوات موجب خرق افلاک است شبیه سوم اینکه
 صعود جسم ثقیل با فلاک غیر معقول است و این شبهات عقلیه وارد میکنند و ابطال
 معراج ازین شبهات منکر معراج می نماید و همچنین بعض شبهات نقلیه هم وارد میکنند
 شبه اول اینکه در قرآنست وما جعلنا الزوال التي اسرینا لك الا فتنة للناس
 یعنی نگرانیدم خواب را که ترا نمودیم مگر فتنه از پی آدمیان و این روایتست مکرر و یاء
 معراج و فتنه بودن آن باین جهت شد که سبب گشتگی بعض آدمیان که ایمان آورد
 بودند گردید چه بعد استماع حدیث معراج آنها کافر شدند و تکذیب آنحضرت نمودند
 پس باین خیال حدیث معراج فتنه برای مردمان شد پس ثابت شد که این خواب
 بود که حضرت بخوابیده بود شبیه دوم اینکه اگر معراج جسمانی بود البته از معجزات باهره بود و پیر
 لازم بود که در مجمع آدمیان وقت روز روشن واقع شود تا سبب ایمان آوردن جمع
 کثیر میگردد و آنکه وقت شب در تنهایی بدون مشاهده کسی پس ثابت شد که معراج جسمانی
 در حالت بیداری نبود و این شبهات باطل محض هستند و جواب هر یک بالتفصیل
 نگاشته میشود و چون و کرمه تعالی اما شبیه اول که حرکت سرع باین حد در ساف
 بعیده باین حد درین مدت قلیله محال است پس باطل است اولا اینکه در علم بنده

ثابت شده که فلک اعظم از اول شب تا آخر شب قریب نصف دوره حرکت میکند و در
علم هندسه با استدلال ثابت کرده اند که نسبت قطر واحد بهمت دور نسبت واحد بهمت سبع و سبع
پس لازم می آید که نسبت نصف قطر بهمت نصف دور نسبت واحد بهمت سبع باشد
و برین تقدیر آنچه حضرت رسوخی از مکه بفلک اعظم درین زمان حرکت فرمودند حرکت
نشده مگر بقدر نصف قطر و هر گاه که حرکت نصف دور درین زمان ممکن باشد پس حصول
حرکت نصف قطر درین زمان اولی باسکان است و این برهان قطعاً قطعی است
پس حصول حرکت حضرت رسوخی از مکه تا فوق فلک اعظم که عرش باشد
مکن است نه محال و ثانیا در علم هندسه ثابت شده که قرص شمس ضعف قطر عرض یکصد
و شصت مرتبه بیشتر از اندی باشد باینهمه طرف اسفل آن بطرف اعلا آن متصل میشود
بحرکت فلک اول باوجود معا وقت و ممانعت فلک شمس مرازا و در فن حکمت ثابت
است که اجسام در قبول جمیع اعراض متماثل و متساوی هستند و از جمله اعراض حرکت است
پس وقتی که حرکت کذا ی در بعض اجسام ثابت شد در جمیع اجسام ثابت شد و از جمیع اجسام
جسم محمد هم باشد پس و ران نیز اسکان این حرکت ثابت شد و در علم کلام بهر بانی ثابت
است که اول تعالی قادر است بر جمیع ممکنات پس میگویم الحریة التشریعیة فی جسم محمد صلی الله
علیه و آله ممکنه و کل ممکن داخل تحت قدرة الله فالحرکة التشریعیة فی جسم محمد داخل تحت
قدرة الله و ثالثاً آنکه اگر عقل مستبعد می نماید بلند می و صعود جسم ثقیل با فلک باین
زودی پس همچنان نزول جسم لطیف ازین مسافت بعیده بر زمین باین سرعت نیز مستبعد
می نماید و حال آنکه اتفاق جمیع ادیان است اینکه حضرت جبرئیل امین چه قدر زود

جواب نهایی اند
سبحه و تحفه

از بالای آسمانها بر زمین با وحی رسل العالمین در خدمت جمیع انبیاء و مرسلین می آمدند و
انکار ازین انکار از نبوت جمیع مرسلین است و قول به نبوت معراج فرع قول نبوت
نبوت آنحضرت است و تسلیم نبوت آن حضرت تسلیم نبوت جمیع انبیاء است پس کسانی که
محال میدانند صعود جسم آنحضرت را با آسمانها باین سرعت نظر الی امتناع حصول امکان
حکمت بالغه در سرعت باین مقدار باید که انکار از نزول جبرئیل در ملک از مافوق فلک نمایند
و آن انکار از نبوت خواهد شد پس حصول معراج درین مدت قلیل ممکن است حصول الوقوع
است در محال اگر گویند که نزول جبرئیل عبارت از انتقال مکان جبرئیل نیست بلکه مراد از آن
کشف حجب از نفس غیر است تا مشاهده انوار و تجلیات که در ذات جبرئیل است نمایه میگویم
که این تفسیر وحی حکما نموده اند و بطلان آن اظهر من الشمس است چه در آن تکذیب انبیاء
لازم می آید چرا که همه انبیاء دعوه نزول می نمایند و حضور جبرئیل را مدعی هستند و نزول حق ظهور
حقیقت در حرکت است از فوق تحت و بدون درمی تجاوز از حقیقت بسوئی مجاز غیر مجاز و
صریح تنزیل بر آن دال است نزول به الروح الامین که مراد جبرئیل است دلالت بر آن
دارد و نیز ورود البلیس نزول اکثر ابواب ملل از مسلمات است و آن در یک خطه از شرق تا مغرب
حرکت مینماید و القار و سور می کند و وقتی که در البلیس جواز سرعت حرکت باین سرعت مسلم است پس
انکار آن در حق سید المرسلین چه قدر بے انصافی است و همچنین حضرت ملاک الموت برای قبض
ارواح جمیع آدمیان حرکت کرده حاضر او میشود و کس در شرق و کس در مغرب آن واحد میسر
پس انتقال حضرت ملاک الموت چه قدر بجز حرکت سریع بالغه در سرعت ثابت شده پس چه گمان
نیکوئی نسبت به سردار ملاک الموت و جمیع ملائکه که حضرت رسول باشد لکن میتوانی که بگویی که این

و این در باب
نزول

و این در باب
نزول

آنوقت است که ملائکه و ابلیس از قسم هم و جسمانی باشند اما بر تقییر اینک ابلیس از ارواح خبیثه
 باشد و ملائکه از ارواح لطیفه پس مشبه به دیگر باشد آنوقت ثابت نمیشود و عوائد شما
 میگویم که اکثر از باب ملل اتفاق دارند برین که ملائکه جسم لطیفه و همچنین ابلیس از قسم جسم و
 جسمانی است و حکمائ نیز در تعریف جن میگویند که آن جسم ناری متشکل باشد کال مختلفه
 و از کجا ثابت شد که جسم حضرت محمدی علیه السلام کثیفت خاکی بود و آید دیده که جسم متشکل
 سایه نداشته باشد و آنحضرت سایه نداشت و اینها آنکه قوتان ناطق است که اصطفی از
 برخیا تحت بلقیس را در چشم زدن حاضر در بار سلیمان نبی نموده و قال الذی عندک
 علم من الکتاب انا اتيک به قبل ان یروا الیک طرفک فلما راه
 مُستقراً عندک قال هذا من فضل ربی انحر پس حرکت تحت باین زودی چون
 جاز شد پس چه استبعاد است در حرکت آنحضرت درین مقدار لیل از مکه به سوی فوق عرش
 و خامسا اینکه فی بینهم که وقت باد تند چه قدر زود حرکت آن از مغرب بسوی مشرق مثلاً
 میشود و اجزاء خاکیه و ترابیه را چه قدر زود از مشرق بغرب یا بالعکس میرساند پس اگر این جسم
 ترابی در نظر ظاهر بینان را بهوائے تند عالم قدس از مکه بسوی مافوق عرش درین زمان
 قلیل رساند چه جای تعجب است خصوص و قتیکه قرآن هم ناطق باشد که تحت سلیمان را
 هوا وقت صبح یکماه راه رسانید و یکماه راه وقت شام میرسانید هرگاه تحت سلیمان این
 قدر سریع التیر بوده باشد پس چه تعجب میکنی در سرعت حرکت و سیر در سلیمان و سید
 تمامی انس و جان و فضل ترین مرسلمان پس معلوم شد امکان حرکت سریع بالغه باین حد
 عت و سادسا در مسئله البصار اگر حکما قائل شده اند که شعاع نوری از چشم رائے خارج

قسمت از بدن جن و ملائکه
 از قسم جسمانی است
 ایراد و جواب
 جواب چهل و پنجم

جواب چهل و پنجم

جواب چهل و پنجم

شده بر مری میرسد و برین تقدیر تو چشم چشم غفلت را واکین و و چشم و تعجب را راه مده و بین
 که چه قدر زودتر و یکسر سرعت نظرات و نور خارج از بصرت به مکان سموات و ستارگان
 و آفتاب اهل میشود و چه قدر زودتر بتو راجع و عائد میشود و تو آسمانها و غیره را می بینی و حالا
 بنظر انصاف ملاحظ کن که آنحضرت صلی الله علیه و آله از نور حضرت خداوندی جل و علا بودند
 پس چون سرعت حرکت نور که همینست آن محقق است از چشم تو محقق گردید مقام تعجب
 و جاک استبعاد و در سرعت حرکت جسم نوری حضرت سید المرسلین باقی نماند که نور مد نظر
 خالق ارض و سموات هم این سرعت حرکت بلکه بالاتر از آن داشته باشد و از جمیع
 اشک و براین واضح گردید که حرکت باین سرعت رفی حد نفسها از جمله ممکنات است و در
 اجسام ممکن است نه محال و منتفع و آنچه در بعض اجسام ممکن الوقوع است در کل اجسام
 امکان دارد و از جمله اجسام جسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پس حصول حرکت
 کذابی در جسم آن سرور کائنات از ممکنات باشد و آنچه ممکن است در تحت قدرت خدا
 است و او تعالی بوجیع ممکنات قادر است پس بعنوان شکل اول که بدیعی الانتاج
 است میگویم که حصول الحركة السبعية بالغه الى هذا الحد ممکن
 فی بعض الاجسام و کلاً هو ممکن لبعضها فهو ممکن
 لکلاً لکونها متماثلة فی قبول الاعراض جسمه صلی الله علیه و آله ایضاً
 من جملة الاجسام فما هو ممکن لها ممکن له ایضاً فحصول الحركة السبعية
 بالغه الى هذا الحد فی جسمه صلی الله علیه و آله ممکن یعنی ثابت گردید
 که حرکت سریع باین مقدار و بعض اجسام واقع است پس ممکن باشد زیرا که وقوع و وجوب

فرع امکان است و آنچه در بعضی اجسام ممکن است در کل اجسام ممکن است چه جمیع
 اجسام در قبول اعراض متماثل میباشند کما ثبت بالبرهان پس حصول حرکت سرعیه باین
 زودی در جسم آنحضرت هم ممکن باشد و در علم کلام مبرهن گشته که جمله ممکنات داخل مندرج
 تحت قدرت خداست پس حصول حرکت سرعیه کذالی در جسم آنحضرت مندرج تحت
 قدرت خدا باشد پس آنچه محقق معاصر در تفسیر خود گفته که آنچه میگویند که خدا قادر است
 همچنین کرده باشد یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله را بحجم شریف در حالت بیداری
 بالای آسمان برده العیاذ بالله میگوید که این قول قول سفها و جهال و مرفوع القلم
 است نه قول آنکسانیکه که از صدق دل مسلمان باشند و اعلا رکلمه الله خواسته باشد
 و دیگران را خواسته باشد که تصدیق اسلام نمایند باطل است اعاذنا الله و جمیع
 المؤمنین عن الغواية والطغیان ونسأل الله الحفظ عن شر
 النفس والشیطان و آنچه بظاهر نظر این امر مستبعد می نماید پس خصوص بمعراج
 آنحضرت بحجم مبارک در حالت بیداری نیست بلکه در تمامی معجزات جمیع انبیاء علیهم السلام
 میباشند چه مثلاً شستن عصای موسی و در طرقة العین مانند ثعبان و نوش جان نمودن
 آن بهفتاد و نه ارسنه های ساحران فرعون و همان ساعت باز عصا شدن آن چه قدر
 در نظر ظاهر مستبعد است و همچنین خروج ناقة عظیمه بجهت از کوه صهار و کذا الک در جمیع
 معجزات و اگر محض استبعاد و تعجب مطلق معجزات بوده باشد پس ثبوت نبوت هیچ بنابر
 از محالات خواهد شد و آن باطل است پس محض تعجب و استبعاد سبب ابطالان نتیجه وقوع
 نمیشود و چون جواب از شبه ثانیه منی است بر بیان آن شبه اینها اول آن مطلب را

تعلق قول
 بنسب صاحب

چه بنابر این

باید بدلائل آنها بیان کنیم و باز باطل آن پر دازم و نیز بسبب خرق و القیام فرع وجود
 افلاک است و درین آوان بعضی از حکماء فرنگ انکار وجود سموات می نمایند مدعی
 هستند که در جهت فوق جسم نیست بلکه محض نقطه است لهذا باید که من بیان دلیلهایم
 که مثبت وجود فلک باشد پس بدانکه مابدا هتة اینجا چند جهت می یابیم و مشهور جهات سه
 می باشند و آن فوق و تحت و خلف و قدام و همین و بسیار نام دارند پس در اینجا از جهات
 مذکوره دو جهت را می بینیم که گاهی به یکدیگر تبدیل میشوند بخلاف باقی جهات اربعه از
 جمله جهات سه مشهوره که آنها بتبدل میشوند و جهات برین صورت میباشند که هر
 جسم قابل البعاد ثلثه است ابعاد آن متقاطع هستند برز و ایا بر قوائم و ابعاد عبارت
 از طول و عرض و عمق میباشد و چون هر سه تا متقاطع میباشند لابد و در طرف امتداد دارند
 پس هر دو طرف امتداد طولی و دو جهت میباشند یکی از آنها که متصل بر اس بالطبع
 است فوق نامیده میشود و دیگری که متصل میا بالطبع است تحت نام دارد و هر دو
 طرف امتداد عرضی باعتبار عرض قامت مشتمل برین و شمال است پس جانب قوی
 ازین امتداد برین باشد و جانب ضعیف یسار باشد و هر دو طرف امتداد عمقی باعتبار
 شخن قامت مشتمل بقدام و خلف میباشند پس آنچه بخاوی و جهات است قدام است و آنچه
 بخاوی پشت است از خلف میگویند و این چهار تا بحسب شخن بتبدل میشوند چنانچه شخصی
 که متوجه شرق است قدش مشرق و خلفش مغرب میشود و شمش شمال است
 چون متوجه مغرب شد قدش مغرب و خلفش مشرق و شمش شمال و شمش میشد و
 بخلاف جهت فوق و جهت تحت که اگر انسان را منکوس بکنی متصل سرش که زمین باشد

و در فلک افلاک
 سابقین

فوقش نخواهد شد و بالا اے پاهایش فوق باشد تحتش نخواهد گردید بلکه خواهد گفت
 که سرش تحت و پاهایش فوق شده است این جهات مخصوص با انسان نیست بلکه در
 جمیع حیوانات و غیره یافته میشوند و جهت بالطبع همین فوق و تحت است و آن معین و
 قابل اشاره حسیه است پس تعین آن یا بشیء متشابه باشد خواه آن شیء خلا باشد یا ملا
 باشد یا بشیء مختلف و اولیٰ محال است چه این وقت ترجیح بلامرغ لازم خواهد شد و آن
 محال است چه اولویت بعضی حدود و مفروضه سوائے تمام حده و ندارد پس جهت بودن آن
 حدود سوائے دیگر اولیٰ نباشد و نیز بودن جهات و در خلا و ملا و متشابه بعضی فرضیت
 چنانچه دانستی و جهت فوق و تحت طبعی است و نیز در آن جهات غیر متشابه نیز یافته میشوند
 و این جهت از دو زائد نیست پس ثابت شد که تعین و تحدید این دو جهت از شیء مختلف
 است که خارج است از عیال متشابه و این شیء لابد از قسم جسم و جسمانی است چه ذات مضع
 بودن آن واجب است و درین وقت یا آن محدود به دو جهت جسم واحد است یا دو جسم
 است و بر فرض اول یا واحد من حیث هو واحد است یا من حیث هو لا واحد است اما در
 بودن جسم واحد من حیث هو واحد محتملین را پس باطل است بدلیل اینکه آن جسم است هر جسم
 و دو طرف دارد و راست دارد و وجوب تنایمیه پس آن دو جهت دارد و همچنین هر دو جهت بالطبع
 که آن فوق و تحت باشد و دو طرف است یا است پس محدود به دو جهت متین نخواهد شد و اگر
 جسم واحد من حیث هو واحد باشد و در طرفیکه قریب بآن است باشد پس ممکن نباشد
 که مقابلش را که بعد باشد متحد بکند و بعد از بطلان شق مذکور باقی ماند دو قسم یک اینکه میزد
 جسم واحد لا من حیث هو واحد باشد یا اینکه دو جسم باشد یک که فوق یک که تحت و

این شق ثانی هم باطل است و این هم دو عنوان دارد یکی اینکه دو جسم محدود باشند بعنوان احاطت
 که یکی از آن محیط باشد و دیگری محاط و دیگر بر سبیل مباینیت پس بطلان عنوان اول
 اینکه محاط در محیط داخل در تحدید بالعرض است و محیط تنها در تحدید کافیه است هر دو امتداد را
 تحدید میکند طرف قریب که محدود میباشد بسبب احاطه خودش بآن و بعد راجع است
 بابتدای حد محیط که مرکز آنست پس این در حقیقت راجع است بطرف قسم اول که عبارت
 از جسم واحد لا من حیث هو واحد باشد اما بطلان عنوان ثانی پس از آنچه دانستی که در
 فرض مذکور هر یک محدود و قرب خود خواهد شد نه محدود و بعد خود و این محالست چه دانستی که محدود
 راجع جهتین بودن لازم و واجب است پس ازین بیان وجود محدود و جهات ثابت شد که
 عبارت از فلک اعظم و عرش معظم باشد و حکما اهل تنجیم هیئت و غیره یک فلک دیگر که فلک
 ثابت باشد و هفت تا افلاک دیگر که هر یک فلک یک کواکب میباشد ثابت نموده اند پس
 در وجود افلاک شبه باقی نماند چه اثبات آن از برهان و مشاهدات نموده اند و نیز از حسن بصری
 بنظر غائر که بعضی ستارگان در شش جسم معلوم میشود و در زمانه مقدم از آلات رصدیه
 احوالات کواکب و حرکات افلاکیه و عدد آنها و تاثیرات آنها دریافت نموده اند و مدعی
 مشاهدات مستند پس انکار بعضی حکما بر معاصرین بے محال است و اگر غایت مقام مانع نمی بود
 تفصیل ذکر آن و ابطال این میکردیم این است دلیل بر وجود فلک آحاد دلیل استحال خرق
 و التیام پس بر سبیل اجمال ذکر آنچه هم نموده به تفصیل می پردازیم و حاصل دلیل آنها این است
 که چون حرکت مستدیره در فلک است پس حرکت مستقیمه نخواهد بود چه محال است که شئی واحد
 در زمان واحد متوجه بشیئی واحد منحصر از همان باشد و نیز طبیعت فلکیه سبب مسافت

بیان دلیل بطلان
 شق التیام

عن موضعه لطبعی نیست پس در آن حرکت مستقیمه نخواهد شد و خرق و التیام مستلزم حرکت
 مستقیمه است و آن در فلک محالست پس آنچه مستلزم محالست محالست پس چون معراج
 جسدانی مستلزم خرق است و آن محالست پس محال خواهد شد و اینست محصل شایسته
 بادلیش و جوابش اینکه چرا اقتضای حرکت مستقیمه در فلک نباشد و محال نیست اقتضای
 طبیعت واحده ششین متمثلین را مگر در صورت انفراد و لیکن در صورت عدم انفراد پس
 محال نیست چنانچه طبیعت واحده مقتضی سکون عند وجودها و حصولها فی مکانها لطبعی است
 و مقتضی حرکت است عند عدم حصولها فیها و همچنین محال بودن توجه شش به شش و انصراف
 شش از همان شش در حالت واحده مسلم است و لیکن در دو حالت پس محال بودن آن غیر
 مسلم است پس در یک حالت مقتضی میل مستدیر است و در حالت دیگر مقتضی میل مستقیم
 باشد و استحاله در آن لازم نیست و آنچه در تفصیلی ازین گفته اند که اگر چنین باشد لازم می آید
 که مقتضای طبیعت واحده مختلف باشد و این محالست پس محالست چه البته تسلیم استحاله
 آن با افرادها معلوم است اما مع شش آخر پس غیر مسلم و همچنین آنچه جم اب میهند از اقتضای
 حرکت و اقتضای سکون باینکه این اقتضای راجع است بطرف شش واحد چه سکون همان اقتضای
 مکان طبعی است چه در وقت حصول اقتضای سکون دارد و آن شش دیگر نیست بلکه مقتضی
 پیش چیز نیست چه سکون امر عدمی است و اگر غیر حاصلست در مکان طبعی مقتضای حصول
 در آن دارد و همچنین نیست اقتضای حرکت مستدیره و اقتضای حرکت مستقیمه چه اقتضای میل
 مستدیر مغایر اقتضای حصول در مکان طبعی است چه آن منفک از حصول فی المکانست
 در محد و جهات و بالعکس است در عناصر و گاه به هر دو مجتمع میشوند چنانچه در افلاک دیگر

جواب از شش
 خرق و التیام در فلک ثابتست

است و نیز مطلوب بحرکت مستقیمه مکان است و مطلوب بحرکت مستدیره وضع است و
 مکان هم طبعی میباشد که آنرا طبع مقتضی باشد بخلاف وضع که آن را جایز است که طبیعت
 مقتضی آن نباشد چه هر وضع که مطلوب فرض نمایند در حرکت مستدیره مهربوب عنه بوده باشد
 و آنچه مطلوب بالطبع باشد ممکن نیست که مهربوب بالطبع باشد پس حرکت مستقیمه مستند
 و منسوب به طبع است و حرکت مستدیره منسوب به طبیعت نیست بلکه منسوب بنفس فلکیه
 است و ازین دلیل و برهان ثابت شد که اقتضای حرکت مستقیمه غیر اقتضای حرکت
 مستدیره میباشد پس چون راجع باقتضای واحد نشدند پس باطل شد آنچه در جواب از
 اقتضای حرکت و سکون به تمثیل گفته شد و بطلان این چنانست که اقتضای حرکت و سکون
 را راجع بسوئی اقتضای حصول فی امکان دانستن عجب است بجهت اینکه گفتگو در اقتضای
 مخالفین است اگر چه مرجع آن یک و شئی واحد بوده باشد و شکی نیست که حرکت و
 سکون دو چیز با هم مخالف میباشد پس ثابت شد که طبیعت واحد در حالت وجود و حصول
 فی امکان مقتضی یک از آنها که سکون باشد میباشد و در حالت دیگر که عدم حصول باشد
 مقتضی حرکت که غیر سکون باشد میباشد و ممکن است که بگویم که اقتضای طبیعت واحد شئین
 متکلفین را منسوخ و محال است اگر طبیعت مقتضی آنها با افراد باشد لیکن اگر مقتضی امرین
 مخالفین باشد و دیگر باشد پس محال نیست و اگر محال است پس دلیل و برهان باید اثبات
 آن نمود و چون در طبیعت واحد اقتضای حرکت و سکون در دو حالت مختلف یافته میشود
 پس معلوم شد که محال نیست و نیز شما میگویید که میل مستدیره است بطبیعت نیست پس
 در فیصورت از اجتماع میل مستدیره و میل مستقیم در جسم واحد اختلاف مقتضای طبیعت

لازم نیست و همچنین توجه آنست که واحد و الانصراف عنه فی حاله واحده لازم نمی آید
 اگر گوی که من دلیل آنست که را مقید بلفظ بالطبع نمیکنم بلکه چنان میگویم که میل مستقیم توجه
 نیست بهست است دلیل مستند انصراف عن بنده آیه است که شے واحد در زمان
 واحد از جهت واحد انصرف هم باشد و توجه بهین جهت هم باشد پس خواهیم گفت
 که اگر انصراف و توجه را مقید بلفظ بالطبع می کنید البته خلاصی از آنچه مکرر مذکور شد
 و اگر نه کنید پس نقض وارد است از حرکت مرکبه که مدح و مجله فائز علی بن اکتفا
 و لا تغفل و لا تنزع عن الاغتسل و لا یجمل و ازین بیان ظاهر شد که دلیل آنست که خرق
 و التیام تمام است پس برگاه خرق و التیام محال ثابت نشد پس از کجا میگویند که معراج
 جسم نبوی مستلزم خرق و التیام است و باین جهت محال است جوابی دیگر
 از شبهه ثانیه این است که معراج مستلزم خرق آنوقت خواهد شد که تکلیف بفصل متصل باشد
 باشد و سطح متصل و حدانی باشد و این از کجا ثابت شد بلکه از اول فرض میکنم که فلک
 ذات متصل است و در با و مفصلها دارد و غایتیکه متصل و حدانی است و آنچه استبعاد نمود
 جسم ثقیل نموده و اثر را موجب انحراق فعبید و پس میگویم که نزول نیز مثل صعود موجب
 خرق خواهد شد و ملائکه تمام اهل اجماع نموده اند بر اینکه جبرئیل بخدمات انبیاء و مرسلین
 نازل میشد و آیات و اخبار بسیار دلیل واضح برین مطلب است و ملائکه از ان که
 از قرآن و جمیع کتب سماویست و مکتوب انبیاء علیهم السلام است و آنست که تسلیم
 کفر است پس وجوب اقرار به نزول جبرئیل ثابت است و چون نزول ملائکه از
 فوق واضح و یقین شد و موجب انحراق نگردید پس همچنین صعود هم مبارک است

جواب دیگر

موجب انحراف نباشد و اما جواب از شبهه ثالثه یعنی غیر معقول بودن صعود جسم ثقیل خاکی
 از زمین بسوی آسمان و از آنجا بآسمان دوم و سیوم تا فوق عرش چنانچه منکر میگوید پس
 اگر چه جوابش از ماسبق واضح گردید لیکن چون منکر شبهه را بعنوان دیگر نمود جوابت بعنوان
 دیگر میدهم و میگویم که صعود جسم خاکی بیلا محال نیست بلکه نه صرف ممکن بلکه واقع میباشد
 البته عروج صعود جوهر خاک بسمت فوق طبعی آن نیست بلکه طبیعتش مائل بپستی است
 لکن حصول حرکت فوقانیة از اعتبار تحریک قسری مع وجود القاسر ممکن است هیچ
 استحاله بر آن لازم نمی آید که محال باشد بلکه محض وجدان شایسته قطعی بر امکانش موجود
 است آیا نمی بینی که اگر سنگ بقوت قسری خود بالا بیفتنی پس هر مقدار یک قوت قسریه
 باو اثر کرده لابد بالا بمقدار آن قوت میرود تا بقا قوت فروخته آید بلکه همه بالا میرود و بعد
 بزوال قوت و حرکت قسریه پائین می آید این قوت قسریه تست پس چنانچه حکم میکنی در تحریک
 قسریه خالق عالم باین جسم نازک محمدی که از زمین به بالا فلک و چه قدر بلند خواهد شد
 آیا گمان داری که قوت دست قدرت خالق ارض و سمات با عرش نخواهد رسید حتی که
 عروج جسم آنحضرت تا بفلک الافلاک محال باشد همچنین می بینی که بعضی طيور با وجودیکه
 جسم ثقیل دارند و شکستنیست که اجزاء خاکیه غالب دارند و از قسم حیوانات مخلوقه از تراست باشند
 بقوت بازوهای خود و طریق آن آسمان چه قدر بلند تر میروند که از انظار پوشیده میشوند
 و چون از آله دورین که مخصوص برائے این ساخته اند نگاه می کنند که همه بالا میروند پس
 اگر خالق الطیر را رسد راه بهر یکی حضرت مصطفی از زمین تا آسمانها طیران بهر یکدام محال
 برپا میشود و همچنین جماعت غبار را بهرین نشستن بعضی فرنگیان در آن و طیران آن بسوی

کتاب ثانی از شبهه
 ثالثه

عالم بالا و راندن مانع که مثل ستاره مقابل سیارگان و محاذی آن معلوم میشود چه قدر
 میل بعالم بالا دارد پس اگر تخمین بجای نبوت که در ظاهر نظر نزدیک مینان و ظاهر بینان از
 خاک بوده باشد خالق لیسیت و بالا از حقیقت لیسیتی با وج افلاک برساند چه استبعاد میکنی
 این بود و شبهات عقلیه که منکر وارد نموده و ما بجهت آنرا نیز به براین ساطعه و ادله و
 لامعه باطل نمودیم و حق چون آفتاب در نصف النهار بر صاحبان بصیرت واضح و لایح گردید
 و هیچ شک و ریب در بطلان عقیده باطله و رباب بودن معارج سیدانام علیه آله فضل
 الصلوٰة و السلام در خواب منام محض معراج امروج روح مقدمه بدون جسم با جرم سماوی باقی
 نمانده و جزم و یقین نه ظن و تخمین به تشریف بری سید المرسلین با سمانها از زمین به براین
 مذکور به برائے منصفین حاصل گردید و چون منکر این مقام بضعت اعتقاد بمقتضای الخلق
 یثبوت بکل شیء حتی الحشیش از راه عقل و لیس نیافت که آن را وسیله انکار خود نماید
 باده نقلیه رجوع نمود و آیه و مَا جَعَلْنَا النجم بدعوائی خودش که معراج سنا می باشد می آید
 و ما انزلنا من السماء الغفریر در جواب معاصر محقق سید احمد خان تفصیل جوابش خود هم داد
 فانتظر حالا آنچه از بعضی شبهات بر احادیث معراج می نمایند باطلالشع پر دازم شبهه
اول اینکه حدیث اسرار شتمل است بر بعضی مطالب بعیده مثل شق بطن و تغیل قلب
 از آب یا از آب زمزم و آنچه از آب میشوند و پاک می کنند نجاسات عینیه میباشد و شستن
 قلب از آب معنی ندارد و چه شستن قلب عبارت است از عقائد باطله و خصائل رذیله آن از
 شستن از آب حاصل نمیشود و همچنین آوردن جبریل براق را و سواره شدن و سواره
 رفتن آنجناب چه معنی دارد چه خدا و قتی که قادر است بر اسرار آنجناب درین مدت قلیله باین مقامات

در بیان اجواب سائل
 فوجات معتدیه عقلیه

بعیده رفیع پس بدون برق چرا قادر نباشد تا حاجت به برق روگرد آید همچنین آنچه در بعضی
 اخبار است که آنحضرت بمشوره موسی همواره تردیدی فرمود درین خدا و موسی تا اینکه بگوید
 پنجاه نماز ساقط شده بپنج گردید و این موجب بد است پس چونکه این حدیث شتمل است
 بر آنچه جایز القبول نیست پس مردود است الجواب در کسبیه فراموشی ازین شبهه چنین
 جواب داده است که **اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يَنْدِي** خدا تعالی هر چه
 مشیت او باشد میفرماید و هر چه اراده بحکم آن دارد حکم بآن میکند و لکن این جواب است
 فرض بودن حسن و قبح اشیا عقلی غیر مضمی است چه او تعالی نمی کند مگر آنچه در نفس خود
 حسن باشد و ترک نمی فرماید مگر آنچه فی نفس حق بوده باشد نه اینکه آنچه فرموده حسن شد
 بجهت اینکه صدورش از حکیم شده یا آنچه ترک فرموده قبیح شد چه این بر بنابر بودن حسن
 و قبح اشیا شرعی عاقلست میشود و علاوه از ادله قاطعه و براین ساطعه که در کتب کلامیه
 و اصول فقه عدلیه ماسیه ذکر شده و مانع نیست از این که تعالی بعضی مطالب مذکور خواهم کرد
 مثبت مطلوب است اینها تعالی میفرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ خُذُوا**
حُكْمَ فَحْشَاكُمْ قَبِيحٌ است و کذا لک بمنکرات که قباح باشد نمی کند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ**
بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يُعْظَمُ لَعْنُكُمْ تَذَكَّرُونَ بدستیکه الله امر میفرماید شما را به عدل (نزد جمیع الناس)
 عطا حسن است و الاحسان (نزد جمیع مردم عطا حسن است) و بجا آوری صلح رسم
 بذی القربی و نهی میفرماید از چیزها و فعل با کسی بد و از امور مستنکره و منکره و از بغاوت
 و ظلم (قبیح است نزد جمیع عقلا) والله یعلم و علامه تم پس ثابت شد که فعل حق تعالی در باب

باز شبهه اولی

وقوع آن افعال که در حدیث آمده واقع و مذکور میباشد شریفانده و عیث نباشد بلکه در
نفس خود مستحسن باشد فلذا معترض میگوید که چرا چنین فرمود و چنین نفرمود و چون سئله
اصداق است جوابش باید داد که مسکت خصم باشد اگر چه جواب این مخصوص باهل سنت است
چه این امر در نزد شیعه نیست بحیث اینکه شیعه آنحضرت را و ائمه علیهم السلام را و جمیع انبیاء
معصوم و طاهر میدانند و لکن جوابش میدهم فلذا میگویم البته شک نیست درین که آب مطهر
نجاسات عینیه میباشد لکن طهارت بآن معلوم است که نیست مگر بحکم خدا تعالی
پس از کجا ثابت شد که آب مطهر نجاسات باطنیه مطلقاً نیست چه غسل که از جمله طهارات
باطنیه است مطهر اثری که از جنابت حیض و نفاس و غیره حاصل میشود و آن نجاست
باطنیه است نه نجاست عینیه و آن نجاست باطنیه از غسل پاک میشود و همچنین وضو که نجاست
حدی که از عرض احدی باب وجبات وضو عارض میشود نیست الا نجاست باطنی و آن
از وضو پاک میشود و کذا لک نجاست قلبی که عبارت از فساد عقائد و چرک گناهان و ذنایم
اخلاقی باشد از آب خالص پاک میشود و جواب دیگر کجا مسلم است که شستن قلب
آنحضرت بعد تسلیم این واقعه بحیث تطهیر واقع گردید بلکه تحمل نه بلکه متقین است که آن حضرت
معصوم بود از قبل بعثت بلکه از اول پیدایش ائمه آخر عمره بدلیل قول او تعالی لا ینال
عقوبی الظالمین و غیر معصوم ظالم است و عهد او تعالی که عبارت از نبوت امامت
باشد به ظالم نمیرسد و بعین آیه استدلال قاطع بر عدم حصول امامت بغیر علی ابن ابیطالب
مایان می نمایم چه غیر او که از اصحاب بودند معصوم نبود پس چه طور عهده خلافت و امامت
او تعالی به خلافت فرموده خود داده باشد چه اولاد ابراهیم علی نبیاء آل و علیهم السلام غیر معصوم

بسیار بودند و ابرائیم از خدا خواست که امامت بذرت و اولاد من هم عطا کنی او تعالی
 انکار فرمود و فرمود که عهد من که امامت است بظالمین نخواهد رسید پس کدام کس از ابرائیم
 بهتر بوده که یا ابرائیم با وجود استعدادهای متعدد و با اولاد ظالم و کافر دیگر که آن
 اولاد هم مذمت و کفر و فسق و نفاق عمر سیه آورده باشد بدید و هل نفعنا لا فضا
 و تحکم بحجت تعالی الله عن الک علی اکبیرا پس ثابت شد که آنحضرت معصوم
 بود و معصوم پاک است از چرک گناهان و نجاست معنوی پس باین جهت قلب اقدس
 آنجناب شست نشد تا محل ایراد مورد بشود بلکه شست شد قلب مطهر آنجناب بر فرض
 مذکور بجهت ازویا و نور و معرفت و ظهور تجلیات کثیره و معارف و غیره که قبل آن شاید
 حاصل نشده باشد یا شست نشد بجهت اینکه تحمل مشاهد آیات که در باب معراج
 آنحضرت نموده آمد حاصل قلب اقدس بشود چه ممکن است که شاید قوت مشاهده
 آن آیات بدون غسل قلب مطهر نمیشد باشد اما آنچه بر سواری براق آورده بجا است
 چه احترام مقتضی همین است و معراج نشد بجهت ارادت آیات و آن نیست مگر
 بجهت کرامت و تکریم و تشریف آنجناب و آن مقتضی همین است که سواه باشد و
 مرکب هم از عالم بالا بوده باشد و نیز سبیل الزام میگویی که چرا جبرئیل واسطه در پیام
 رسانی و وحی فرموده چه هر که بر انزال جبرئیل قادر باشد چرا بدون جبرئیل قادر نباشد
 و لکن او تعالی جمیع مستببات را بنا بر اسباب گذشته چه هر که قادر بر خلق آدم شد بدون
 والدین و عیسای را بدون پدر چرا قادر نباشد که جمیع غنی آدم را خصوص انبیاء را به همین طور
 بدون والدین خلق فرمود و بلکین زیاده سبب تصدیق نبوت آنها نباشد اما لزوم بدایر

جواب ثالث

تقدیر صحت روایت وجوب پنج صلوات بعد فرض نجات صلوات پس آن حق است و هیچ ایراد
 ندارد و لیس معنی البدل عدم المعرفة والعلم به او کشف اعطاء العلم
 السابق حتی یلزم المحال **اجواب** این شبهه ثانیه وقت شب قضیه است و وقوع
 نشد مگر بسبب مصالح عدیده و او را که بشری ازان قاصر است و جواب ایراد بنابر وجوب
 شبهه اولی فی الجملة معلوم شده و باز میگویم شب وقت اجتماع حواس و قوت دوم
 است و مشابه آیات امریت صعب پس در عالم شب که جمیع حواس باشد از روز بهتر است
 و بخیر که ظاهر جمیع آدمیان بشود آن است که مردم طلبند معارج را که طلبید چه نبود و غایت
 معارج یا امتحان و اعتبار است چنانچه مفاد و ما جعلنا الزوال و بالقیل و یسیر می باشد
 یا ارات آیات است چنانچه صریح **لذین یذکرنا الذلالت** بر آن میکند برویت
 و ارات آدمیان تا که لازم باشد که در جمیع ناس وقت روز واقع شود و چون فوائد کثیره
 در تحت این معارج موجود است پس عبرت نخواهد بود و وجه تسمیه مرکب نبوی در شب معارج
 به برق آن آنست که آن مرکب در غایت صفا و تلالا و حسن و ضیا بوده یا اینکه برق رفتار بود
 چنانچه برق در چشم زدن از فاصله بعیده و مسافت طولیه از آسمان به زمین آید این مرکب
 به سرعت تمامه در وقت کم و مدت قلیله از مکه به مسجد اقصی رسید لابد باید مسه به برق بوده
 باشد و قوله **لذین یذکرنا الذلالت** غایت غایب است و در قدرت دیگر لیدیه بصیغه محمول
 بیاین آمده ایراد و رای مذکوره من کلام است از لفظ غایب که **سُبْحَانَ الَّذِی**
اسْمُکَ باشد باز به تکلم بآر که **حَوْلَکَ** **لذین یذکرنا الذلالت** باشد باز لغایب
اِنَّکَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ در یک جا غایب بعد متکلم بعد غایب این در ظاهر خوب

و تفسیر برق

بین صنعت التفات

معلوم نمیشود و جواب این امر نهایت موافق بقواعد معانی و بیانیست و این
امر از جمله صنایع و بدایع باشد و این صنعت را صنعت التفاتی نامند و آن طرق بلاغت است

در بیان کیفیت معراج

در صفت براق عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که جبرئیل علیه السلام براق
آورده و آن حیوانی است از قاتر کوچکتر از الاغ بلند بر دو چشمانش در حافره داشت
و یک گام او بمسافت نظر بوده و در کافی زیادت فرموده که وقتی که آن بکوه میرسد
که بالاس کوه بر دو پاهایش کوتاه و زوایایش دراز و بلند تر میشود و وقتی که پائین می آید
برعکس این میشود و دوبار و داشت بر پشت و در عیون از حضرت نبوی ماثور است که براق
برای من منخرنموده شد و آن دایم است از دو آب حقت بسیار کوتاه بسیار طویل پس
اگر او تعالی او را ماذون میساخت هر آینه تمامی دنیا و آخرت را در یک قدم طے میکرد
و آن حسین ترین دواب است از راه رنگ لون و قوی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل حاضر خدمت نبوی آمدند و براق همراه آوردند
و یک گام را گرفت و یک رکاب گرفته و یک زین و غیره بر آن درست نموده و آن وقت
سواری شوخی آغاز کرد پس جبرئیل و میکائیل بر روی آن زد و فرمود ساکت باش که
سواره پشت تو نشسته قبل این پیغمبر که اسامی پیغمبر و نه سواره خواهد شد بعد این که مثل
این پیغمبر بوده باشد و بعد استماع این کلام براق نرم شد و در آن هنگام بلند شد و بید
بلندی جبرئیل همراه رکاب بود و آیات سموات و زمین با آنحضرت و انی ثمود حضرت
میفرماید که در آن هنگام که من راه رفتم کسی از جانب راست من ندا کرد یا محمد پس من جواب

در بیان کیفیت
معراج

ندادم و التفات نکردم باز کسی از جانب چپ من ندا کرد یا محمد پس من جواب ندادم و التفات
 نکردم بعد ازین پیش روی من یکتا شده و دستها کشاده و مسرتنه بجمع اقسام زینت دنیوی
 آمده گفت انتظار من کن که من با تو کلام کنم پس من با التفات نکردم و روانه شدم
 تا اینکه آواز شنیدم که مرا به فراغ آورد آنوقت جبرئیل مرا پائین آورد و گفت پائین
 بیا و نماز کن پس من از براق پائین آمدم و نماز کردم جبرئیل از من سوال کرد میدانی که
 کجا نماز خواندی گفتم نه گفت این مقام طیب است یعنی مدینه محل هجرت تو که از آنجا بهین جا
 خواهد شد باز سوار شدم و روانه شدم و راه طے کردم بمقداریکه که خدا خواسته باشد
 باز جبرئیل با آنوقت پائین بیا و نماز بگذار پس پائین آمدم و نماز کردم پس از من میدانی
 این کدام مقام است گفتم نه گفت این طوبی سینا است که محل کلام خدا با موسی باشد
 باز سوار شده راه طے کردم آنچه خدا خواست پس جبرئیل گفت پائین بیا و نماز کن پائین
 آمدم و نماز کردم پس میدانی کجا نماز کردی گفتم نه گفت این بیت اللحم است و بیت اللحم
 در ناحیه بیت المقدس است که جائے ولادت حضرت عیسی باشد و بعد از آن سوار شدم
 و همی راه میرفتم تا به بیت المقدس رسیدم پس براق را بآن حلقه مربوط نمودم که بآن
 انبیاء علیهم السلام ربط با نهانی نمودند پس داخل مسجد شدم و جبرئیل همراه من به بلوای من
 بود پس یاقیتم حضرت ابراهیم و موسی و عیسی با دیگر انبیاء که خدا که مجتمع شده اند و اقامت
 نماز شد در حالیکه یقین دانستم که جبرئیل مرا مقدم ساخت تا اینکه صفوف مستوی و
 برابر شد پس جبرئیل دست مرا گرفته مقدم ساخت و امامت کردم و شیخ فخر بنی کنتم
 بعد ازین نماز با سه ظرف آمده یک از آن از لیلین بود و یک از آب و یک از خمر و در آن

وقت شنیدم که کسی میگوید که اگر آب گرفت غرق خواهد شد و امت او نیز غرق خواهد شد
 و اگر خم گرفت گمراه خواهد شد و امت او نیز گمراه خواهد شد و اگر لپن گرفت هدایت یافته
 است و امت او نیز هدایت یافته باشد پس من کانسۀ شیر را گرفتم و از آن شیر می خوردم پس
 جبرئیل بیاگفت که تو هدایت یافتی و امت تو نیز هدایت یافته شده است باز پرسید
 در راه رفتن چه دیدی گفتم منادی از جانب یمن من صد از جبرئیل گفت آیا جوابش
 دادی گفتم نه و نه التفات کردم گفت این داعی الیهود بود اگر تو جواب میدادی هر آینه
 امت تو بعد تو یهود میگشتند باز پرسید چه دیدی گفتم منادی از جانب یسار من ندانم
 گفت آیا جواب دادی گفتم نه و نه التفات کردم گفت این داعی نصاری بود اگر جواب
 میدادی هر آینه امت تو بعد تو نصاری میشدند باز جبرئیل پرسید پس چه چیز پیش روی
 تو آمد گفتم یک زنی کاشفته الذراعین با همه زینت دنیاوی بوده و گفت بمن که ای
 محمد انتظار من کن تا با تو حرف بزنم گفت آیا با او کلام کردی گفتم نه و نه التفات کردم گفت
 این دنیا بود اگر تو با او کلام میکردی هر آینه امت تو دنیا را بر آخرت می گزیدند بعد ازین
 گفتم شنیدم صوتی و آواز را که در فرغ آورد مرا جبرئیل گفت گوش بدهی گفتم بله
 گفت این آواز سنگی بود که من او را از کنار چشم در چشم انداخته بودم که او را هفتاد سال میشود
 این بقعر جهنم رسیده میگویند بعد ازین رسوخند از شکایت چشمم نفرو تا اینکه راهی دارالقدس گردید
 میفرمایند که من بعد ازین جبرئیل صعود با سحان فرمود و من هم صعود نمودم تا آنکه
 با سحان دینار رسیدم و بر آن فرشتۀ تیسست که از اسماعیل میگویند و آن صاحب
 خطفه است که در باب او خدا میفرماید لا من حطفت الخطفه فاتبعها

شہاب ثاقب و تحت حکومت او ہفتاد ہزار فرشتہ میباشند کہ ہر فرشتہ از ان
 در تحت خود ہفتاد ہزار فرشتہ دارد پس او پرسید کہ اسے جبریل این ہمراہ شما کدام کس است
 جبریل گفت محمد است گفت نبوت شد گفت بلے پس آن دروازہ وا کرد پس حضرت میفرماید
 کہ من براؤ سلام کردم و برائے او استغفار کردم او بر من سلام کرد و استغفار کرد
 و گفت مرحبا براؤ نیکو کار و صالح و ملکہ با من ملاقات کردند تا اینکه داخل آسمان
 دنیا شدم و کہ اے ملک در آنجا ملاقات نکرد مگر اینکه ضحاک سببشہ بود تا اینکه با یک
 فرشتہ ملاقات کردم کہ عظیم تر از و ملکہ را ندیدم و آن کریمہ المتظار ظاہر الغضب بود و ہم
 مثل دیگران از دعا برائے من گفت لکن خندہ نکرد و استبشار از و مشاہدہ نکردم چنانچہ
 از دیگر فرشتگان مشاہدہ کریم از خندہ و استبشار پس من از جبریل پرسیدم کہ این
 فرشتہ کدام فرشتہ است کہ من ازین فرعوناک شدم گفت بلے باید از و فرعوناک
 بشوی پس تمام ما گرفتہ ملکہ از و فرعوناک مستحق تحقیق کہ این مالک خازن آتش جہنم است
 گاہے خندہ نکردہ و برابر و ہمیشہ از و قلیکہ خدا اورا متولی جہنم کردہ است ہر روز غضبش
 و غضبش زائد میشود بر دشمنان خدا و گناہکاران او و خدا انتقام خواہد گرفت از دشمنان
 خود باین و اگر قبل تو این خندہ برائے کسی بیکردہ بود یا از بعد تو برائے کسی بخندید
 ہر آتہ برائے تو ہم بخندید و لکن او خندہ نمی کند و نخواہد کرد پس من براؤ سلام کردم پس جہا
 سلام دادہ گفت بشارت باد ترا بخت پس من جبریل گفتم در حالیکہ جبریل در مکانے بود کہ
 خدا اورا بایہ مطاع ثم این وصف فرمودہ کہ اسے جبریل چرا حکم باو نمیکنی کہ مرا جہنم را بنمایند
 آنوقت جبریل گفت اے مالک بنمایہ محمد آتش را آنوقت مالک یکپروہ را از ان و نمود

ویک در آن رکشود پس خارج شد از آن یک لوب ساطع در آسمان و بلند و مرتفع شد
 تا اینکه گمان کردم که در میگردد و بحیث آنچه ملاحظه کردم از ارتفاع او گفتم به جبرئیل بگو مالک
 که باز او پرده کند پس آنوقت مالک حکم بنار کرد و باز بشو و راجع بشو پس آتش جمعوت نمود
 پس آنیکه از آن بیرون آمده بود از من روانه شد تا اینکه رسیدم یک شخص گنیم گون که
 جیم بود از جبرئیل پرسیدم کیست این جبرئیل گفت این پدست آدم است پس ناگاه
 دیدم که ذریت او بر او عرض نموده میشود پس میگفت بوی خوش و بوی خوش از بدن توثر
 و طیب بعد ازین حضرت رسوخی آسوره مطلقین را از سرایه بیدم تلاوت فرمود
 کَلَّا اِنَّ كِتَابَكَ لَا يُبْرِي فِي عِلِّيْنِ وَمَا اَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّوْنَ كِتَابٌ
 مَّرْقُومٌ يَشْهَدُ الْمَقْرَبُونَ اِلَىٰ اٰخِرِ السُّورَةِ بَارِئُ مَوْجِدٍ مَنْ سَلَامٌ بِرَأْدِمْ كَرْدَمْ دَاوَبِ
 سَلَامٌ كَرْدَمْ بَرِئِمْ اَوْ مِمْ اَسْتَغْفِرُ كَرْدَمْ دَاوَبِ بَرِئِمْ اَسْتَغْفِرُ مَوْجِدِمْ مَرْجِبِمْ
 صَاحِبِمْ مَرْجِبِمْ بَرِئِمْ صَاحِبِمْ مَرْجِبِمْ مَرْجِبِمْ بَرِئِمْ بَرِئِمْ بَرِئِمْ
 از فرشتگان که شسته بود یک شست در حالیکه تمام دنیا در میان دو کوه یعنی تراکوا بود و در دست
 او یک لوح نوری بود و او هزاره آنچه او مکتوب بود بر آن نظری کرد و هیچ متعجبانه بین و
 بسیار خود نمایی کرد بلکه برابر و سه خود او یک داشت در آن نگارین بود اجمورت خرمین و غمناک
 پس گفتم من از جبرئیل که اس جبرئیل این فرشته کیست گفت این ملک الموت است
 که قبض ارواح می کند گفتم اس جبرئیل مرا قریب او برسان تا من از وحرف بزخم پس جبرئیل
 مرا قریب او رسانید پس من سلام بر او کردم و جبرئیل گفت که این پیغمبر رحمت است که
 فرستاده است او را و کار بسوئے بندگان خود پس ملک الموت مرا حبا گفت قحیه سلام

برای من ادا کرد و گفت بشارت باد برای من که من تمامی خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد
 لله الملتان ذی النعم علی عباده که خداوند را که صاحب نعمت و کرم و احسان است
 و صاحب نعمت است بر بندگان خود این از فضل پروردگار من و رحمت او بر من است پس
 گفت جبریل که اشد ملکه است از روی عمل پس گفتم آیا هر که مرده است یا می میرد بعد
 ازین این ملک قبض روحش میکند گفت آری گفتم این بیند آنها را هر جا که باشند و حاضر
 میشود با نجا جبریل گفت بے پس گفت ملک الموت دنیا نیست در آنچه خدا منفر نموده است
 او را برای من و قدرت داده است مرا بآن مگر مثل در بهی که در کف دست مردی باشد
 هر طور یک خواهد و او را قلب می کند و هیچ خانه نیست مگر اینکه آن را تفصح و تجسس می کنم هر روز
 پنج مرتبه و اگر کسی در آن خانه بر میت نهد و گریه می کند با و میگویم گریه نه کنید بر آن میت پس
 به درستی که مرا در شماعود و رجوع مرة بعد اولی و کرة بعد آخری می باشد تا اینکه کسی از
 شما باقی نماند پس رسولی گفت کافی است بموت سختی و مصیبت جبریل گفت آنچه بعد موت
 است آن اطم است اطم از موت است باز فرمود که روانه شدم تا اینکه رسیدم بقومی
 که پیش ایشان مانده گشته اند و در آن گوشتها را خوشبو و پاکیزه و گوشتها را بدبو
 و خراب است و آنها گوشتها را بدبو را میخورند و گوشتها را پاکیزه را ترک می نمایند من
 بجبریل گفتم اینها چه کسانی گفت اینها کسانی است که حلال ترک می کنند و حرام را
 میخورند باز فرمود که دیدم فرشته را که خداوند عالم امر و حکمت در او عجب آفریده است
 دیدم که نصف بدن او از آتش است و نصف بدن او از برف است پس آتش برف را
 نه اذابه می کند و نه برف آتش را منطفی و خاموش می کند و آن فرشته با و از بلندند می کند

کلامه
 مصیبت سخت

در هر دو
 سخن

باین تسبیح سبحان الذی گفت خردنه النار فلا یذنب لثقله وکف
 برده هذا الثقله فلا یطغى خردنه النار الا لوجه مؤلف الثقله والنار
 ألف باین قلوب عباده المؤمنین پس من گفتم اے جبریل این کیست
 گفت این یک فرشته است که خدا اورا موکل بر اطراف زمین با و اکناف آسمانها فرستاده
 است و آن از نا صبح ترین ملک خداست بر اهل زمینها از بندگان مومنین که دعا میکند
 بر اے آنها بآن دعای که شنیدی از ابتداء خلقت خود و د فرشته دیگر اند که ندا در آسمان
 نه کنند یکے میگوید الله اعط کل متفق خلفاء و دیگرے می گوید الله اعط
 کل مساک تلافی یعنی بار الله اعطا کن ہر اتفاق کنندہ را یک خلف و بار الله اعطا کن
 ہر مسک و جبریل راتلف بعد ازین روانہ شدم تا اینکه رسیدم بقوم ہائیکہ ایشان مشافر
 داشتند مثل مشافر شتر کہ مقراض میکرد از پہلوے ایشان گوست ایشانرا و در دہن
 ایشان میگذاشت من از جبریل پرسیدم اینہا کیستند گفت اینہا کسانے ہستند کہ نمازی باز
 میکردند باز روانہ شدم تا اینکه رفتم بجائے کہ بودند قوم ہائے کہ سر ہائے او نہا با سنگ میشتند
 گفتم اینہا کیستند گفت اینہا کسانے ہستند کہ وقت نماز عشا میخفتند پس روانہ شدم تا اینکه رسیدم
 بمسائیکہ آتش در دہن ایشان انداختہ میشد و از دہر ہائے ایشان بیرون می آمد گفتم
 اینہا چه کسانند گفت اینہا کسانے ہستند کہ مالہائے یتیمان را بظلم میخوردند و آیہ انہا یا کلون
 فی بطونہم نارا و سید صلون سعلون را تلاوت نمود باز روانہ شدم پس رسیدم
 بقومیکہ ہر یک از ان قصد قیام نے نمایند کہ ایستادہ شود لکن نمی تواند بہجت بزرگی شکم خود
 من از جبریل پرسیدم اینہا کیانند گفت اینہا الکذین یا کلون الربو کیقولون

المشافون الابل کمالہ
 ظاہر من غیرہ
 ہندی پکینا

اَلَا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْتَلِفُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْهَيْسِ مَحْصِلُ اِيْنَكُ كُفْتُ لَنْهَاسُ وَنَحْوُ
 ہستند و راہ اینہا راہ آل فرعون است کہ ہر صبح و شام آتش برایشان عرض نموده میشود
 میگویند بار الہا قیامت کے قائم خواہد شد فرمود حضرت ہازر و آنہ شدم پس دیدم زنانے
 را کہ اینہا بہرستان خود ہا معلق میباشند پس پرسیدم اینہا کد ام گروہ نسوان ہستند جبریل
 گفت این زنانے میباشند کہ اموال شوہر ہائے خود را بہ اولاد دیگران بخوراند بعد
 حضرت فرمود کہ اللہ غضبناک تر است و شدید الغضب است بر اینکہ داخل کند در قوم کے
 کہ داخل نسب او شان نباشد پس آن مطلع شود بر عورات آن قوم و بخورد مال آن قوم
 را بعد فرمود گند شتی ہم چن فرشتہ ہا از گروہ ملائکہ خدا کہ خلقت او شان بطورے بود کہ خدا
 خواستہ بود و چہرہ ہائے ایشان را وضع فرمودہ بود و بجهت مشیتیکہ کہ فرمود کہ نہ بود چہرے
 از اطباق ابدان ایشان مگر اینکہ تسبیح و تحمید خدا از ہر ناحیہ ازان میکرد با و از مختلفہ بلند
 بہ تحمید و گریہ از خوف خدا و سؤال از و شان از جبریل نمودم گفت چنانچہ می بینی خلوق
 شغہ اند بد رستیکہ ہر فرشتہ ازان فرشتہ کہ در پہلوئے او میباشد گاہے سلام نکرده و
 اینہا گاہے سر بلند میکنند و نہ سر پوشت می افکنند بسبب خوف خدا و خشوع و خضوع پس من
 سلام کردم بر ایشان و اینہا با اشارہ سر ہائے خود جواب سلام من دادند و از جہت خشوع
 نظر بطرف من نکردند پس جبریل بآنہا گفت کہ این پیغمبر رحمت محمد مصطفیٰ است کہ
 او تعالیٰ فرستادہ است او را بر بندگان خود بر سالت و نبوت و او خاتم پیغمبر است
 و مسیلمین است آیا با و کلام نمی کنید پس ہر گاہ این کلمات از جبریل شنیدند
 اقبال کردند و متوجہ شدند و سلام بر من کردند و اکرام بر من نمودند و بشارت خیر بہ من و

و امت من دادند فرمود پس صعود کردم با آسمان و دوم پس در آنجا دو مرد دیدم
 که با هم متشابه بودند از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند گفت اینها هر دو خاله زار و برادر
 هستند عیسی و یحیی نام دارند پس برایشان سلام کردم و آن هر دو بر من سلام کردند
 و برائے آنها من استغفار نمودم و آن هر دو برائے من استغفار کردند و گفتند که مَرَحَبَا
 بِالْآخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ پس دیدم ملئک باخشوع عرا و عنوان چهره و ایشان
 آنچه او تعالیٰ خواسته وضع فرمود ملئک از آنها نیست مگر اینکه تسبیح و تحمید خدا با و ازها
 مختلفه می نمایند باز صعود کرده رسیدیم با آسمان سیوم و در آن شخص در کمال
 حسن و فضل دیدم که از تمام مخلوقات در حسن چنانست که قمر در شب بدر بر سائر نجوم است
 از جبرئیل از او پرسیدم گفت این برادرت یوسف است پس سلام بر او کردم او بر من
 سلام کرد و من برایش استغفار نمودم او برائے من استغفار نمود و گفت مَرَحَبَا بِالْآخِ
 الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْمُتَّبِعِ فِي الزَّمَنِ الصَّالِحِ و در آن ملئک باخشوع و خضوع
 را دیدم مثل آنچه وصف کردم در آسمان اول و دوم و جبرئیل از آنها در باب من
 گفت آنچه دیگران گفته بودند و آنها مثل ملئک سابق اکرام من و نزحیت و غیره نمودند
 باز صعود نمودم بطرف آسمان چهارم بر آن یک مرد را دیدم آتش پر سیم
 جبرئیل گفت این اورئیس نبی است که در شانش میفرماید رَفَعَهُ اللَّهُ مَكَانًا عَلِيًّا
 پس سلام کردم بر او و او بر من سلام کرد و استغفار نمودم برائے او و او برائے من استغفار
 نمود و در آن هم ملئک باخشوع بود مثل ملئک که در آسمانهای سابق بودند و اینها نیز
 مابین بشارت دادند بخیر و از برائے امت من هم بشارت خیر دادند پس دیدم یک فرشته را

که در تحت دست او هزار هزار فرشته بودند که هر فرشته تحت خود هفتاد هزار فرشته داشت
 پس واقع شد در نفس رسول خدا که این فرشته همان جایش است یعنی قیام و تعظیم
 برائے ما نخواهد کرد پس میخیزد جبرئیل بر او و گفت ایستاده شو پس آن فرشته از پر
 تعظیم آنحضرت ایستاده شد و تا قیامت ایستاده خواهد ماند باز میفرماید که من جبرئیل
 صعود کردم تا گذشتیم بر آسمان پنجم که در آن یک مرد کهل بزرگ عین بود که دیگر
 که اهل اعظم از او ندیدیم و از او سؤال کردم از جبرئیل گفت این همدون ابن عمر است
 من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد من بر او استغفار نمودم و او بر من
 استغفار کرد و ملئکة خشوع را در آن دیدم مثل آنچه در سموات دیگر دیده بودم باز
 صعود نمودیم بر آسمان ششم و در آن مرد گندمگون طویل قامت را
 دیدم که شعربائے گنده و موبائے ایستاده دارد که اگر دو تا قمیض پوشیده باشد
 آن موبائے او در او نمود میگرد و شنیدیم که او میگوید که بنی اسرائیل گمان میباشند
 که من نزد خدا بزرگترین و مکرمترین اولاد آدم هستم و لکن این مرد از من گران تر نزد
 خداست پس من از جبرئیل پرسیدم این مرد کیست گفت این برادرت موسی ابن
 عمران است پس من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد من از پر او استغفار نمودم
 و او از بر او استغفار کرد و در آن آسمان نیز ملئکة خشوع را دیدم مثل آن سماوات
 دیگر میفرماید حضرت که باز صعود کردم بر آسمان هفتم پس نگذاشتم به هیچ فرشته
 مگر آنیکه امر کرد و مرا بجماعت نمودن و گفت که امر بامت خود بجماعت بکن و دیدم در آنجا
 یک شخص را که موبائے سر او بعضی سپید و بعضی سیاه بود و پهن ریش او داو نشتی بود

بر یک کرسی پس گفتم اے جبرئیل این کیت بر آسمان ہفتم بر در بیت المعمور در جو ارضا
 گفت اے محمد این پدرت ابراہیم است و این محل تست و محل کھسکہ متقی باشد از امت
 تو بعد ازین تلاوت فرمود حضرت این آیه را ان اولی الناس باہم للذین
 اتبعوه و هذا النبی والذین امنوا واللہ ولی المؤمنین پس من بر
 سلام کردم پس جواب سلام من دادہ گفت مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح
 والمبعوث فی الزمین الصالح و درین آسمان نیز ملکہ خشوع مثل آنچه در آسمانہا
 دیگر بودند دیدم و آنہم مراتب شہادت خیر برائے من و اُمت من دادند میفرماید حضرت
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ کہ من در آسمان ہفتم دریا ہا دیدم از نور کہ چک و تلالو روداشتند
 کہ چشم را خیرہ میساخت و دریا ہائے تاریک را دیدم و دریا ہائے برف را دیدم پس چون
 فارغ شدم و دیدم اینہا را سنوال از جبرئیل کردم پس گفت بشارت باد برائے محمد
 و شکر کرامت پروردگارت بجا آر و شکر خدا کن بر آنچه بالتو فرمودہ از نیکی و خوبی بعد ازین
 چند حالات دیگر بیان فرمود بعد از ان فرمود پس شتہ شدیم بسرۃ المنتہی پس دیدم
 کہ یک برگ او یک امت را از اہم سایہ میکند پس روانہ شدم من از ان چنانچہ حق تعالی میفرماید
 فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَحَدٍ پس ندا کرد مرا باین ندا اَمِّنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ
 اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ پس فرمود حضرت رسول اسے پروردگار تو عطا فرمود
 انبیاء خود را از فضائل پس مرا نیز عطا کن پس فرمود جناب قدس الہی کہ من عطا کردم
 بتو در آنچه عطا کردم بتو و کلمہ را از زیر عرش خود کاحول و لا قوۃ الا باللہ ولا منجی
 منک الا الہک فرمود کہ تعلیم کردند مرا ملکہ یک قول میگویم اورا در وقتیکہ صبح میکنم

و در وقتیکه شامی کنم اللهم ان ظمى اصبه مستجيرا بعفوك وذنبى مستجيرا
بمغفرتك ولى اصبه مستجيرا بعزتك وفقرى اصبه مستجيرا بغنا
ووجهى لىالى اصبه مستجيرا لوجهك الباقي لذى لا يفنى ويكوم

این را وقتیکه شام میکنم پس فرمود که آواز اذان در گوش من سید کیست؟ از آن میگفت که قبل ازین
آن فرشته ندیده شده بود پس گفت ما الله کبر الله اکبر پس او تعالی فرمود راست میگوید بنده من خمر زار
پس فرشته گفت آتش که آن کلام الله است که آن کلام الله است پس او تعالی فرمودست گشت بنده من
منم خداست که گشت آیهی غیر از من پس آن ملک گفت آتش که آن محمد الرسول الله
است که آن محمد الرسول الله پس فرمود جناب اقدس الهی که راست گفته بنده
من بد رستیکه محمد بنده من و فرستاده من است من او را مبعوث نموده ام و من او را
منتخب کرده ام پس گفت آن فرشته حی علی الصلوة فرمود او تعالی راست گفت
بنده من طلب نموده است بجانب فرضیه من پس هر که بر دو بطرف او بطور رغبت در آن
مختص باشد پس آن فرضیه کفار و ذنوب گناہان گذشته او باشد پس گفت آن فرشته
حی علی الفلاح گفت او تعالی که آن فرضیه صلاح و نجات و فلاح است بدانکه
ظاہر این روایت آنست که اذان همین است که شنیدی حالا که مشغول مشورت عظیم آنست
که فصول اذان بهیچده میبافت چنانچه تکبیرات در اقل چار مرتبه است و بعد از حی علی الفلاح
دو مرتبه حی علی خیر العمل و بعد از آن دو مرتبه تکبیر یا دو مرتبه تهلیل پس اقتصار بر پنج
مذکور است زیرا که راست نه بنابر اینست که پس اذان همین است و کم و بیش نیست بلکه مقادیر
فی الجملة غایت دارد و لکن من تفصیل غیر مطبوع بیان این مطلب بطور فقهی نمایم پس

فصل در اذان و اذان و اذان

مخفی میاورد که اخبار وارده درین مطلب و در اقامت عملها مذکور است و همچنین است چنانچه
 در اذان دانستی و در اقامت هفده فصل است و دو مرتبه تکبیر و اول و یکم ترتبه تهلیل در آخر
 و در میان حی علی خیر العمل بعد از اذان و در میان الله اکبر قبل اذان و دو مرتبه قد قامت الصلوة
 و این نمیشود یعنی اقامت هفده فصل و اذان بحد فصول مگر با چار تکبیر و اول اذان و
 دو تهلیل در آخر و دو تکبیر و اول اقامت و یک تهلیل در آخر و همچنین مشهور است و عمل
 بر مشهور است و مجموع هر دوی در پنج فصل است و دلیل مشهور خبر جعفری است چنانچه
 جعفری از حضرت باقر علیه السلام سماع خود نقل کرده که شنیدم حضرت را که فرمود
 الاذان و الاقامة خمسین و ثلاثون حرفا پس شمار فرمود بدست خود و اذان
 بحد فصول و اقامت را بحد فصول و آنچه در خبر حضرتی و اسدی است از حضرت صادق
 که آنجناب برایشان حکایت اذان فرمود پس گفت الله اکبر الله اکبر دو مرتبه و همه
 فصول را دو مرتبه فرمود و در آخر خبر گفت و الاقامة كذلك که ظاهرش این است که اقامت
 نیز چنین است یعنی مثل اذان است در فصول و ترتیب و غیره و ظاهرش مخالفت مشهور
 دارد و مخالفت فتاوی علمای اعلام نیز است چنانچه گذشت و بی آید و لفظ و الاقامة كذلك
 از راوی است یعنی راوی گفت که آنحضرت همچنین حکایت فصول اقامت هم فرمود
 و تقدیر عبارت است فقال لراوی حکم علی السلام الاقامة كذلك
 یعنی آنحضرت همچنین اقامت را ذکر و بیان فرمود و بدست که اقامت دارد و برین تقدیر
 لفظ اقامت باید منصوب خوانده شود یعنی چه فصول حکمی خواهد شد و اگر چنین نباشد
 پس لازم می آید که زنی در میان اذان و اقامت نبوده باشد و اقامت نیز همین اذان

باشد و سقوط کلیه قیام است التسلوا ه از اقامت لازم می آید و کسی قائل بآن نیست و هم لازم
 می آید که هر دو یعنی اذان و اقامت سی و شش فصل باشند و نیز لازم می آید که هر دو با اذان
 باشند یا هر دو اقامت و یکی را نام اذان نهادن و یکی را اقامت حکم بجست باشد پس ثبوت
 شد آنچه ما بالا گفتیم که این قول از روی است و اراده نمودن از فقره مذکوره این معنی را که
 اقامت و اذان هر دو باعتبار فصول یکسان میباشند غیر اینکه دو مرتبه قیام است التسلوا
 در اقامت اضافه باید نمود و درست نمی آید بحجبت اینکه درین وقت فصول آنها سی و شش
 میشود و آن مخالف اجماع محلی محلی نامریات است اگر تحصیل نباشد چه دعوه اجماع
 کرده اند بر وحدت تحلیل در آخر اقامت چنانچه بر اثبوت آن در آخر اذان فرموده و کذا
 از محلی محلی مشتق دعوه اجماع بر آن ثابت میشود و موید همین است آنچه در صحیح از
 معاذ ابن کثیر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر کسی داخل مسجد شود و وقت را
 بصاحب مسجد ندانسته باشد و در قمرت امام یک آیت یا دو آیت باقی مانده باشد
 و خوف کند که اگر اذان و اقامت بگوید امام بر کوع میرود پس بگوید قد قامت
 الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و دخل
 بشو دو کتفادر اجتهاد آن بفرمایند این پنج فصول فرمود پس اگر برو حدیث تحلیل نبود
 از اجماع مکرر میفرمود چنانچه فصول سابقه را مکرر فرموده و همچنین آنچه در محلی و عام الاسلام
 است که حضرت صادق فرمود که اذان و اقامت دو مرتبه است و شهادت
 بقول لا اله الا الله در آخر آن یک مرتبه میباشد و کذا الک صحیح بر نقلی از حضرت صادق
 علیه السلام مروی عن الحبر که میفرماید که اذان الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

دو دو مرتبه است و فرمود در آخر آن یک مرتبه لا اله الا الله است پس مراد از لفظ اذان
 درین خبر که سابقه نمائیم است که اقامت بوده باشد بحیث مخالف مضمون آنها باخبار
 دیگر معتد به شهرت و اجماع و فتاوی چنانچه عنقریب آید انشاء الله تعالی پس آنچه
 در خبر مذکور معراجیه است و دیگر اخبار مذکوره و غیره از اثبتیت تکبیر در اول آن مثل خبر
 سنان ابن انس هر گاه که سوال کرد از اذان فرمود یگو الله اکبر الله اکبر
 اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله و خبر صحیح زیاده یا تفصیل
 از ابی جعفر که در معراجیه و دیگر است مرویه در جواب هر فقلت کیف اذن فقال الله
 اکبر الله اکبر و کذا الک خبر ابی همام از حضرت ابو الحسن که فرموده اذان و اقامت
 هر دو دو دو میباشند و سوائے این اخبار انصوص و دیگر هم همین مضمون وارد شده اند
 حتی که بعض جماعت متاخرین بر آنچه از ان مستفاد میشود عمل بر آن نموده اند و لکن چون
 مخالف مشهور بل المجمع علیه میباشد پس یا ماول یا مطروح باشد و تاویلش یا باینکه مراد
 اذان تعلیم کیفیت تکبیر است نه مقصود اذان حضرت است یا اینکه مراد اذان نفی وحدت است
 در تهمیل بعنوان تعریف بحديث عامه چه اکثری از ایشان قائل بوحده تهمیل در آخر
 شده اند و برین تقدیر در این انصوص و انصوص اربع مناقض نیست تا اینکه انصوص اثبتیت
 وال باشد باینکه عمل در آن در تکبیر اولی هم همین است و لکن از یاد دو و تکبیر در اذل
 بنابر اعلام است کمافی خیر علل الفضل قال لرضاء جعل التکبیر فی اول
 الاذان اربعاً الخ محصل آن اینکه میفرماید اذان در وقت غفلت شروع میشود و قبل
 اذان کلامیکه منتهیست همین بوده باشد غفیل است پس گردانیده شد و تکبیر است منتهیست همین

برائے ما بعد آنها و در بعض اخبار آمده که اذان و اقامت شنی شنی میباشد و هر دو چهل و دو
حرف هستند اذان هشت حرف یعنی فصل و اقامت دوازده فصل چنانچه در غلی بدایه از
حضرت صادق^ع ماثور است و در روایتی سی و هفت فصل وارد شده و در روایتی هشت و سی
آمد و در شنی بعد ذکر اقوال میفرماید که هر که روایت هفت و سی عمل میکند پس آن در اول
اقامت چار تکبیر میگوید و باقی با نجه ما مقدم ذکر نمودیم یعنی با نجه مشهور است و هر که هشت و سی
فصل میگوید آنها را پس او در آخر اقامت یک تهلیل زیاده در هر دو میکند یا دو تهلیل میگوید
و هر که روایت میکند چهل و دو فصل آنها را پس آن در آخر اذان چار تکبیر و در اول اقامت
چار تکبیر و در آخر آن نیز چار تکبیر و در آخر اقامت دو مرتبه کلا اله کلا الله میگوید بعد از آن
میفرماید که اگر کسی عمل بر کلمات این اخبار بکند گناه کار نخواهد شد و چنین است که میفرماید
ولکن احتیاط شدیدی همین است که بطور مشهور بگوید و مشهور عمل کند چنانچه مشهور است
هم نصوص دارد و هم شهرت عظیمه از راه فتاوی بلکه از راه روایات که رسید بآنست و دعوی
اجماع بر این شهرت غفیه بجا نباشد و در مدارک میفرماید که این مذاهب اصحاب است
و مخالف آنرا نمی دانم و در تذکره و نهایت الاحکام نسبت آن به علما فرموده و در ذکر نسبت
آن با اصحاب طایفه و در سالک است لفظ طائفه و در مذهب است که اصحاب اختلاف در آن
ندارند و ظاهر غفیه آنست که این معقد اجماع است و بر اثینیت تهلیل در آخر اذان در
معتبر و تذکره و ناصریات و بحار و شتی دعوی اجماع فرموده کمافی اجوا هر غیره و الله اعلم
و چون فارغ شدیم از بیان استدلال در اقوال فصول اذان باز بذكر بقیه حدیث
سے پردازم پس فرمود حضرت رسول که پس من امامت ملئکه نمودم چنانچه در بیت المقدس

امامت انبیا کرده بودم فرمود بعد ازین یک سحابه مرا پوششیده نمود پس من در سجده
 اوقتا دم آن وقت پروردگار من مرا ندان فرمود که به تحقیق که من فرض کردم بر هر بنی که پیش از تو
 بود پنجاه نماز را من فرض کردم بر تو و بر امت تو آن را (و فرضتم با علیک و علی امتک)
 پس قیام کن بدان تو در امت خودت پس فرمود حضرت رسول خدا که فرود آیدم از آنجا
 تا اینکه گذشتم بر حضرت ابراهیم و آنجناب از ما پیچشسته نفرمود تا اینکه رسیدم بحضرت
 موسی پس گفت موسی ای محمد چه کردی گفتیم پروردگارم فرمود که من پنجاه نماز بر بنی
 که قبل تو بود فرض کردم و بر تو و بر امت تو فرض کردم آنرا پس موسی گفت ای محمد است
 آخرتم است و ضعیفیت ترا از امتا گذشته و پروردگار تو بر تو نخواهد فرمود هیچ
 چیز را و امت تو هرگز استطاعت قیام بر آن ندارند پس رجوع کن به پروردگارت
 و سوال تخفیف کن از برای امت خود فرمود حضرت رسول که رجوع نمودم و واپس
 شدم بطرف پروردگار خود و تلبس در قلانت پس در سجده اوقتا دم باز عرض کردم ای
 بار الهی فرض کردی بر من و امت من پنجاه نماز و من و امت من طاقت این ندارند
 پس تخفیف کن از ما پس او تعالی لا تخفیف فرمود از ما پس ده تا کم فرمود پس باز
 آدم بطرف موسی و خبر دادم آنرا گفت برو باز رجوع کن که این مقدار را هم طاقت
 نداری پس رجوع به پروردگار خود نمودم پس باز او تعالی ده تا کم فرمود پس باز
 بطرف موسی مراجعت کردم گفتم که ده تا دیگر کم شد گفت باز رجوع کن این قدر هم طاقت
 نداری باز رجوع کردم تا اینکه در آخر دهنده ده نماز ماند موسی آدم پرسید چه شد گفتم ده تا
 فرض شدند گفت برو رجوع کن که اینهم طاقت ندارند پس باز رجوع کردم پس او تعالی

پس تو اگر آن را دیده باشی که آن چند استخوان دارد و چه طور میباشند آنها و قنادیل و مخها
 آنرا بیان کن پس حضرت صادق میفرماید که جبرئیل نازل شد و بیت المقدس را مقابل
 چهره مبارک و چشم مبارک آنحضرت کرد پس آنحضرت قوم را از آنچه پرسیدند جواب میداد
 و احوالاتش را بیان میفرمود پس هرگاه که آنحضرت سؤالات ایشان را جواب دادند و
 چیزی کم و بیش نیافتند گفت خوب قافله واپس بیاید تا از آنها سؤال بکنم حضرت فرمود و قصد
 قول ما این است که قافله میرسد و ظاهر میشود بر شما وقت طلوع آفتاب که پیشتر و قافله
 یک شتر است و ورق یعنی خاکستری رنگ پس روز دیگر وقت صبح روانه شدند
 بطرف عقبه و نگاه بان سمت میکردند تا اینکه وقت طلوع آفتاب رسید گفتند اینک
 آفتاب طلوع می کند و همین اثنا قافله ظاهر شد و آفتاب طالع شد و مقدم آن
 قافله شترهای خاکستری بود پس سؤال نمودند از اهل آن قافله از چیزهایی که رسول خدا
 خبر داده بود بان گفتند بله همچنین است یک شتر را گم کرده بودیم در فلان فلان موضع
 و آب گذشته بودیم چون صبح کردیم دیدیم آب نیست و آب بنجته شده است پس
 با وجود دیدن این محرفه با همه آن کفار از دیار تکریم نمودند و نافرمانی کردند و ایمان نیاوردند
بیان بعضی کلمات حدیث بدانکه حدیث مذکور که از ائمه اعلیٰ بیت علیهم السلام
 است ذکر نمودم و حدیث شریک که بخاری نقل کرده با اکثر مطالب مضامین حدیث
 مذکور موافقت دارد و در اکثر اینها مخالفت دارد و همچنین حدیث ثابت بنان که
 از اسلم نقل کرده و آن نیز با حدیث مذکور در اکثر مطالب یکسان است و در بعضی
 آن مخالف است و ترمذی نیز این خبر را ذکر کرده است و لکن مختصر نموده و در آن

من لا یزال الذی فی یوم
 سواد السیاحین

در حدیث شریک بخاری

در حدیث ثابت بنان

ذکر طمانچه زدن جبریل به براق هم مذکور کرده چنانچه در خبر مروی از حضرت صادق است
 و نسائی نیز از بیان کرده ولیکن انحصار آن و این واحد است کما نص علیه
 فی الباب و چون عنقریب انشاء الله تعالی در مسجوت ثانی اثبات معراج جسمانی
 می نمایم با ابطال اوله مانعین و دفع شبهات باقیه ایشان پس درین مقام
 محض لفظ انسان را بیان می کنم که روح است یا جسد است یا روح با جسد است بعضی
 میگویند که انسان محض روح است و بعضی انسان روح با جسد را میگویند و آنکه جسد
 محض را انسان بگوید نشان آن نمی دانم مگر اینکه آدم را آدم آنوقت هم می گفتند که
 محض از گل و آب بود و نفخ روح هنوز نشده بود و در حدیث نبوی آمده کُنْتُ
 نَبِيًّا وَ اَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ و هنوز روح نبود و اطلاق آدم که انسان باشد
 بر آن فرموده اند و میتوانی که بگویی این اطلاق مجاز است چنانچه در من قتل قتیلا
 فلما سلب خلقة آمده پس هر که میگوید که انسان عبارت از روح است بچند وجه استدلال
 می کند **اول** اینکه انسان شئی باقی است انما اول عمر تا آخر عمر و اجزاء بدنیه در تغیر و
 تبدل و انتقال میباشد و باقی غیر فانی است پس معلوم شد که انسان محض روح است
 که آن باقیست غیر متبدل و معجز است از بدن و لیل و نهم اینکه آدمی گاهی نفس
 خود عالم میباشد و از جمیع اعضا و اجزاء بدنیه خود غافل پس بدینچه میدانند غیر آنست که از آن
 غافل است پس انسان عبارت از محض روح باشد و ازین ثابت شد که انسان غیر
 بدست و لیل ثالث اینکه میگویند بدن پاک من قلب من دماغ من یعنی اعضاء
 می کند دست و پا و دیگر اعضاء را بسوخته خود پس معلوم شد که انسان غیر این اعضاء

استدلال مانعین که از آنجا که
 معراج خالص ثابت میشود

بیان اوله آنجا که محض روح
 انسان میگویند

و بدست چه مضاف الیه غیر مضاف است پس ثابت شد که انسان غیر بدست
 و هو المطلوب پس ازین اوله ثابت شد که از آیه ثابت نشد مگر سیر و ادن به انسان و آن
 محض روست پس از آیه ثابت نشد مگر معراج روح آنحضرت و دلالتی ندارد بر معراج
 جسمانی و جوابش اینکه در آیه لفظ انسان نیست تا محتاج باشیم بر اثبات اینکه آن روح
 مع البدن است یا تنهائیکه در آیه لفظ عبد است و در لفظ عبد و انسان فرق واضح است
 و عبد بمعنی بنده است و لهذا از خرید کسی را غلام و عبد او میگویند و چون انسان خواه
 عبارت از روح تنها باشد یا عبارت از مرکب از روح و جسد باشد همه ملوک

خداست تعالی است لهذا آن را عبد میخوانند و اگر عبد صرف روح باشد لازم می آید که
 بدن و اعضا و اجزاء بدنی ملوک خدا نبوده باشد و نیز عبد نمی شود مگر به بندگی و عبادت
 و اطاعت و آن حاصل نمی شود و متصف بآن انسان کمال الاتصاف نمی شود مگر
 بواسطه بدن چنانچه نماز نمی تواند که بخواند مگر بواسطه اعضا و جوارح پس در عبودیت

و بندگی همه اعضا شریک هستند پس عبد از مجموع بدن و روح عبارت شد و از اینجا
 است که حق تعالی میفرماید اَلَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلَّٰهُ اَیَّادِیْهُ

اے پیغمبر کسی را که نمی داند منع میکرد و عبد را که نماز میکرد پس چه چیز را عبد فرموده آیا محض روح

را پس کجا دید آن را که و ندید مگر مجموع بدن را که حامل روح بود پس عبد عبارت از

بدن و روح شد و همچنین میفرماید وَ اِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدًا لِلّٰهِ یَدْعُوهُ

گاد و آیه کُنْ عَلَیْكَ لَبَدًا و در اینجا نیز مجموع روح و جسد است پس همچنین

در آیه اسماء لفظ عبد است و آن ثابت شد که مجموع روح و جسد است و اثبات

این مطلب به تفصیل ان شاء الله تعالی عنقریب آید و آنچه ایراد بر فقره مذکور حدیث
 مذکور که من انبیاء اور بیت المقدس امامت کردم و باز میفرمایند که در آسمانها انهارا دیدم ^{نماند}
 که بودن آنها در سجد یعنی بیت المقدس و بودن آنها در آسمانها در یک وقت چه طور ممکن
 است و نیز نماز آسموات یعنی چه چه آخرت محل تکلیف نیست پس نماز خواندن آنها
 و امامت آنحضرت بے معنی است و جوابش اینکه واقع نماز و بیت المقدس قبل
 از خروج باسما و ملاقات کردن با انبیاء است پس او تعالی ارواح انبیاء
 علیهم السلام را از آسمانها برآید شاید فضائل و کمالات آنحضرت در بیت المقدس
 فرستاد و باز آنها را قبل از صعود و آنحضرت محل های آنها باز فرمود و مستقر ساخت
 تا اینکه آنحضرت درجات و منازل آنها مشاهده کند و از مراتب آنها واقف گردد و تا
 جمع هر دو در دو وقت پس ممکن است و هیچ محال بلکه استبعاد ندارد و لکن جواب
 از اینکه نماز خواندن بعد مردن معنی ندارد و اول اینکه اینها مرد نیستند چه اینها از مشبهات
 بهتر و افضل تر است و مشبهات بنابر نص قرآنی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا لَّهُمْ حَيَاتٌ آخِرَةٌ پس انبیاء زنده هستند و ممکن است که معنای نماز

در اینجا ذکر و دعا و تحمید و تسبیح او تعالی بوده باشد و این ذکر آخرت است چنانچه تصریح
 بان وارد شده است **مبحث ثانی** و در آن دو مطلب است مطلب اول در
 اثبات معراج جسمانی در حالت بیداری است از احادیث و اقوال شیعه
 و احادیث و اقوال اهل سنت و اهل طالی ادله قائلین به معراج منافی مطلب دوم
 در دفع باقی شبهات عقلیه و نقلیه قائلین بمعراج منافی است

بجای آوردیم

بحث ثانی

مطلب اول

بدانکه علماء و فقهاء و محدثین و متکلمین و صحابه و غیره اتفاق نموده اند بر اینکه معراج آنحضرت
در حالت بیداری بحکم شریف از مکه معظمه تا به مسجد اقصی و آسمانها و بیت المعمور و عرش
اعظم واقع شده است چنانچه ابن بابویه و شیخ طبرسی و علامه مجلسی علیهم السلام تصریح
باین مطلب فرموده اند و غیر اینها از بسیار علماء و آنچه بعضی درین مطلب انکار
نموده اند بسبب بعضی شبهات و تشکیکات پس ناشی از محض سوء فهم و عدم اعتقاد
و وثوق براقوال پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم الصلوٰۃ والسلام و التناویبات چنانچه اشارت شد
تعالی در مطلب دوم نیز تبصریح بیان کرده خواهد شد و چه طور ممکن است انکار ازین مطلب
از کسیکه اعتقاد و بقدرت خدا داشته باشد و تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین
نموده باشد زیرا که انکار از معراج جسمانی منجر میشود بانکار نصوص قرآنی و تکذیب
چندین هزار احادیث متواتره که بطریق مختلفه در اصل معراج وارد گردیده اند و آنها
و لایست دارند بر بودن معراج آنحضرت بحکم مبارک در حالت بیداری پس از محض
استبعاد و انکار از ان کار خود مندان نباشد چنانچه جناب علامه مجلسی فرموده اند که اگر
جمع آن احادیث نمایم یک کتاب ضخیم خواهد شد لیکن از چند هزار احادیث بعضی احادیث
را ذکر می نمایم که مثل دانه از خرداری بطور نمونه باشد انتهای من نیز از براس از دیاد اعتقاد
مؤمنین و قلع و قمع بیخ شبهات منکرین به ذکر بعضی اولیای پر وازم اول از نصوص
قرآنی ثابت است که معراج جسمانی بود و از جمله نصوص آن به مذکوره سبحانه الذی
أسرى بعبده الخ میباش چنانچه تصریح آیه بآن لالت میکند چه عید عبارت است از جموع روح و جسد

و نیز ادله بر بودن معراج
جسمانی در نقطه
ذکر نفس آیه است

نه صرف روح و حق تعالی میفرماید که سیر کنانیدم عبد را پس مجموع روح و جسم باشد نه صرف
روح و اطلاق عبد بر مجموع روح جسم اطلاق حقیقی است نه مجازی و تجاوز از حقیقت
بسو که مجاز بدون ضرورت داعیه البتة جائز نیست و در اینجا هیچ داعی نیست پس چرا
معنا بر حقیقی لفظ عبد نگیریم که آن روح و جسم هر دو میباشد و آنچه محقق معاصر سرسید
در ابطال این استدلال در تفسیر خود که سبب بقصایفنا حمید است در متداول جلد هشتم
بر رسائل و کتب مذکوره تفسیر القرآن جلد هشتم تفسیر سورۃ بنی اسرائیل مطبوعه در لکناؤ
در سال ۱۳۱۳ هجری صفحه ۸۰ نوشته محض لغو و باطل است چنانچه ترجمه اصل عبارت ایشان
که در اردو است بفارسی این است دلیل اول که لفظ عبد جسم و روح را شامل است
و ازین جهت اسرار و مخرج مجبده بود چنان بے معنای است که بران سخت تعجب میشود
اگر خدا چنان میفرمود **وَأَسْرَيْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ مِنَ الْكَعْبَةِ إِلَى**
الْمَدِينَةِ يَا أَرَأَيْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ كَذًا آیا اینها ورین وقت هم
میگفتند که در لفظ عبد جسم و روح هر دو شامل هستند پس در خواب مع جسم رفتن
ثابت شد **اقول** این عبارت محقق معاصر قابل ملاحظه از باب انصاف است
که چه قدر موجب تعجب میباشد زیرا که اصل مقصود استدلال از لفظ عبد اطلاق لفظ
مذکور بدون قرینه صارفه از معنا حقیقی است چنانچه در آیه کریمه مذکوره وارد است
و آنچه مثال در ابطال استدلال میشد بگوید قول خود **أَرَأَيْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ**
يَا أَسْكَنْتُ عَبْدِي فِي الْمَنَامِ چنان نیست چه در اینجا لفظ منام قرینه صارف از
اراده معنا حقیقی از لفظ موجود است و همین قرینه معینه اراده مجاز است علاوه ازین

اما بیان بیرون لفظ عبد
در جسم و روح
ابطال استدلال سید محمد خان خا

شاید لفظ اسری با منام در محاوره عرب مستعمل نباشد خود این لفظ منع این معنی
 می نماید و در قرآن نیز استعمال لفظ اسری با لفظ مذکور منام نیامده پس لفظ عبد حتماً مثبت
 مرام است و اینج قرینه که موجب صرف از معنا حقیقه باشد موجود نیست و لفظ لیل را که
 قرینه خواب گرفته اند باطل محض است چنانچه آیه دیگر در قرآن مجید است فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ
 بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ یعنی پیرده و پیراهل خود را و قطعه از شب پس ایضا می تواند که
 بگوید که این خواب است یعنی خدا فرمود که عیال خود را در خواب که وقت شب عاده وقت
 خواب است یا قوله تعالى فَاسْرِبْ بِعِبَائِكَ لَيْلًا یعنی سیر به بندگان مرا در شب
 پس لیل امفیه خواب قرینه منام خواب شد و لا یقول به احد من العقلاء
 قوله هر که خواب می بیند صیغه شکلم استعمال می کند و اگر کسی بر خواب نماید و دیگر
 قادر باشد و اما او را فاطمه نماید خواه با سم آن یا بصفته از صفات آن پس بر آن
 چنین استدلال نمیشود چنانچه اینها از لفظ عبد استلال می نمایند و در قرآن مجید حضرت
 یوسف نسبت خواب گفت یا آیه اتی رأیت احدا عشی کباً از مجوسان
 یک نسبت خواب خود را اتی رأیت احدا عشی کباً دیگر گفت اتی رأیت احدا عشی کباً فوق
 رأیت احدا عشی کباً و حال اینکه این همه خواب بود پس بلفظ اتی این بحث نمودن که در آن
 هر دو داخل است و آنچه در خواب فعلی کرد و در حقیقت آن فعل جسمانی بود چه قدر لغو و
 بیوده است خود حضرت رسول خوابهای خود بیان فرموده و دیگران نیز خوابهای
 خود را بیان حضرت عرض نمودند که در آن صیغه شکلم را است استعمال کرده اند و ذکر
 اشیا و شخاصیکه در خواب دیده اند نموده اند پس ایازان بوجود آن اشیا و شخاص

در خواب بجهت بالاستدلال میتوان نمود و اقوال در اینجا بحث از لفظ از رویت که معینه
متکلم باشد یا صیغه مخاطب باشد نیست نه از لفظ الی بحث نمایند چرا برای تعلیط عوام
و فریب دهی نادانان این الفاظ را ذکر فرموده آید و هیچ فائده هم بذکر آن نمی باشد
و گفتگو در بودن رویت حضرت یوسف در خواب و رویت مجوسان در خواب نیست
اگر مطلوب اثبات این مطلب است که لفظ عبید در معنای بعضی روح آمده و حقیقت

در آن است پس از محاورات و استعمالات عرب ثابت بفرمایند و بتامل بنهار
مستدل را باید ببینید و بیان خواب همانست خود آنحضرت و کذا بیان دیگران خواب همانست
خود را بر آنحضرت محل انکار نیست و استعمال لفظ مخاطب یا صیغه متکلم در ما نحن فیه دخل ندارد

و نه کسی قائل است که آنچه در خواب دیده شد آن بجهت در واقع در خواب موجود بود
لکن شک نیست بر اینکه آنچه آدم در خواب از اشخاص و اشیاء که ببیند با جسم آنها می بیند
چه رویت اشیاء و اشخاص بدون جسم ممکن نیست چنانچه کسی آفتاب یا ماهتاب یا شخص
انسانی یا حیوانی یا جمادی یا درختها یا صحرا یا دریا یا آسمان یا زمین یا غیر اینها اگر در خواب
ببیند پس ممکن نیست که در غیر جسم ببیند خواه آن در حقیقت مع جسم حاضر پیش او باشد
یا نه باشد بلی اگر کسی دعوه کند که فلان مرده را دیدم بدون جسم که جسم آن فنا شد محض روح
او را دیدم عقلا و ارحمیتش خواهند کرد و مطلب مستدل این است که در آیه مذکوره لفظ
عبید بدون ذکر منام یا قرینه خارجی یا داخلیه که مثبت منامیت بوده باشد واقع شده
و چون لفظ مذکور حقیقت در جسم و روح هر دو میباشد پس معراج بحکم شریف ثابت

است و مستدل منکر نیست که اطلاق عبید باز بر صورت روح نمی نمایند و این هم

روایتی است
در خواب

نمی گوید که در جائیکه تحقق واقع در خواب معلوم باشد خواه از ادله خارجی و خواه از قرائن و اعلیه
و غیره آنجا هم لفظ عبد مفید روح و جسم هر دو می باشد پس چون صاحب تفسیر مذکور از
علم عربیت چنانکه باید بهره ندارند پس چه طور فهم قرآن را مدعی می باشند که فرق در آنچه
مستدل می گوید و در آنچه در انکار سندی آورده نمی توانند و استعمال لفظ پیوده که
خود مفسر مذکور نسبت بخصایر اعلام و محققین نموده اند چه قدر پیوده است قوله و این
قول که اگر معراج واقع خواب بود خدا می فرمود که اسرے بروح عبدی همچنان پیوه
است که استدلال بر معراج جسمانی از لفظ عبد بر این قول ضرور بود که سند کلام
عرب پیش می آورند که عرب در واقع خواب میگویند که فعل بر وجه کناد و کناد پس ظاهر
شد که آنچه دلیل پیش نموده اند پیوده و لغو است و از ان مطلب ثابت نمی شود و اقول
چون مطلب متدل نفهمیده اند باین روش ابطال می نمایند مستدل می گوید که چون
ظاهر آیه کریمه مثل دیگر آیات که تعلق باخبار و افعالات عیانیه دارند بیان و اخبار واقع
بیداریست مزید بر آن لفظ عبد که حقیقه روح و جسد است درین آیه موجود است و بر
فرض بودن واقع معراج در خواب عنوان مذکور خلاف فصاحت و بلاغت کلام خواهد بود
و معلوم است که قرآن مجید افصح ترین کلام است و کسی از فصحا مثل این کلام قدرت
ندارد پس باین جهت الزاماً بقائلین معراج خواب میگویند که اگر واقع مذکور خواب
بود مقتضای فصاحت و بلاغت آن بود که لفظی که شعر این باشد مثل لفظ روح یا
منام در قرآن مذکور میشد و چون نیست پس واضح شد که خواب نیست بلکه بیداریست
و هم روحانی نیست بلکه جسمانی است و لکن مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا قَالُوا لَا

فکر کنید

موازین صفت در کلام

من قول واستدلال بلفظ عبد چنانکه محققین عارفین بحقائق الفاظ و تفسیر بر غایت
 عرب فرموده اند در نهایت تحقیق و در غایت تدقیق است و شواهد کثیره بر آنست بلکه
 محض روح مراد گرفتن تا قرینه بر آن نبوده باشد از لفظ عبد خبر و انما شیه از عدم علم بلسان
 عرب یا از سوء فهم و جهل بلفظیان است یا تجا باین تعاضل است مثلاً قوله تعالی اذایت
 عَبْدًا اِذَا صَلَّی و قوله ان عبادی لیس لک الخ و قوله تعالی عَبْدًا مَعْلُومًا
 و قوله تعالی بل عباد و قوله تعالی اِنِّی عَبْدُ اللَّهِ اَتَاَنِی لَکِتَابٌ جُعِلَ نَزْلُ
 وَغَیْرِ ذَٰلِکَ دلالت بر محض روح میکند یا بر جسم و روح هر دو یا اینکه بگوئی اشتراک
 الْعَبْدُ پس مراد روح میگیرد یا روح و جسم هر دو یا اینکه بگوئی جاء عَبْدٌ فَلَا
 پس آیامی فهمند که روح فلان آمد یا اینکه روح و جسم فلان آمد یا اینکه بگوئی اجلس
 یَا عَبْدِ یا قُمْ یا عَبْدِی یا اضرب عَبْدِی یا هَذَا عَبْدٌ فَلَانِ یَا کُلَّ
 الْعَبْدِ که چنین مقال در استعمال و محال گفتگو جاریست و کسی نمی تواند که بگوید که مراد از
 بلفظ عبد محض روح است بلی اگر قرینه موضوح المراد بوده باشد چنانکه بگوئی رَأِیتُ فِی
 مَنَاحِی عَبْدًا زُرْدًا یعنی من در خواب دیدم غلام زرد را پس در اینجا جسم غلام مذکور اگر
 مراد نگیرند و محض روح او مراد بگیرند شاید غل داشته باشد و لکن اینهم مشکل است چنانچه
 می آید انشاء الله تعالی بلی اگر مراد معاصر این باشد که اگر کسی بگوید که در خواب عبدی
 چنان دید پس در اینجا از عبد محض روح آن عبد مراد است چه خواب دیدن فعل روح
 است نه فعل جسم و روح هر دو پس صحیح خواهد شد و لکن میگویم که در اینجا نیز مراد از لفظ عبد
 جسم و روح هر دو است چه ملاحظه خواب شخص زنده اگر چه از روح متعلق است لکن روح

بیان
 تفسیر

متعلق با بدن است علیحدّه از بدن نیست پس کدام مانع است که درین استعمال هم مراد
هر دو باشد و قول معاصر مذکور در لفظ سبحان که ماقبول دارم که کلمه تعجب است ولیکن تعلو

باسر و معراج خواه روحانی باشد خواه جسمانی خواب باشد یا در بیداری ندارد بلکه
تعلق آن بآن واقع است که مقصود اعظم از معراج آن بوده که ذکرش در قول او تعالی

لذریع من الیتنا می باشد و ازین بودن معراج جسمانی در حالت بیداری ثابت

نمیشود و ما هم تسلیم می کنیم که البته متعلق بقول مذکور است و لکن اگر این ارات در خواب می بود

چه محل تعجب بود که لفظ سبحان در آن مستعمل میشد زیرا که در خواب اشیا غریبه دیدن و عجائب

امور مشاهده نمودن نزدیک عاقل محل تعجب نمی باشد و چون این واقع را مقصد

به لفظ سبحان که در وقت کمال تعجب میگویند فرموده است و تعجب در ارات منما منتهج

نیست پس لابد در بیداری باشد که در تمام اصناف انسان مشاهده این آیات در

بیداری معلوم نشده و قدرت بشری بان درجه نمیرسد پس محل تعجب باشد و تقدیر

آیه بان مناسب بوده باشد قوله دلیل سیوم بتئین و دلیل چهارم ایشان بنی است

بر چند آیات سوره و النجم و بر یک آیت سوره تکویر که آنها این آیات را متعلق بمعراج

فهمیده اند حالانکه از قرآن نصایا اشاره پیدا نیست که این آیات تعلق بمعراج داشته

باشند علاوه ازین چه قدرست متبع است که در سوره بنی اسرائیل که ذکر معراج در آن

ذکر حالات معراج بیان کرده نشود و بعد زمانه کثیر یا قبل ازان وقتی که سوره و النجم نازل

شده باشد ذکر معراج نموده آید و از سوره و النجم ظاهر است که آنچه اندوخی بر آن حضرت

نازل میشد و کفار آنرا تسلیم نمی کردند و نفوذ باطله تکذیب آنحضرت می نمودند پس

در قول معلوم مذکور

قول صحیح

پس در تردید و شان اینکه حی من الله است در تصدیق این امر آن آیات نازل شده

پس آن آیات را از معارج پنج متعلقه نمی باشد علماء و محدثین را اشتباه در بودن سوره

و انجم متعلق به معراج ازین جهت گردیده که بعضی روایة در ذکر حالات معراج آیات

و انجم را ذکر نموده چنانچه در بخاری از انس ابن مالک آنچه روایت کرده را وی این

الفاظ گفته و دانی اَجَبْتُكَ رَبِّ الْعِزَّةِ فَتَدَلِّي حَتَّى كَانَتْ قَابَ قَوْسَيْنِ

اَوْادَلِّي فَأَوْحَى إِلَيَّ مَا أَوْحَى و این الفاظ قریب با آنچه در سوره و انجم الفاظ

نازل شده اند می باشد و همچنین در مسلم از عبد الله بن مسعود روایتی که از او است

راویش این الفاظ گفته اِذْ لَغَضْتُ السُّدْرَ لَمَّا لَغَضْتُ و این الفاظ بعینه الفاظ سوره

مذکوره میباشد و لکن ازین ثابت نمیشود که آیات مذکوره سوره و انجم متعلق به معراج بود

باشد (و بعد از چند سطر گفته) غرض اینکه اگر راوی مطلب حدیث با الفاظ قرآن نقل کند

ثبت این امر نخواهد شد که این آیات متعلق به همان واقعه میباشد اقول بعد از آن

و اعتراف چندین هزار علما و اققان اسرار فرقان و عارفان شان نزول آیات

قرآن و تفهیم چندین هزار مفسران از محض فرمودن امثال شما چه طور ثابت خواهد شد

که آیات و انجم متعلق به معراج نیست همه مفسران و تمامی محدثین و روایة و فقهای اهل کتب

علیهم التحیة و الثناء بلکه خود جناب رسوخی علیه السلام و سلم در اقوال و اخبار و احادیث

اثبات این مطلب فرموده اند و ثابت و مبهره با توضیح برهان نموده اند که آیات سوره

مذکوره متعلق به حالات معراج میباشد درین حالت کدام مسلمان هم مقال امثال

جنا بعلی خواهد شد اما آنچه از استبعاد ذکر فرموده اند پس آن مخصوص باین واقعه نمی باشد

و از صنف
مذکوره

غیر از سوره یوسف که در آن از اقول واقعه آنحضرت لغایت جمیع واقعات بترتیب کور
است که ام قصه و قضیه در قرآن مجید مرتبه عثمانی بترتیب مذکور است بعضی حالات حضرت
عیسی در سوره مریم و بعضی حالات دیگر در سوره هائے دیگر و همچنین حال حضرت موسی
در سوره بقره و در سوره شعرا و در سوره هائے دیگر حتی که در سوره بقره عَصَاكَ لَوْ أَنَّكَ
آخر پاره میباشد آیه فَأَذْهَبَ لِي فِرْعَوْنُ أَنْتَ طَعْتَهُ موجود پس این استبعاد
که ذکر معراج در سوره بنی اسرائیل شروع نموده و در وانجم که بعد از آن و از آن و از ذکر
حالات معراج فرموده موجب این امر خواهد شد که تعلق آن معراج نیست بچندین
استبعاد مذکور باشد بر فرض بودن آن بترتیب عثمانی است نه اینکه مثبت مدعیان
احمد خانی بوده باشد و سورتین باین حضرات علماء و محدثین از نشان اهل بیان عرفا
نیست که نسبت اشتباه چنین امر قارح بایشان نمایند با اینکه آنچه از تفسیر و تاویل و
اخبار و احکام ما رسیده از حضرات علماء و محدثین رسیده پس چنین اشتباه از ایشان
در صورت اتفاق ایشان چه قدر مستبعد است پس این استبعاد زیاده از استبعاد
که فرموده اند میباشد پس واضح شد که البته آیات و انجم تعلق بمعراج دارند و آنچه دعوی
نموده اند که آیات و انجم تعلق بمعراج ندارند دعوی محض بدون دلیل است نزد هیچ
مقبول نیست بعد توافق آیات و انجم و احادیث و آورده در معراج چه احادیث مذکوره
بترتیب تفسیر و نشان نزول است و ما انشا الله اگر چه در اینجا هم بعضی تفسیر سوره مذکوره می نمائیم
و تفسیر سوره مذکوره در محل خودش تفصیل این مطلب را واضح خواهیم کرد و قوله علاوه ازین
در سوره و انجم آیت وَلَقَدْ رَاَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ

قول منسوب

آنرا یک دفعه دیگر نزد سدره المنته دید این حالتی است که یک مرتبه در معراج بر آن حضرت
 طاری شده بود و از سوره و انجم ظاهر میشود که آن وقت چون وحی آمد در آن وقت هم
 بهمان حالت بر آن حضرت طاری شد لفظ آخری دلالت واضح برین مطلب دارد که واقعه که در
 سوره و انجم مذکور است از واقعه معراج علییه است از سوره و انجم در امری که نزول
 وحی معلوم میشود آن متعلق به صنام میباشد و لهذا بعد از این آیات خدا فرمود **وَإِنَّا لَنُفِخُ
 فِي الصُّورِ وَالْعِزَّى وَمِنَاتِ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى** و در آخر فرمود **وَنُفِخُ فِي الْأُصْوَاقِ
 الْظَّنِّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ** لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى آیات
 سوره و انجم را که مفسرین متعلق معراج فهمیده و قرار داده اند و من آنرا متعلق معراج
 قرار نداده ام و آن آیات بلا شبهه لائق تفسیر میباشد زیرا که آنچه تفسیر آن صحیح نزد ما میباشد
 معلوم نشود و یا هیچ شبهه در آن باقی نماند و اگر تفسیر آن بزبان عربی باشد پس مرجع ضمیر
 بوضاحت معلوم خواهد شد پس من تفسیر آن بزبان عربی مع ترجمه در اردو زبان مینویسم
**وَالْجَبْرِ إِذْ هُوَ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ يَنْبَغِي عَلَيْهِ الْوَسْمُ وَمَا غَوَى مَا
 يَنْطَلِقُ عَنِ الْغَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَ بِهِ نَبِيَّكَ الْفُرْقَانَ**
 فی التفسیر الکبیر و الاولی ان یقال ان الضمیر عائذ الی محمد ص
 تقدیر علم محمد شدید القوی ذو مزة وهو الله العلی لکبیر کما
 قال لنفسه قوی شدید العقاب هو شدید المحال و قال اکثر
 المفسرین وهو جبرئیل و لا نسئل فاستوی ای محمد صلعم وهو ای
 محمد صلعم یا لافق الاعلی قال فی التفسیر الکبیر و ظاهر ان المراد

مُحَمَّدٌ مَعْنَاهُ اسْتَوَى بِمَكَانٍ وَهُوَ بِالْمَكَانِ الْغَالِي رُتْبَةً وَمِنْزِلَةً فِي
 رَفْعَةِ الْقَدْرِ وَكَحَقِيقَةٍ فِي الْحُصُولِ فِي الْمَكَانِ فَإِنْ قِيلَ كَيْفَ
 يَجُوزُ هَذَا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَلَقَدْ رَأَى الْأُفُقَ الْمُبِينِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
 رَأَى جِبْرِئِيلَ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ نَقُولُ وَفِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْإِضَافَةُ
 كَمَا قُلْنَا هُنَا إِنَّ صَلَّاهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى جِبْرِئِيلَ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ
 يَقُولُ الْقَائِلُ رَأَيْتُ الْعِلَالَ فَيُقَالُ لَهُ أَيْنَ رَأَيْتَ فَيَقُولُ فَوْقَ السَّطْحِ
 أَنَا أَرَأَى فَوْقَ السَّطْحِ الْأَمْرِيُّ وَالْمُبِينُ هُوَ الْفَارِقُ مِنْ أَمَّا أَرَأَى فَرَأَى هُوَ بِالْأُفُقِ
 الْفَارِقِ بَيِّنٌ وَجَبَّاهُ الْإِنْسَانُ وَمِنْزِلَةُ الْمَلَائِكَةِ فَإِنَّهُ انْتَهَى وَبَلَغَ الْغَايَةَ وَصَارَ
 نَبِيًّا كَمَا صَارَ بَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيًّا يَأْتِيهِ الْوَحْيُ فِي نَوْمٍ وَعَلَى هَيْئَةٍ وَهُوَ
 وَاصِلٌ إِلَى الْأُفُقِ الْأَعْلَى وَالْأُفُقُ الْفَارِقُ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَالْإِضَافَةُ فِي التَّفْسِيرِ
 الْمَذْكُورِ فَإِنْ قِيلَ لَا حَدِيثٌ تَدُلُّ عَلَى خِلَافِ مَا ذَكَرْتَ حَيْثُ
 وَرَخَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ جِبْرِئِيلَ أَرَى النَّبِيَّ نَفْسَهُ صُورَتِهِ فَسَدَّ الشَّرْقَ
 فَنَقُولُ نَحْنُ مَا قُلْنَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ وَلَيْسَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 أَرَادَ بِهَذَا الْآيَةِ تِلْكَ الْحِكَايَةَ حَتَّى يُلْزَمَ مُخَالَفَةُ الْحَدِيثِ وَإِنَّمَا
 نَقُولُ أَنَّ جِبْرِئِيلَ أَرَى النَّبِيَّ نَفْسَهُ مَرَّتَيْنِ وَبَسَطَ جَنَاحَيْهِ وَقَدْ سَدَّ
 الْجَانِبَ الشَّرْقِيَّ وَسَدَّ الْأُولَى لَكِنْ الْآيَةُ لَمْ تُرِدْ لِبَيَانِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ
 تَعَالَى ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى قَالَ فِي التَّفْسِيرِ الْكَبِيرِ الدُّنُوُّ وَالْبَتَّةُ مَعْنَى
 وَاحِدٍ كَانَتْ قَالَ دَنَى فَقَرَّبَ انْتَهَى وَالْمَعْنَى عِنْدَ نَافِقَرَبِ مُحَمَّدٍ

قوله سيد احمد فاصحاب

إلى ربه أو سره إليه تقر بأني المنزلة والدخلة لا تقر بأحسباً قال في
التفسير الكبير إن محمد أدنى من الخلق والأمة وكان لهم وصاروا إلى
منهم فتدلى أي فتدلى إليهم بالقول الذين والدعاء
الوحي فقال إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي وعلى هذا الكلام كما أن
كانت تعالى قال الأوحى يوحى جبرئيل على محمد فاستوفى محمد وكل
قد في من الخلق بعد علوه وتمتد إلى ليهم وبلغ الرسالة وفي التفسير
المدكور إن المراد منه هو رب تعالى وهو مذهب القائلين بالحيثية
والمكان الله إلا أن يربك القرب بالمنزلة وعلى هذا يكون في معنى
قوله صحاك عن ربه تعالى من تقرّب إلي شبرا تقرّبت إلي ذراعاً
ومن تقرّب إلي ذراعاً تقرّبت إلي باعاً ومن مشى إلي أتيت هراً
إشارة إلى المعنى المجازي وهذا ما اختارناه هنا ولما يترتب أن التوحي استوفى
وعلى في المنزلة العقلية لا في المكان الحسية قال وقرب الله منه
تحقيقاً لما في قوله من تقرّب إلي ذراعاً تقرّبت إلي باعاً فكان
قالب قوسين أو أدنى أي بين محمد وبين ربه مقدار قوسين
أو أقل ورد هذا على استعمال العرب قال في التفسير الكبير يكون
قوس عبارة عن بعد من قاس يقوس فأوحى أي أوحى الله
إلى عبده ما أوحى ما كذب الفؤاد ما رأى قال في التفسير
الكبير المشهور إن فؤاد محمد معناه إن ما كذب فؤاده واللام

لِتَعْرِيفَ مَا عَلِمَ حَالَهُ بِسَبْقِ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِهِ إِلَى عَبْدِهِ وَقَوْلُهُ هُوَ
بِالْإِفْقِ الْأَعْلَى وَقَوْلُهُ تَعَالَى ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي هُوَ فَوَادُ مُحَمَّدٍ وَالْمَلِكِ
الْأَيَّاتُ الْعَجِيبَةُ الْإِلَهِيَّةُ أَفَمَا رَوَيْنَا عَنْهُ مَا يَرَى أَيْ عُلُوِّ رَأْيِ
مُحَمَّدٍ وَلَقَدْ رَأَى أَيْ مُحَمَّدًا رَبَّهُ بِرُؤْيَا الْفُؤَادِ نَزَلَتْ وَفِي التَّفْسِيرِ
الْكَبِيرِ لِلنُّزُولِ بِالْقُرْبِ الْمَعْنَوِيِّ لَا الْحِسِّيِّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ يَقْرُبُ
بِالْوَحْيِ وَالْفَضْلِ مِنْ عَبْدِهِ وَلَا يَرَاهُ الْعَبْدُ وَلِهَذَا قَالَ مُوسَى رَبِّ
ارِنِي أَيْ أَرِنِي بَعْضَ مَجْزِ الْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ وَأَدْنُ مِنَ الْعَبْدِ بِالْوَحْيِ
وَالْإِفْضَالِ لِأَمْرِكَ أُخْرَى فِي تَفْسِيرِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرَّةً أُخْرَى غَيْرَ الَّذِي
أَخْبَرَكُمْ بِهَا عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَ هَاجِنَتِ الْمَأْوَى
وَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ وَقَعَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا فِي هَذِهِ السُّورَةِ غَيْرُ الْوَقَعَةِ
مَعْدَا وَقَعَةِ الْمَعْرَاجِ فَالضَّمُّ مُجَابِ وَقَعَةِ الْمَعْرَاجِ لَيْسَ بِصَحِيحٍ أَقُولُ مِنْ أَيْزٍ عَرَفَتْ
أَنَّ تِلْكَ الْوَقَعَةَ غَيْرُ وَقَعَةِ الْمَعْرَاجِ بَلْ إِنَّمَا هِيَ بَيْنَهَا ذِكْرُ الْيَمِينِ رُؤْيَا شَيْءٍ
لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى لَا بِوُضُوءٍ جَسَدِي هُنَاكَ
وَأَرْتَقَانِ وَمَعْرُوجِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُنَا مَثَرُ نَزُولِهِ مِنْ ذَلِكَ
وَوُضُوءُهُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَذَلِكَ وَاضِحٌ كَمَا لَوْ وَضُوعٌ وَلَا كَجَمَالِ
فِيهِ لِلْمُنَاقَشَةِ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَأَلْفَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَلَكِنْ مَنْ لَمْ
يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ثُمَّ قَالَ مُعَاصِرُ وَلَهُ دَلِيلٌ بِأَنَّ فِي
الْآيَةِ الثَّانِيَةِ إِخْرَافَ غُشَّةِ السِّدْرِ مَا يَغْشَى وَهَذَا إِخْبَارٌ عَمَّا وَقَعَ

رواه ابن أبي عمير

قال السيد خا نصاحب

فِي الْمَعْرَاجِ قَوْلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَنْكَرْتُ شَيْئًا لَا أَفْهَمُ
 عَنْ كَوْنِ آيَاتِ تِلْكَ السُّورَةِ مُتَعَلِّقَةً بِالْمَعْرَاجِ وَقَدْ أَقْرَرْتُكُمْ وَلَعَدَفْتُكُمْ
 يَكُونُ تِلْكَ الْآيَةُ إِخْبَارًا عَنِ الْمَعْرَاجِ وَهَذَا لَيْسَ مِنْكُمْ بَلْ إِنَّمَا خَالَكَ مِنَ
 اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلْمَعَاصِرِ حَدِيثُ ابْنِ شَهَابٍ الْمُرَوِّى عَنْ
 أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِي زُرَّاءٍ الْمَذْكُورِ فِي الْبُخَارِيِّ ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى تَهَيَّ
 إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَغَشِيَهَا الْوَانُ لَا أُحَرِّى مَا هِيَ وَمَا فِي النَّسَائِيِّ عَنْ
 سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ يَزِيدِ بْنِ أَبِي مَالِكٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
 ثُمَّ صَعِدَ بِي فَوْقَ سَمَوَاتِ سَمَوَاتٍ فَاتَيْنَا سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَغَشِيَنِي صِلَابَةٌ
 فَخَرَرْتُ سَاجِدًا وَمَا عَنْ شَيْءٍ لِي فِي حَدِيثِهِ الَّذِي رَوَاهُ عَنْ أَنَسِ
 ابْنِ مَالِكٍ أَنِّي بَعْدَ الْفَلَاحِ مِنْ سُورَةِ وَالْبَقَرَةِ قَالَ حَتَّى جَاءَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى
 وَدَنَى الْجَبَّارُ رَبَّ الْعِزَّةِ فَتَدَلَّى حَتَّى كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى
 بِاللَّهِ إِلَيَّ أَوْحَى وَهَذَا الْقَوْلُ مِنْهُ صَحِيحٌ فِي الْقُرْبَعْدِ الْفَرِّ وَانْجِهَ لَفْظَاتُ
 كَمَا آيَتِ وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَ الْآخِرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى يَعْنِي بِرَأْسِهِ وَبَدَأَ نَحَرَ
 أَنْزَلَ وَرَقَتْ نَزُولُ نَحْوِ مَا فَوْقَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى مَرَّتَهُ وَيَكُونُ خَيْرٌ مِنْهُ كَمَا أَنَّ
 وَاقِعَهُ وَيَكُونُ أَيْسَرُ كَمَا تَعْلُقُ بِمَعْرَاجِ نَزْلِ الْقَوْلِ بَاطِلٌ وَخِيَالُ لَطَائِلِ أَيْسَرُ أَيْسَرُ
 دَلَالَتُ صَرِيحٌ دَارِدُ بِرَفْعِ وَصَعُودِ الْبُخَابِ بِمَا فَوْقَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَبَعْدَ أَنْ يَأْتِيَ مِنْ أَمَلِنِ
 أَنْ نَحْضُرَ بِلَاكِنِ مَقَامٍ وَوَيَدِينُ الْبُخَابِ حَضَرَتْ جَبْرِئِيلُ رَاوْنِي لَفْظُ آيَتِ دَلَالَتُ نَاهِ
 دَارِدُ كَمَا وَدِينُ أَنْ نَحْضُرَ أَنْجِهَ رَاوْنِي لَفْظُ آيَتِ دَلَالَتُ نَاهِ

رویت او تعالی باشد و مرجع ضمیمه مفعول در تقدیر ذات او تعالی باشد پس این
از محالات است چه او تعالی مری نیست و چشم دیده نمیشود چنانچه سیر بان در کلام نبوت
پیوسته و تصرف در معنای بر رویه القلب خلاف اسباق و سیاق است افتخار و
علا مایوی خود آیت همین سوره است یعنی منازعت می کنید شما با بآنحضرت که در آنچه
دید آنحضرت که در ملاحظه قلب مبارک آیات او تعالی را که منازعت نداشت پس
معنای همان رویت همین و نگاه است و چون او تعالی بنظر چشم دیده نمیشود پس
مرجع ضمیمه مفعول ذات اقدس او تعالی نباشد پس متعین شد که جبرئیل مرجع است
و در علم شدیدا القوی نیز مراد جبرئیل است باعتبار شدت قوت آن ملک معظم و
مقرب و همین مفاد اخبار و احادیث هم باشد و شک نیست درین که او تعالی شدید
الجمال یا شدید العذاب خود را فرموده باشد لکن شدید القوی خود را فرموده است
و نیز قیاس در کلام راه ندارد که چون خود را شدید العذاب گفته است پس شدید القوی
هم خود را فرموده است و چون معاصر مذکور قول اکثر مفسرین که از شدید القوی مراد جبرئیل
میگیرند تسلیم نمی کنند و میگویند و الا نسلم پس چه طور دعوه ایشان که مراد او تعالی است
قابل قبول و لائق تسلیم باشد و حال آنکه محض دعوه است و دلیل بر آن ذکر نفرموده اند و آنچه
صاحب تفسیر کبیر گفته که فاستوی مراد محمد است یعنی آنحضرت مستوی المکان شد و مراد
از مکان محل قرب عنایت و جبرئیل الپائین تر از خود دید و آنحضرت در افاق فارق و
بلند بود اگر چه صحیح باشد لکن در اینجا معنای مذکور مراد نیست و درست هم نمیشود زیرا که سیاق
این است علم شدیدا القوی ذو مرتبه فاستوی یعنی تعلیم نمودن آن را شدید القوی

و ذکر آن در پیغمبر علیه السلام
که جبرئیل است

که صاحب قوت است پس آنحضرت بعد تعلیم آن مستوی شد و چون سلوات و عرش
مکانست زیرا که مکان عبارت از سطح یاطن حاوی که تماس سطح ظاهر جسم ثبوی باشد
میباشد و آنحضرت ارتفاع فرموده بسده و مافوق آن نشینت برده کما در و به الا
و دولت علیه الایات پس مراد از استوای آنجواب درین مقام مستور حقیقی در مکانست
اگرچه مراد منزلت و قرب هم باشد و لکن آن باعتبار ذات او تعالی محال است که چون ذات
باری تعالی مکانی نیست پس قرب باو تعالی خواهد بود زمین میگوید که خواهد از آن مکان خواه
از عرش خواه از فرش یقیناً قرب معنوی و قرب منزله باشد تا از جبریل پس قرب مکانی
بوده باشد و غیر آن و ما انکار محاوره نمیکند تا حاجت بشاهد آیت الهم لا اله الا
داشتمه باشیم و منقل و قال درین مقام در لفظ اتفاق یا لفظ حسین می نمایم غرض این است
که این واقع و واقع معراج است و لکن آنچه معاصر مذکور از قول رازی رضی شده که میگفت
که حدیث ملاحظه آنحضرت مرجع بیل را بصورت اصلی آن که مشرق را فرو گرفته بود سلم
دلایم و تفسیر آیه چنان که کرده ام می کنیم و مخالفت از حدیث نیست چه تصریح در حدیث
نیست که مراد از آیت هم همین حکایت است بے محل است و غیر مفید چه از محض قول
رازی که غیر معصوم است نزد اهل درایت قابل تسلیم نیست چه از اخبار و احادیث مجملات
قرآنی و بیان اهل قرآن شان نزول آیات معلوم میشود و اتفاق اکثر مفسرین بر این
مطلب است که حدیث مذکور بترتیب تفسیر آیت است که ما صریح به غیر واحد
پس چه طور تسلیم نموده آید که مراد از آیت این حکایت نیست و از محض گفتن معاصی یا رازی
که آیت در این مطلب نازل نشده بدون دلیل سمعی یا عقلی چه طور قابل تسلیم باشد

با وجودیکه رازی تسلیم می نماید که جبرئیل آنحضرت را دو مرتبه با آنحضرت به هیئت صلی خود
 و انمود در حالیکه بازوهای خود را کشاده بود و مشرق را پوشیده و سد نموده بود و لکن مع
 مذکور که وجود جبرئیل هم مسلم ندارد چنانچه در ترجمه اردو در همین تفسیر در صفحه ۸۵ میگوید که
 واضح باد که درین مقام بحث نمودن درین مطلب که چه طور آنحضرت جبرئیل را دید و
 جبرئیل چه طور آنحضرت را دید لازم نیست و در نه خلط بحث خواهد شد و در جائی دیگر در
 تفسیر خود در سوره دیگر جبرئیل را قوه الله تعبیه نموده و انکار از جمیت جبرئیل و موجود صلی
 یعنی بودن آن بلکه جمیع ملائکه نموده است چنانچه در مقامش ذکرش مع و الی الطال
 خواهیم کرد انشاء الله تعالی و ملاحظه این است که انکار رازی هم ذکر نموده و اقرار او هم نقل کرده
 چنانچه در آیت فدلے فتدلی از رازی نقل کرده که گویا او تعالی میفرماید که وحی کرد
 با آنحضرت و جبرئیل پس مستوی و کامل شد آنحضرت و قریب شد بخلق بعد علو آنحضرت
 انقول و ازین آیت ممکن است که مراد قرب معنوی آنحضرت از پروردگار خود بوده باشد
 چه آنحضرت قرب معنوی بخدا بدرجه اتم قبل ازین واقع هم داشته بودند و لکن بعد ارتقا
 و ارتفاع و ملاحظه آیات و ملاقات ارواح انبیاء و ملائکه و غیره چون لابد اطمینان
 قلب و معرفت او تعالی زائد و کامل است و بلکه متعین است با آنحضرت حاصل گردید
 و نیز فائده معارج و علت غائی ان کما استفاد من قوله تعالی لنزیه من الیتنا
 اراحت آیات بود و لابد آن مرتبه را یا معرفت و تکمال مرتبه و منزلت است و موجب
 قرب معنوی زائد بر آنچه بوده بوده پس در اینجا اگر ضمیر راجع بذات خداوندی بوده باشد
 و قرب مکات از او تعالی محالست پس لابد قرب معنوی و منزلت و مرتبت مراد بوده باشد

کما لا یخفی و آنچه در تفسیر افتخار و تعلق مایری معاصر مذکور میگردد که یعنی برانچنان
 حضرت دید و میشکستید آن را یعنی محمد رب خود را بنظر قلب دید پائین آمده و بعد از
 سند اقوال رازی را ذکر نمود که در تفسیر کبیر است که مراد از نزول قرب عنایت است
 زیرا که خدا گاهی بر صورت و مهربانی خود بنده نزدیک میشود و بنده آن را نمی بیند و لهذا
 موسی گفت خدا یا خود را بمانما یعنی یک حجب از عظمت و جلال دور فرما و بر صورت
 و مهربانی به بنده خود قریب شو تا ترا ببیند و فیه ثانی چه در تفسیر ابن عباس است
 که بار دیگر آنکه شما بان خبر دارید منتظر هرگز قابل قبول از باب انصاف و صاحبان
 معرفت نیست زیرا که بر آنچه کسی از قلب خود بگوید که چیزی دیده ام پس بر آن احدی
 با و منازعت نمی کند و یقیناً از اشار و غیره معرفت صانع عالم میشود و بنظر و نگاه او را
 کسی نمی تواند که ببیند پس اینجامراد از مایرے پروردگار را اگر فتن بجای است بلکه مراد
 همان واقعہ معراج است که در آن مردم منازعت کردند تا اینکه نوبت بمعاصر معلوم
 رسید و چه قدر منازعت می فرمایند که چون ردیت جبرئیل بسبب عدم اعتقاد خود
 که بر جو و ملک دارند حال می پندارند لابد باین حرف لب می کشانند و الا اینجا سچگوینان
 مطلب درست نمیشود چه کسی انکار نمی کرد و نمی کند حتی کفار و مشرکین که در این باب
 متفق اند آنحضرت معرفت خدا نموده و اعتقاد به وجود صانع عالم به قلب دارند تا اینکه کسی
 منازعت نکند که تو خدا را بنظر قلب ندیده و خدا را لازم بشود که بفرماید که چرا با او منازعت میکنید
 یقیناً او بنظر دلی خدا را دیده است و هر آنکه او را در مرتبه دیگر وقت نزول نیز بنظر قلب
 دیده است چه قدر این مطالب بے معنای است و تائید بقول رازی در باب دعوت

موسیٰ علیہ السلام برویت خلقت تاویل آن پس رکب بودن او بر صحاب عقل و شید غیبت
 زیرا که سوال موسیٰ اگر رویت قلبی بود که معنائش از دیوان ایمان است یا لازمه آن از یاد
 اطمینان و ایمانست پس جوابش این تراتی یعنی هرگز ایمان زیاد و معرفت زیاد شود و غم
 داد که ام عقل خواهد پسندید و نیز دیگر انظر الى الجبل فان استقر مكانه
 فسوف تراتی یعنی ای موسیٰ نظر کن بسوی کوه پس اگر مستقر و برقرار بر مکان خود
 ماند پس غم و غم را خواهی دید اینطور و این عنوان تقریر و وعید ایان کن است که
 بر رویت خود استن او تعالیٰ برویت قلب از و تعالیٰ بشور کاشا و کلا تعالیٰ الله
 عما یقول الظالمون علوا کبیرا ظاهر است که اینجامر او از اراتی برویت بالمعنی است
 و چون آن محال است جوابش این تراتی داده شد پس مناعت کس را باین مطلب نبوده و
 هست که آنحضرت معرفت خدا داشتند و بنظر قلب خدا را دیده بودند که انکار این معنی
 نکرده است که خدا را و بتا کید این مطلب را برائے آنحضرت ثابت کند و نیز لازم می آید
 که غیر از دو مرتبه آنحضرت نبود و دل خدا تعالیٰ را ندیده باشند بلکه دیدن آنحضرت
 بنور قلب او تعالیٰ را آنحضرت در دو دفعه باشد و این شاید منجر بقر باشد زیرا که همه مؤمنین
 او را بنور قلب از ابتدا بشعور و عقل لغایت عمری بیند و پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم از دو مرتبه نا امد او تعالیٰ را بنظر دل و نور معرفت ندیده باشند فعوذ
 بالله من خالک قول فی تفسیر ذالک ما زاع البصر وما طبع
 فی التفسیر الکبیر و اما علی قولنا غشیجان و رفقول ما زاع ائی ما مال
 عن الاثوار و ما طبع ائی ما طلب شیئا و مراها و فی

وجه آخر و هو ان يكون ذالك بيان لوصول محمد صلى الله عليه وآله
 وسلم الى سدة اليقين الذي لا يقين فوقه اقول چون اصل لفظ
 نقل نموده ام از صفحه ۸۷ از تفسیر مذکور چپا به علیک باین جهت لفظ بیان که محل
 دارد و کتابت آن بلافت باید من نیز بجهت آنکه نوشته بود و نوشته و عمل بر قاعده نکردم
 تا ناظرین واقفیت بر مهارت آن تافذ خیر معلوم عربیت بهم رسانند و آنچه از تفسیر کبر
 نقل کرده محل گفتگو نمی باشد و کار با و ندارم و لکن آنچه لفظ ها داده وجه و جیه تشریف فرموده
 دیدنی است اگر چه این مطلب حق است که معرفت و یقین آنحضرت که با و تعالی
 بود و ما فوق آن با حدی غیر آنحضرت ممکن نیست و لکن در اینجا بعضی این معنی گرفته
 بے معنی است چه بر این تقدیر که آن تمامی قرآن تعمیه شد که غیر از دل آنحضرت چیزی را
 ندید و لفظ بصر در قوله تعالی ما زارنا البصر هم همان بصر دل باشد پس آن از پوشیدگی
 سدره چه زریح لازم می آید که نفی آن خدا را لازم باشد عاقل که این معنی مراد باشد بلکه
 منابش تحقیقا این است که آنحضرت آنچه شب معراج از جانب مورد و ریت ملک
 مخصوص حضرت جبرئیل بامیت اصلی و مشاهده انوار و تجلیات از چشم مبارک و نور ظهور
 فرمودند در آن مسجیح کجی و سیل بطرف دیگر فرمودند بلکه آنچه خدا امر بدیدنش فرموده بعین
 و بآزما ملاحظه فرمودند چنانچه آیه من بعد وید و دلیل بعین مطلب است که میفرماید
 وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى یعنی آنحضرت دید از آیات بزرگ خدا
 خود یعنی چشم آنحضرت یا سچ زریح و طغیانی یعنی کجی و میلان فرمود و حال اینکه آیات
 بزرگ او تعالی از اینگاه بگردی دید که تاب بدیدنش کسی دیگر نمی توانست نمود و آنحضرت

با وجود این بیوجه تمام نظر با و کرد و دید و هیچ کجی نفرمود و قوله ولقد سرائ من آیات
 ربّ الکبری و هذا کقولہ تعالیٰ فی سورة الاسری الذین من ایتنا اقول
 الحمد لله علی ذالک که این اقوال بعد اقرار از همان انکار است که در اول فرموده بود
 یعنی آیات و انجم تعلق بمعراج ندارند و اینجا خود میفرمایند که آیه ولقد لای آیه مثل
 قول او تعالیٰ در سوره اسر الذین من ایتنا میباشند بلی حق است آنجا فرموده که معراج
 نمودم آنحضرت را بجهت اینکه آیات خود را با و جناب بنمایم و اینجا آنچه نمود از علوم مرتبت
 و مشاهد جبرئیل و آیات بزرگ آن را ذکر نمود پس تعلق سوره و انجم بمعراج واضح و لا
 گریذ و الحمد لله علی ذالک و بعد از تفسیر آیه مذکوره افاده فرموده اند که در آیه علمه
 شدائد القوی اکثر من شدید القوی و مره را بجهت جبرئیل تفسیر نمود و مراد از شدائد
 القوی و مره خدا را سیگرم و حال آنکه درین مراد گرفتن جبرئیل اشاره پیدانمست
 بلکه چون او تعالیٰ در سوره قیامت ان علینا جمع و قرآنه فاذا قرعنا فلا تنج
 قرآن پس نهایت مناسب میباشد که مراد از علمه شدید القوی و مره او تعالیٰ باشد
 لیکن اگر جبرئیل مراد گرفته آید پس در آن وقت این بحث خواهد شد که حقیقت جبرئیل
 چیست و نتیجتاً بحث این خواهد شد که هو قوۃ الله و قد ارتد و درین وقت از شدائد
 و مره خدا مراد گرفتن یا جبرئیل مراد گرفتن هر دو متحد خواهد شد انتظر از باب ابرهمن و صحاح
 عرفان بنظر انصاف شدت اعتداف ملازمین تحقیق مآب را ملا حظ فرمایند که آنچه این ب
 در ماستق و در باب اعتقاد عمومی الیه نسبت بجنس جبرئیل گفته بودم راست و درست
 صحیح بود ازین زیاده تصریح در توضیح حقیقت جبرئیل که وجود مبارکش و نزول و حضور

یعنی قول معام

بحضرت انبیاء مرسلین مجمع علیه مذہب جمیع ملین است بلفظ قوۃ الله و قدرة الله
 میفرمایند یعنی حقیقتی محض قدرت او تعالی که صفت ذات و قوت او تعالی که
 آنهم صفت ذات است میباشد نه اینکه از اعیان و مجردات یا اجرام و اشخاص یا اجسام
 غیر از جنس حیوانات بوده باشند جبرئیل معاذ الله نام یک قوت است چون زینقا
 گنجایش طول زیاد ندارد و اختصار بین خود شده و انشاء الله و محل آن ابطال
 این عقیده واهی و مقال باطله که از هوا جس نفیانی و وساوس شیطانی می باشد
 باوله و برایش هم نمود و حالا ما ترجمه مع تشییر اجمالی سوره و آنچه را که دلیل واضح و برهان
 لایح بر اثبات معراج جسمانی در حالت بیداری آنحضرت است مقتبساً عن
 اقوال الذی بنی الطاهره و الانوار الباهره من عقده المعصومین سلام الله
 علیه جمیعین می نمایم بدانکه صریح آیات سوره چنانچه دانستی دلالت واضحی بر
 مطلب دارند قوله تعالی **وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ** یعنی قسم به ستاره و قتی که طلوع عیا غروب
 نماید یا شباب که فرو بیاید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از نجم
 ستاره زاهر رسالت جناب محمد مصطفی علیه السلام میباشد یعنی قسم به محمد و قتی که
 اواز معراج برگشت و بنزد من رسید **فَأَخَذَ صَاحِبُكُمْ وَاعْخُوٰی** برگزیده شما
 یعنی محمد صراحتاً نکرده یعنی آنچه در باب فضائل علی گفته از کلام است و خطای
 است بلکه راست و صحیح گفته است **وَلَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**
 و کلام نمیکند (یعنی آنحضرت) از هوا نفس خود نیست گفتار او مگر وحی که بطرف او نازل
 شده است **عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ** تعلیم کرده است او را صاحب قوتی شایسته (یعنی جبرئیل)

زُومَرَةُ فَاسْتَوَىٰ اَنْ فَرَسَتْهُ صَبَاتُ قُوَّةٍ عَقْلٍ وَمَتَانَةٍ وَبَصُورَةٍ وَهَيَاتٍ نَبِيكَ
 بِاصْوَرَةٍ اَصْلَىٰ خُودِ اَيْسَادٍ وَهُوَ بِالْاَفْقِ الْاَعْلَىٰ وَاَنْ يَرْكَنَارَهُ بِلَنْدِ اَسْمَانِ
 بُوَدَشْتَدَنِ فَتَدَالِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَىٰ يَاسِ تَرَوِيكَ شَدَّ بَاخْضَرَتِ
 وَخَمَّ شَدَّ تَاكِه اَزْ بَاخْضَرَتِ بَكُوَيْدِ پَسِ در مِيَانِ اَوْدِ بَاخْضَرَتِ فَاصْلَهُ دُو كَمَانِ يَا كَمْتَرِ مَانِدِ
 (قَوْلُ بَعْضِ عُلَمَاءِ اِيْنِ اِسْتِ كِهْ اَخْضَرَتِ دَرْ قَرَبِ مَعْنَوِي بِذَاتِ اَقْدَسِ اَوْ تَعَالَىٰ بَايْنِ
 بِمَقْدَارِ قَرَبِ رَسِيْدِ يَا دَرْ قَرَبِ ظَاهِرِي بَعْثِ رَسِيْدِ يَا اِنْجِهْ اَزْ قَرَبِ بِمَمْلَكَاتِ مُمْكِنِ بُوْدِ بَاعِلَا
 اَنْ مَرْتَبَهْ رَسِيْدِ كِهْ مَافَوْقِ اَنْ مَرْتَبَهْ بَرَايِ اَحَدِيْ اَزْ مَمْلَكَاتِ مُمْكِنِ نَيْسَتْ وَ اَزْ حَضَرَتِ
 مُحَمَّدٍ بِاَقْرَبِ مَقْوَلِ اِسْتِ كِهْ اَزْ مَحَلِّ نَزْوَلِ وَحِيِّ تَاكُوْشِ مَبَارَكِ اَخْضَرَتِ فَاصْلَهُ كَمَانِ يَرْهَمَانِ
 بُوْدِ فَاَوْجِيْ اِلَىٰ عَبْدِكَ مَا اَوْجِيْ پَسِ وَحِيٍّ نَمُوْدِ اَوْ تَعَالَىٰ بِبِنْدَهْ نَمُوْدِ اِنْجِهْ وَحِيٍّ نَمُوْدِ (وَدَرْ
 اَحَادِيْثِ مَعْتَبَرَهْ كَثِيْرَهْ وَارِدِ اِسْتِ كِهْ اَنْ وَحِيٍّ دَرْ بَابِ اِمَامَتِ وَ خِلَافَتِ وَ شَانِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ
 عَلِيِّ بْنِ اَبِيْطَالِبٍ بُوْدِ اِنْجِهْ وَحِيٍّ بَا شَدَّ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَايَ قَلْبِ مَبَارَكِ اَخْضَرَتِ
 دَرْ رُغْزِ كَفْتِ بَا اِنْجِهْ اَزْ اَنْوَارِ جَلَالِ سَجَانِيْ مَشَاهِدَهْ نَمُوْدِ وَ عَنَائِيْشِ اِيْنِ اِسْتِ كِهْ اِنْجِهْ اَخْضَرَتِ
 بِهْ نُوْرِ نَظَرِ اَزْ عَجَائِبِ اَمُوْرِ مَشَاهِدِ هَكَرِ قَلْبِ اَخْضَرَتِ اَنْ رَا تَكْذِيْبِ نَكْرُوْدَهْ بَلَكِهْ لَقِيْنِ اَنْ نَمُوْدِ
 اَفْتَا اُرُوْنَهُ عَلَيَّ مَا يَرِيْ يَحْيَىٰ نَازِعَتِ بَاخْضَرَتِ مِيْ كُنِيْدِ دَرْ اِنْجِهْ اَخْضَرَتِ مَشَاهِدَهْ كَرُوْدَهْ اِسْتِ
 وَلَقَدْ رَا اَنْزَلَ الْاُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ وَ هِيَ اَرْسَنُ مَشَاهِدَهْ نَمُوْدِ اَنْ رَا زِيْرَ عِدَّةِ الْمُنْتَهَىٰ
 دَرْ وَقْتِ دِيْگَرِ دَرْ مَرْتَبَهْ ثَانِيَهْ عِنْدَ هَا جَنَّةِ الْمَاوِيْ كِهْ تَزُوْدِ اَوْبَهْشْتِ اِسْتِ وَ اِيْنِ مَحَلِّ
 وَ مَقَامِ اَهْلِ اَلْقَا اِسْتِ اَزْ دِيْغَشْتِ السِّدْرِ اَكَا مَا يَغْشَىٰ وَ قَتِيْكَ دَرْ شَتِ سَدْرَهْ رَا پُوْشِيْدِ اِنْجِهْ
 كِهْ مِيْ پُوْشِدِ (مِثْلِ فَرَسْتِگَانِ دَرْ دُجَانِيَانِ وَ اَنْتَارِ عِظَمَتِ وَ جَلَالِ حَضَرَتِ خُدا وَ نَدِ مَتَعَالِ

و بعض اخبار آمده که بر سر ورق آن شجر ملکه استاده بود که مشغول تسبیح خدا بود (ملائک
 البصیر و ما خلق چشم مبارک آنحضرت زینح و طغیان نکرد یعنی میل بجانب راست و چپ
 ننمود و در دیدن آن آنچه در پیش لازم بود یعنی رو بر او تعلقه که مال ادب بتوجه خاص
 استاده ماند و نظر خود را بطرف دیگر نکرد و آنچه فرمود شنید و آنچه قبول نمود و آنچه
 بدیدنش حکم فرمود آن را دید و اشتباه و غلطی نکرد و در ملاحظه چیزهاست که ملاحظه نمود پس
 آنچه دید صحیح و درست دید لکن رأی من آیات کبریٰ الکتبی هر آنکه دید از نشانیها
 بزرگ خدا یعنی آیات بزرگ را دید نه که خدا را که او مری نیست چنانچه خود آنحضرت فرمود
 که در شب معراج من خدا را بدیده دل دیدم نه بنور چشم و نگاه بعض میگویند که آنچه از
 نشانیها بزرگ آنحضرت دید که از آنها جبرئیل بود که آن را بصورت اصلی که ششصد
 پرده شسته و آفاق عالم را گرفته بود و از بازوهای خود تمام ستاره های آسمان را فرو گرفته بود
 پس این آیات دلالت صریح بر عروج آنحضرت با سمانها بحکم شریف در حالت بیدار
 دارند چه اول آیت که تعبیر از ان بنجم فرموده دلالت بر پائین آمدن می نماید و آن
 فرسخ صعود است پس چون از این آیت ثابت است که آنحضرت نازل نبین
 شد دلالت می نماید بر صعود آنحضرت و همچنین مشاهد آنحضرت از چشم چنانچه در نستی
 و چشم بر آسمان و سدره المنته بدون جسم چه طور رسید و تکرار و اصرار بر این معنی که آنچه
 از چشم دید صحیح دید و شک نکرد و آن دو هم کسانی که منازعت و شک می کنند
 در ملاحظه چشم آنحضرت میگویند که خواب بود و همچنین از جمیع آیات که در ضمن اخبار
 نیز ذکر آن می نمایم دلیل سیوهم قول حضرت صادق است که این معتبر این باب است

از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که اگر کسی از یکی از این چهار چیز انکار نمود پس آن از
شیعه نامیت معراج سؤال قبر بهشت و دوزخ و حق بودن آن شفاعت دلیل
چهارم قول حضرت امام رضا است که در حدیث موثق مجلسی علیه الرحمه از آنحضرت علیه السلام
نقل میفرماید که آنحضرت فرمود که هر که ایمان بحدیث معراج نکند پس آن شخص تکذیب
پیغمبر خدا نموده و دلیل پنجم حدیث معتبر و گویا است که در آن میفرماید موسی بر حق و شیعه خالص
گفته است که بر معراج آنحضرت و حوض کوثر و سؤال قبر و بهشت و دوزخ و صراط و میزان
و زنده شدن بر روز قیامت اعتقاد کند و معراج را واقع خواب گفتن انکار از معراج است
چه تمام منکرین نبوت آنحضرت اگر این واقعہ بشنوند و از ایشان بگوئی که این خواب
آنحضرت کویدیه بود پس کسی از آنها انکار نخواهد کرد و منازعت و تکذیب نخواهد کرد
پس معلوم شد که مراد از انکار انکار معراج جسمانی در حالت بیداری میباشد و دلیل
ششم حدیثی است که آن را ابن بابویه علیه الرحمه ابن صفار علیه الرحمه بسند معتبر روایت نموده
که حق تعالی آنحضرت را یکصد و سبست مرتبه بالا آسمانها برد و در هر مرتبه در باب
ولایت و امامت امیر المؤمنین و دیگر ائمہ طاهرين از همه فرائض زیاده تاکید فرمود و غیر
ذالک من الاخبار الکثیرة الدالة علی المهدی و دلیل هفتم آنچه علی بن ابراهیم
بسند حسن از حضرت صادق روایت فرمود که شبی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آن
حضرت رسول براق آوردند و یکی لگام گرفت و دیگری رکاب و یکی بر زین لباس را
درست کرد و براق شوخی کرد و سرکشی نمود جبرئیل بر اویش طمانچه زد و گفت ما کن باش
که از جمیع گذشته گان و آینده گان کسی بهتر ازین پیغمبر بر تو سوار نخواهد شد پس براق

به پرواز آمد و جبریل همراه آنحضرت بود و عجایب است زمین و آسمان با آنحضرت می نمود
 حضرت رسول میفرمایند که رشتائے راه که از جانب راست من نهادم انمود که یا محمد من
 التفات نکردم باز که از جانب چپ من نهادم و یا محمد من با و هم توجه نکردم باز و بر
 من نازلے بنظر آمد که دست و پا و کلاه بود و به تمنای زینت هائے دنیا خود را متن
 ساخت بود گفت اے محمد بسوی من نظر کنید تا من بشما حرف بگویم لکن من بسوی شما التفات
 نکردم پس پیش رفتم و فقه صدای هولناک بگو شدم رسید که از آن ترسناک و فرعونانک دیدم
 و جبریل با گفت زمین بیا و نماز کن پس من پائین آمدم الخ این حدیث شریف مثل است بر
 رفتن آنحضرت ببیت المقدس و در راه به مدینه و طور و بسنا و بیت اللحم پائین شدن
 آنحضرت و نماز کردن و بعد از آن رفتن ببیت المقدس و ربط براق بجلقه که همراهی
 بان مبارک می بستند و بعد داخل شدن آنحضرت بمسجد و آنجا ملاقات از ابراهیم
 و موسی و عیسی و دیگر پیغمبران و اذان و اقامت جبریل و امامت آنحضرت بر انبیاء و بعد
 ملاقات بخازن بیت المقدس و آوردن آن سکه ظرف آب شیر و شراب و صدائے
 هاتف شنیدن که اگر آب میگیرم خود و تمام امت غرق و اگر شراب میگیرم خود و تمام امت
 گمراه و اگر شیر خواهم گرفت خود و امت شان هدایت یافته خواهند شد و شیر خوردن
 آنحضرت و گفتن جبریل که هدایت یافته و امت تو هدایت یافته و سؤال جبریل از آنچه
 در واقع شده بوده و اول را بعد اخبار آنحضرت بان و عدم التفات خود بدان گفتن جبریل
 که آن داعی یهود بود اگر جواب میفرمود امت یهودی میشد و واقعه ثانیة الحوائی نصار
 گفتن و واقعه ثالثه ادنی گفتن و اینکه اگر التفات فرمودی تمامی امت دنیا را برین

اختیار میکردند و آن صدائے هولناک را که شنیده بود چیریل گفت آن صخره بود که
 بمقادیر سال قبل بمجموعه انداخته بود و این وقت بمحل جهنم رسید و نهندیدن آنحضرت
 بعد از آن و بعده بردن چیریل آنحضرت را با سمانها با سمان اول و خطفه که سیمیان نام فرشته
 است ذکر آن و ملاقات فرشتگان دیگر و عروج از آسمان با سمان دیگر و ملاقات
 انبیاء و ملاحظه مکاتبات در بهشت و حوریه و کیفیت مرغ و تسبیح کردن آن و ملاحظه سدره^{المنتهی}
 و حوریه دیگر و وصول بمرتبه قباب قوسین و وحی خداوند تبارک و تعالی و تعلیم و علم
 حاملان عرش و وجوب پنجاه نماز و شفاعت موسی در سوال تخفیف بر مرتبه رفتن سیده^{المنتهی}
 و سجده کردن و تخفیف خواستن ده تیاوه تا تخفیف شدن تا اینکه نوبت رسید و باز گفتن
 موسی با آنحضرت در باب استدعا تخفیف و فرمودن آنحضرت که حیامی آید از رسول^ص
 تخفیف نمودن و وحی کردن او تعالی که چون صبر نمودی بر پنج ثواب پنجاه خواهم تو
 یک نماز به ده شمار خواهد شد و هر حنه که عمل بسایید به ده حساب کرده خواهد شد و اگر محض اراده
 باشد و عمل نیاید یک حنه خواهم بوشست و هر سیه که عمل بیارند همان آن یک خواهد شد
 و اگر عمل نیاید هیچ و در آخر خبر حضرت صادق جزای خیر موسی فرمود و تحسین نمود
 و دلیل ششم حدیث دیگر از ابن بابویه که بسند حقه از زید بن علی ابن حسین علیه السلام در
 وجه شفاعت موسی عدم تخفیف خواستن خود آنحضرت نقل نموده است شتمل است بر اینکه
 آنحضرت بمحارج رفت و درین خبر است که حق تعالی فرمود که قبول من مبدل نمیشود
 و من بر بندگان خود ظلم نمی کنم دلیل نهم پنجم و حیات القلوب علی بسند معتبر از ابو حمزه
 ثمالی رعایت نموده که او از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید که آیا حق تعالی وصف به مکاتبات

نموده میشود و آیا براسه او مکان و جائے معین کرده میتوان شد فرموده او تعالی برتر
 است ازین که براسه او مکان و جائے معین باشد پس ابو حمزه ثمالی گفت که پس چرا
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با آسمانها بر و حضرت در جواب فرمود که بعضی براسه اینکه عجایب و غرائب
 آسمانها و جناب را بنماید پس ابو حمزه پرسید از معنای آیت تَحَدَّثُ فَنُفِثَ فَمَكَانَ
 قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى حضرت بخواب فرمود که رسول خدا از جابلهای نور حضرت
 خداوندی نزدیک شد و ملکوت آسمانها را دید پس خم شد و نظر بسوئے زمین فرمود و تمام ملکوت
 زمین را ملاحظه فرمود و خیال فرمود که زمین از آنحضرت نزدیک شده است بقدر فاصله دو کمان
 یا کمتر از آن دلیل دهم حدیث دیگر که مجلسی آن را بسندهای صحیح گفته از یونس
 روایت نموده که او از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد که چرا حق تعالی پیغمبر
 خود را بر آسمان برد و آنجا بزرگوار داشت و از آنجا بجابلهای نور و در آن محل آنحضرت
 را از هائے خود گفت و آنحضرت خطاب فرمود یا اینکه او تعالی از مکان و مقام مبرک است
 فرمود و افعا او تعالی مکان ندارد و نسبت او جمیع المکنه یکسان است و اطلاق زمانه بهم او
 جاری نیست ولیکن او تعالی مشیت فرمود و خواست که جمیع المکنه مکان سموات را بنور جمال
 آنحضرت بشیرت نماید و توفیر آنها بیاورد و بهم امارت عجایب و غرائب آنحضرت نماید
 تا بعد آمدن زمین به بندگان او تعالی آنحضرت بیان فرماید تا ایمان آنها زیاده بشود و آن
 دلیل یازدهم حدیث دیگر از ابن بابویه علیه السلام و از ابن ابی عمیر طبرسی بسندهای
 معتبره از حضرت امام رضا و ابن عباس روایت نموده که آنحضرت فرمود که او تعالی تبارق را
 سخن فرمود که او از تمام دنیا و آنچه در آن از چیزها است بهتر است و او حیوانی است از

حیوانات بهشت نه بسیار بلند است نه بسیار کوچک و نه آن مثل دوسه آدمیان و هم
 آن مثل سم اسپان و ذنب آن مثل ذنب گاو و از درازد گوش بلند و از بغله کوتاه زمین آن
 از یاقوت مرخ و در کاب آن از مروارید سپید بود و هفتاد و یک گام از طلا داشت و هر دو
 بازویش از مروارید و یاقوت و زمرد و تمای جواهرات مزین هستند و در میان هر دو
 چشمانش نوشته است لا اله الا الله محمد و آله شریف که محمد رسول الله
 و آن از تمای حیوانات خوشتر است اگر خدا و را اجازت فرماید در یکدم دنیا و آخرت
 را طے کند و لیل و روز و هم دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که گفتیت براق
 ابو بلال است و لیل سیزدهم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند
 که جبرئیل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله براق آورد و آنج و لیل چهاردهم حدیث دیگر است
 که آن را کلینی و ابن بابویه بسند هائے صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت میکنند
 که چون حق تعالی آنحضرت را بهفت آسمان برد و در آسمان اول بر آنحضرت برکت فرستاد
 و در آسمان دوم فراتر از خود با آنحضرت تعلیم فرمود و در آسمان سیوم محل نور فرستاد که
 در آن نور بود و زان نور با چهل الوار آن بودید که در گرد عرش او تعالی می ماندند
 در آن نوره نور بود که تمام الوان زرد درازد کرد و یک نور از آن سرخ بود که همه خیمه ها را
 سرخ کرد و یک از آن سپید بود که تمام سپید بهار سپید نمود و همچنین باقی الوار به تعداد الوان
 گوناگون بود و در آن محل حلقه و زنجیر های نقره بود و بعد ازین تشریف آوردی آنحضرت
 باسمان تا اول و احوال فرشتگان بعد رفتن آنحضرت باسمانها و دیگر سوئوال فرشتگان
 از جبرئیل که همراه شما کدام است و نام بدون جبرئیل آنحضرت را و سوئوال مائیکه از بعثت

آنحضرت و کشودن بآسمان و ملاقات آنحضرت بملک و سلام گفتن ملک بحضرت علیه السلام و نیز
و سؤال آنحضرت که آیا شما می شناسید علی را و جواب ملک که بلی زیرا که حق تعالی از ما با
عهد و پیمان تاقیامت گرفته است در باب شما و آنحضرت و شیعیان آنحضرت بر ولایت
و امامت و محبت ما هر روز پنج وقت دو بار شیعیان ایشان می بینم و تقصیر کنیم
شیعیان او را و درین خبر و گفتن جبرئیل دوم مرتبه بگوید در آسمان اول و از دیاد و نور بر
غیر شهابه آنچه اول بود و از دیاد حلقه و زنجیر و دوم مرتبه بآشهاد از کلام الله در آسمان
دوم و در آسمان سیوم از دیاد چهل قسم نور دیگر از آنچه سابق بود و گفتن جبرئیل دوم مرتبه
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ اسْتَغْفِرُكُمْ مِنْ أَسْأَلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَسُ
آنحضرت که من خلیفه و جانشین خود کرده برین گذارشته آمده ام و استفسار از ملک
که شما علی را می شناسید و گفتن آن ملک ما هر سال برای حج بیت المعمور یک مرتبه میریم
و در آنجا نامه پدید است که در آن محمد و علی و فاطمه و حسن و نام حسین و دیگران آمده که از فرزندان
حسین میباشد و اسماء شیعیان ایشان که تاقیامت خواهند شد بران نامه نوشته اند
و بایست که آنحضرت دست بر آن نامی مالیم و از دیاد چهل قسم نور دیگر گفتن آنحضرت
بر آسمان چهارم و گفتن جبرئیل دوم مرتبه حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ و گفتن
فرشتگان که این هر دو آواز با هم آویخته است که از محمد نماز قائم است و بسبب علی مردم
فلاح و رستگار می یابند بعد از آن گفتن جبرئیل دوم باری قَدْ قَامَتْ الصَّلَاةُ
و گفتن فرشتگان که این برای شیعیان علی است که آنها چنانچه باید نماز را تاقیامت
برپا خواهند داشت و استفسار ملک از حال علی و جواب آنحضرت که شما آیا علی را می شناسید

و جواب ملائکه بے مایان علی و شیعیا نش رانی شناسم و از و اح شیعیان علی اگر و عرش
مقام دارند و آن همه نور میباشند و در بیت المعمور نماند نور است که بر آن بخط نور محمد و
علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که از ولده او خواهند شد و اسماء شیعیان نوشته اند و از
آنها یک کس زیاده میشود و آن نام سیمانی است که از ما گرفته شده است و در هر جمعه
آن پیمان را پیش مانی خوانند و بحد کردن آنحضرت در آن وقت و ندائے خدائے تعالی
بر فتح راس از سجده و وحی فرمودن حقتعالی و تعلیم وضو و غیره مذکور است خبر طوالاتی است
و دلیل پانزدهم خبریست که از اشیخ کراچی نقل نموده از آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
که او تعالی در شب معراج ندا بفرمود که یا محمد مسئول کن از امیای که شما با بر چه چیز میگوید و دیده
من رسیدم آنها جواب دادند که ما با بر پیغمبری تو و بر امامت علی ابن ابیطالب و ذریت
ایشان مبعوث گردیده بودیم باز حقتعالی وحی فرمود که بجانب رست عرش نگاه کن
چون نگاه کردم صورتهائے علی و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد باقر و جعفر صادق
و موسی کاظم و علی رضا و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و مهدی آخر الزمان را دیدم
که اینها همه در دریاهاست نور نماز میخوانند آنوقت حق تعالی بفرمود که اینها اولیا
و دوست من هستند و مهدی شان که آخر ایشان است از دشمنان من انتقام خواهد
گرفت و دلیل شانتر دهم ایضا بنده معتبر از ابن عباس نقل کرده که حضرت فرمود که در
معراج نزد هر گروه ملائکه که رسیدم از ما استفسار احوال علی نمودند تا اینکه گمان کردم
که در آسمانها نام علی از من زیاده شنیده است چون بر آسمان چهارم رسیدم ملک الموت
را دیدم ملک الموت گفت یا محمد هر که از بندگان می رسد من قرض روح آن می کنم ملائکه

روح شهاب و علی ابن ابیطالب که او تعالی از دست قدرت خود قبض خواهد فرمود پس
 من تحت علی را ایستاده دیدم پس من باو شان گفتم یا علی تو از من قبل آمده و اینجا رسیده
 جبرئیل گفت یا محمد بکه کلام میکنی گفتم از برادر خود علی ابن ابیطالب جبرئیل گفت این
 علی نیست بلکه این فرشته ایست از فرشتگان خدا که آزار بصورت علی خلق فرموده
 ما مقربان فرشتگان هر وقتیکه که شتاق زیارت علی ابن ابیطالب میشوند نگاه بصورت
 این فرشته می کنیم بسبب کرامت و بزرگواری علی ابن ابیطالب که در درگاه
 کبریائی دارند دلیل هفتادم هم خبریست که از شیخ حسن ابن سلیمان نقل کرده که
 آنحضرت فرمودند که چون بمحراج رفتم و محل قاب قوسین رسیدم صورت علی را دیدم
 او تعالی بمانحطاب فرمود یا محمد می شناسی این صورت را عرض کردم بلی این صورت
 برادر من علی ابن ابیطالب است پس آنوقت او تعالی بجاو می فرستاد که این را بفایده
 تزویج کن و این را خلیفه و جانشین خود قرار بده و دلیل هجدهم حدیثیست که از
 این بابویه علیه السلام از کتاب معارج نقل نموده و مجلس آن را در حیات القلوب و غیره
 نقل کرده است معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که چون
 حضرت رسولی را بر آن معراج بردند بر سر پا قوت میسر شد که مرصع از زمرد و سبز بود و نشانی
 و فرشتگان آزار آسمانها بردند پس جبرئیل با آنحضرت گفت که یا محمد اذان بگو پس آنحضرت
 اللَّهُ أَكْبَرُ الخ و درین خبر است حضرت اشهد ان محمداً رسول الله فرمود
 فرشتگان نیز گفتند و از حال علی استفسار کردند و حضرت فرمودند که من جانشین خود
 قرار داده ام بر زمین و رانست خود پس فرشتگان تحسین کردند که خوب فرمودی رسید

خوب خلیفه تست که اطاعت او بر تمامی فرشتگان واجب مانیده شده است و همچنین
در هر آسمان تا اینکه آنحضرت با آسمان هفتم رسیدند و از حضرت عیسی ملاقات شد و عیسی
نیز تفسیر احوال علی شدند و آنحضرت فرمودند که من خلیفه خود نموده و رامت خود بر زمین
گذاشته آمده ام و تحسین حضرت عیسی و گفتن که خدا بر ملک اطاعت علی را واجب نموده است
و هم درین خبر است که حضرت ابراهیم در بهشت اطفال شیعیان علی را ملاز درختیکه پستانها دارد
و لذت تمام اشیا و دنیا در شیر آن کی باشد شیر بخورند و همه اطفال یک یک پستان درو
دارند چون از کس از دهنش بیرون می شود حضرت ابراهیم باز بدانش میرساند و تعریف ابراهیم
علی ابن ابیطالب را کردن و دلیل نوزدهم از کتابی که در از جابر انصاری مرویت
که آنحضرت فرمود که چون مرا شب معراج به بهشت آسمانها بردند من بر هر دروازه
آسمان دیدم که نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن
ابطالب مبین المومنین و چون بحاجا نور رسیدم بر هر جانب را همین نوشته دیدم
و چون بعش رسیدم آنجا هم بر هر کن عرش همین کلمات نوشته دیدم و دلیل ستم
از همان کتاب عیش از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله میفرماید که چون در شب معراج با آسمانها رفتم و با آسمان پنجم رسیدم صورت
علی را آنجا ملاحظه فرمودم از جبرئیل استفسار از آن صورت کردم گفت فرشتگان در
درگاه خدا سوال کردند که بار الهامها هم نخواهم که از زیارت علی بهره مند شویم چنانکه اهل
زمین بهره مند هر صبح و شام میشوند و درین خبر است که فرشتگان گفتند که آن علی
که خلیفه و جانشین امین و صی پنجم است از خ و دلیل است و یکم خبر است که در همان کتاب

مذکور است حضرت رسول فرمودند چون من بحراج رفتم استیج کلامی را از کلام پروردگار
 خود شیرین تر و بهتر تر نشنیدم پس عرض کردم بار الهاتو ابراهیم را خلت دادی و از تو
 کلام فرمودی و ادیس را مکان بلند دادی و داود را زبور عطا فرمودی و سلیمان را ملک
 دادی که آن منداوار بگیرد نباشد پس با چه چیز عطا میکنی حق تعالی فرمود یا محمد من ترا
 حبیب خود گردانیدم چنانچه ابراهیم را خلیل خود ساختم و از تو کلام میکنم چنانچه موسی
 کلام کردم و سوره بقره و فاتحه کتاب بشما دادم که بکس ندادم الخ و هم در آخرین خبر است
 که نام تو بلند کردم با نام خود و هر جا که نام من مذکور شود نام شما هم مذکور شود دلیل اینست
 خبریت مروی از سلمان فارسی در همان کتاب مذکور که حضرت رسولی را فرمود که چون
 شب معراج مرا با آسمان اول بردند آنجا قصر از نقره سپید دیدم که بر در آن قصر دو
 فرشته ایستاده بودند آه و درین خبر است که بر آسمان دو قصر طلایی سرخ بر سیوم اند
 یا قوت سرخ بر چهارم از در سپید پنجم از در زرد بر آسمان ششم از در وارید بر آسمان
 هفتم از نور عرش الهی و در همه جا بر در هر قصر دو فرشته ایستاده بودند و در هر جا از صاحب
 قصر سوال از جبرئیل فرمودن و سوال جبرئیل از ملک سوال جواب داد که ملک صاحب این یک
 جوان از بنی هاشم میباشد من بعد آنحضرت فرموده اند از آسمان هفتم بالا رفتم از نور عظمت
 و از ظلمت نبور تا اینکه بسدره المنته رسیدم و میفرماید که هر برگ آن نبوه کثیره سایه میکرد
 و از آنجا بدرجه قاب قوسین رسیدم و درین خبر هم ذکر آیه **الْمَنْ رَسُوْلًا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ**
كُلٌّ اَمِنْ بِاللّٰهِ وَلَا يَكْلِفُ اللّٰهُ نَفْسًا اَوْ سَعَةً وَ رَبُّنَا لَا يُخِذُ نَا
اِلٰی قَوْلِهِ عَلٰی لِقَاؤِ الْكَافِرِيْنَ مذکور است و درین خبر است که او تعالی پر سپید

که بزرگوار کلام کس را خلیفه و جانشین خود کرده آمد که گفتم بهترین خلق ابن عم خودم آواز رسید
 کدام پسر عم تست عرض کردم تو بهتر میدانی که من علی ابن ابیطالب را خلیفه خود ننموده آمده ام
 پس هفت مرتبه ندا را از ملکوت علی آمد که اے احمد با علی سلوک بهتر کن باز ندا آمد که
 بطرف راست عرش ننگ کن چون ننگ کردم دیدم بر ساق عرش نوشته است که منم خدا
 که سوائے من خدائی نیست و کسی را شریک ندارم و محمد فرستاده و رسول من است و تائید
 داده ام و او را بجای ابن ابیطالب اے احمد اسم تو را از اسم خود مشتق ننموده ام منم محمود
 و حمید و هست محمد گذشته ام و اسم ابن عم من علی از اسم خود مشتق ننموده ام منم خداوند
 علی اعلی و او هست علی اے ابوالقاسم باز بزمین مراجعت کن بادیا و مهربان خوش آمدی
 و خوش باز میروی الخ و این خبر بسیار طولانی است و درین خبر آیات قرآنی از قوله
 تَعَالَى اٰمَنَ الرَّسُوْلُ اَهٗ وَ قَوْلُ تَعَالَى وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَرٰسِلٰتِکَ
 وَ قَوْلُ تَعَالَى سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَ قَوْلُ تَعَالَى رَبَّنَا لَا تُخِزْنَا وَ قَوْلُ تَعَالَى رَبَّنَا
 وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَرِبْنَا وَلَا تُحِزِّنَا قَوْلُ تَعَالَى عَلٰی لِقَوْمِ الْکٰفِرِيْنَ نَذٰرٌ
 و نیز بعد از مراجعت بمقام جبرئیل استفسار آنحضرت از مالک ابن قهر که جوان هاشمی باشد
 که کیست جبرئیل حکم پس بدین از فرشتگان دادن و جواب شنیدن که علی ابن ابیطالب
 است و در خبر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کدای پیغمبر را چنان برگزیده
 ساخت چنانکه آنحضرت را فرمود و آنچه حق تعالی بآنحضرت عطا کرد و هم در خبر است
 انصاف و آثار است که میفرمایند که دو کلمه از خزائن عرش میباشد و آن لا حول
 وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ لَا فَتْحًا عَمْدًا اِلَّا بِکَ وَ ذکر دعا حاملان عرش که آنحضرت

تعلیم داده اند می باشد که هر صبح و شام قرت آن باید فرمود **اللَّهُمَّ أَنْ تَظْلِمَ أَصْبَحَ**
مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَذَنْبِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَذَنْبِي أَصْبَحَ
مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ وَفَقْرِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِغِنَاكَ وَوَجْهِی الْبَاقِی
أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِی الَّذِی لَا یَفْنِی دلیل است بیوم

حدیثی است که آن را کلینی بن حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که چون جبرئیل
حضرت را بمعراج برد بجای رسید که آنجا خود توقف کرد و آنحضرت را گفت پیشین بر من حضرت
فرموده درین حالت مرا می گذاری جبرئیل گفت که جای رسیده که بشری با آنجا نرسد
قبل تو و نه کسی خواهد رسید بعد تو - در حدیث دیگر از آنحضرت سؤال کردند که چند مرتبه
حضرت رسول بمعراج رفتند فرمود دو مرتبه الخ و در و هم درین خبر است که آنحضرت
فرمودند که حقیقتاً سؤال نمود که کدام کس را بعد خود برای امت خود اختیار نمود و حضرت
رسول عرض کرد که تو بهترینی انی حقیقتاً فرمود علی ابن ابیطالب که امیر مومنان و
نمردار سلیمانان و پیشوا است که دست و رو سپید دارند و بعد ازین حضرت
صادق فرموده است که امامت حضرت امیر از آسمان مقرر شده و بدون واسطه و اتعالی
خود پیغمبر خدا فرموده است و چون درین خبر و خبر اول که یکصد و بیست مرتبه باشد ظاهر
منافات است پس مجلسی در صورت جمع میفرماید که احتمال دارد که از مکّه دو معراج و باقی
یکصد و بیست مرتبه در مدینه شده باشد یا دو مرتبه بر عرش و باقی بر آسمانهای او و مرتبه جسمانی
و باقی روحانی و الله اعلم دلیل است چارم آنچه بسند صحیح از حضرت محمد باقر روایت
کرده اند که آنحضرت فرمود که چون حضرت رسول را بمعراج بردند و آنحضرت نزدیک بیت المعمور

رسیدند تا وقت نماز رسید پس خبر میل اذان واقامت گفت و ملنگه و انبیاء آنحضرت
 امامت فرمود دلیل سبت و پنجم آنچه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
 نموده اند که حضرت رسول فرمود چون مرا در شب معراج بملکوت علی بردند پس از
 پس پرده برانزول وحی شد و بیچ فرشته در میان نبود و جمله وحی های که این بود که یا
 محمد هر که با ولی ما محاربه دوست و ولی ما را ذلیل می کند گویا با ما محاربه کرده است و هر که باز
 محاربه میکند من هم با او محاربه می کنم حضرت میفرماید که من پرسیدم پروردگار اولی تو کیست
 فرمود هر که بر تو و بر وحی تو و برائمه که از ذریت تو میباشد ایمان آورد و آنها را امام خود
 دلیل سبت و پنجم آنچه بسند معتبر از روایت نافع از حضرت محمد باقر روایت
 کرده اند که نافع از حضرت باقر عرض کرد از تو مسئله می پرسم که جوابش سوائے پیغمبر یا وصی
 پیغمبر نمی تواند که بعد از حضرت فرمود کدام مسئله است نافع گفت بفرما که درین محمد
 و درین عیسی چه قدر فاصله شد حضرت در جواب فرمودند که مطابق قول ما پانصد سال
 و مطابق قول تو ششصد سال باز گفت تفسیر این آیه بفرماید **وَأَسْأَلُ مَنْ
 أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الْحَقِّ لِقَاءَ يُعْبَدُونَ**
 یعنی سؤال کن از آنکه پیش تو آنهارا بر سالست فرستاده ام که آیا اگر دانیده ام
 و قرار دادم سوائے رحمن دیگر معبود بدارا که عبادت آنها نموده شود نافع گفت که در حالیکه
 در آخرین انبیاء یعنی عیسی و آنحضرت فاصله پانصد سال بقول شما بوده باشد چه طور
 آنحضرت حکم شد که سؤال از انبیاء نماید حضرت باز گفت چون حق تعالی پیغمبر خدا را
 بمعراج برد آنچه نشانهای خود با آنحضرت نبود یکایک این بود که در بیت المقدس ارواح

جمیع انبیاء را نزد آنحضرت جمع فرمود و جبرئیل حکم اذان و اقامت فرمود و در اذان
 حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ جبرئیل هم گفت پس حضرت رسول پیش ایستاد و تمام انبیاء
 عقب آن حضرت نماز خواندند پس بعد فراغ نماز آنحضرت از انبیاء پرسیدند که شما
 شهادت بچه چیز میدی و چه چیز را پرستش می نماید گفتند ما گواهی میدهم که تو نبی
 یکتا خدا هستی و در خدایش و آفرینش شریک نیست و ما گواهی میدهم که تو پیغمبر
 اوستی و بر همین اعتقاد عهد و پیمان از ما گرفته شد و بدو نافع گفت ای ابو جعفر
 فرمودی دلیل برست و هفتم خبریست که بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده که در شب معراج برای حضرت رسولی جبرئیل براق آورد و آن حضرت
 بیست و هفت مرتبه تشریف برد و برادران خود از انبیاء و غیره را دید و بعد واپسی با صاحب
 بخود خبر داد که نیم شب به معراج رفتم و بر براق سوار شدم و بیست و هفت مرتبه تشریف
 بردم و من اینست که در اثنای راه قافله ابوسفیان را دیدم که از شام می آید و آن بکناره
 فلان آب منزل داشتند و یک شتر سرخ از ایشان گم شده و او را گش می کردند
 و آن قافله وقت طلوع صبح در آنجا داخل خواهد شد و پیشروان قافله یک شتر سرخ را
 خواهد بود و بعضی کفار قریش بطریق استهزا گفتند که این طرفه سوار تیر و میباشند که در
 یک شب بشام میروند و بازی آیند در میان شما با مردمانی میباشند که شام را دیده اند
 اگر محمد راست گو است پس از او از بیت المقدس و قنیه و استونهای او و کیفیت بازارها
 شام پرسید تا دروغ ایشان بر شما با ظاهری شود پس چون آنها از آنحضرت پرسیدند حضرت
 جبرئیل تصویر شام را پیش روی و نظر آنحضرت گذاشت پس آنچه پرسیدند آنحضرت

بران نظر کرده جوایش میدادند تا اینکه همه جواهرهای آنحضرت مطابق علم و آگاهی
 آنها شدند و باز ایمان نیاوردند مگر بسیار کم از ایشان پس او تعالی این آیت
 نازل فرمود و مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ دِلَّاهُمْ بَشَرٌ
 آنچه کلینی و ابن بابویه علیهما السلام و غیر ایشان بسند های معتبر از حضرت صادق (ع) روایت
 کرده که چون حضرت رسول در شب معراج مقابل مسجد کوفه رسید جبرئیل گفت این
 مسجد پدرت آدم است و مصلای پیغمبر است پائین شود و رکعت نماز کن پس آنحضرت
 پائین آمدند و نماز کردند و بالا آسمان تشریف بردند و دلیل بستی و نهم آنچه در
 کتاب اختصا صی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون در شب معراج با آسمان چهارم رسیدم در آنجا یک قبه
 دیدم که بهتر از آن در هیچ جا ندیده بودم و آن چارستون داشت و چار تادور و از استبرق
 سبز بود من از جبرئیل پرسیدم که این قبه چیست که بیشتر از آن در آسمان هیچ قبه ندیدم
 جبرئیل گفت ای حبیب من این تصویر شبیه قم است جای که بندگان موسی خدا
 جمع خواهند شد و نظر شفاعت محمد در قیامت خواهند شد و آنها را غم و اندوه و اکم عارف
 خواهند شد راوی میگوید از امام علیه السلام پرسیدم که زمانه خوشحالی و وسعت ایشان
 که خواهد شد فرمودند و قتی که آب بر آسمان بر زمین ظاهر خواهد شد و در خبر دیگر ابن
 بابویه علیهما السلام بسند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول فرمودند
 که در شبیکه مرا به معراج بردند جبرئیل مرا بر دوش راست خود نشاند و از اشتهار راه من
 را دیدم که از زعفران خوش رنگ تر و از مشک خوشبو تر بود و در آنجا پیر مردی بنظر آمد

که کلاه دراز بر سر گذاشته بود من از جبرئیل پرسیدم که این کدام زمین است گفت
 این مقام است که در اینجا شیعیان شما و شیعیان وصی شما یعنی علی قیام خواهند کرد من
 پرسیدم این دو سر چیست گفت این ابلیس لعین است میخواهد که آنها را از ولایت
 امیر المومنین باز دارد و فسق و فجور را غلب نماید من گفتم مرا آنجا برده پائین بساز جبرئیل
 در یک چشم زدن مثل برق در آنجا مرا رسانید و من با ابلیس لعین گفتم تم یعنی ایستاد
 شواص ملعون و در احوال دشمنان شان و اولاد و نسولن شان شریک شو زیرا که
 بر شیعیان علی تو غالب نمی توانی بشوی پس اذان روز نام آن بلا تم گردید و لیل
 مسی ام انچه سیدند علی ابن طاووس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله روایت می کند که حضرت میفرمایند که شبی من در حجر اسماعیل خواب
 بودم ناگاه جبرئیل آمد و پایم را گرفت و مالید چون بیدار شدم که راندم باز
 بخواب رفتم باز جبرئیل دوباره پایم مالید چون بیدار شدم دست مرا گرفت و بر یک
 کرنی که مثل آشیانه مرغ بود بران مرا نشانید و من در چشم زدن خود را در مکان دیگر
 یا فتم جبرئیل پرسیدی شناسی که این کدام مقام است گفتم نه گفت این بیت المقدس
 است و حشره خلایق در همین جا خوابده شد پس جبرئیل انگشت شهادت در گوش
 خود گذاشته اذان گفت و هر کلمه را دو مرتبه گفت وَحَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ هم گفت
 باز اقامت گفت و کلمات آن را نیز دو دو مرتبه و در آخرش قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ
 دو مرتبه گفت چون فارغ شد ناگاه از آسمان نوری ساطع گردید که بسبب آن
 قبور تمام انبیاء شکافته شدند و تمام انبیاء بیک گویان حاضر بیت المقدس شدند و تا

تا اینکه چار هزار و چار صد و چهارده پیغمبر در آنجا جمع شدند و صفت ایستاده
 شدند جبرئیل باز و س من گرفته مرا مقدم نمود و گفت با این پیغمبران نماز بخوان
 که اینها برادران تو میباشند و تو خاتم ایشان هستی و خاتم از ختموم فصل و اول است
 پس من بجانب راست خود و نظر کردم و پدر خود ابراهیم را دیدم که دو حله سبز پوشیده
 و جانب راست شان دو فرشته و جانب چپ شان دو فرشته ایستاده اند
 باز من بجانب چپ خود نگاه کردم دیدم برادر من و وصی من یعنی علی ابن ابیطالب
 دو حله سپید پوشیده ایستاده است و در هر دو جانب دو فرشته ایستاده اند
 من بدیدنش بسیار خوشحال گشتم پس چون از نماز فارغ شدم پیش ابراهیم رفتم
 ایشان با من مصافحه کردند و دست راست من از هر دو دست خود گرفته فرمود و حیا
 اف فرزند نیک و اے نبی شائسته که در زمان شائسته مبعوث شده باز علی ابن ابیطالب
 آمد پس ابراهیم از هر دو دست راست او را گرفته با او مصافحه نمود و گفت مرحبا اے
 فرزند شائسته و وصی پیغمبر شائسته چون صبح نمودم من و علی در بطح بودم و هیچ تعب
 بن نرسیده بود و دلیل سی و یکم خبریست که آن را بسند معتبر ابن بابویه علیه السلام
 روایت از حضرت رسول کرده که حضرت میفرمایند که چون جبرئیل مرا با آسمان
 برد و ستم گرفته به بغت بر دو بزمند و آنجا نشانید و تفاحه در دست من و او ناگاه
 آن تفاح شوق شد و حوری ازان بیرون آمد که مژگانش چون سینه کرکس سیاه
 بود و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ پس گفتم خدا رحمت کند بر تو تو کیستی گفت من راضیه

مرضیه هتم او تعالیٰ از سه چیز مرا آفریده جسم پائین من از شک است و جسم بالائی
من از کافور و در میان هر دو از عنبر و از آب زندگانی مرا نمیر نموده اند و خداوند جل جلاله
بما لفت کن پس من برائے پسر عمر و وصی و وزیر شما یعنی علی ابن ابیطالب مخلوق شد م
و لیل سی و دویم انچه ابن بابویه علیه السلام معتبر روایت کرده که شب
جبرئیل برائے حضرت رسول چار پایہ آورد که از قاتر کوچک و از الارغ بالا تر بود
پا بایش از دستهایش بلند بود و منتهائے نظر راه یک قدم آن بود چون حضرت
رسول خواست که بر آن سوار شود شوخی نمود و نگذاشت که سوار شود جبرئیل نفدت
این حضرت محمد است چون اسم مبارک شنید چنان فروتنی کرد که برین پیوست
آنحضرت بران سوار شد و آن چون بر بلندی میرفت دستهایش کوتاه و پا بایش دراز
میشد و چون پائین می آمد دستهایش دراز و پا بایش کوچک میشد پس تاریکی
شب بقافله رسید و آن قافله ابو صفیان بود و از او از پر بای براق شست آن قافله
رم کردند و درین خبر ذکر عطش آنجناب آب آوردن جبرئیل و خوردن آنجناب
و گذر بر یک گروه که در پایابکے شان قلابه آتش کرده معطوس کرده بودند و
استفسار حضرت از ان گروه و اخبار جبرئیل باینکه اینها غنی بمال حلال هستند و باز
بتلاشن مال حرام میروند و بگروه دیگر رسیدند که رو با و سینه های شان از رسته آتش
سید و ختنه و تاویل جبرئیل باینکه این گروه بیبانشند که بکارت زنها بزنا را اهل می نمود
و گذار آنجناب یک شخص که هینرم جمع می کرد و چون میخواست بردارد نمی توانست باز جمع میکرد
و بالایش میگذاشت و تاویل جبرئیل باینکه این قرضدار است که قرض اول ادا نمی کند

باز قرص میگرد و به بیت المقدس رسیدن و از زیر صخره بیت المقدس سه کانسیرین
 آوردن جبرئیل یکی از آب یکی از شیر و یکی از شراب و خوردن آنحضرت آب و شیر را
 و انکار از شراب که سیراب شده ام و خبر دادن جبرئیل باینکه اگر بخوردی تمام هست
 تو از تو متفرق و گمراه میشد و نماز کردن آنحضرت در آنجا و اقتدار کرده پیغمبران
 آنحضرت همدرین خبر ذکر آوردن کلید اے خزان ارض پیش آنحضرت است
 که اگر خواهی بنده خدا و پیغمبر باشی و اگر خواهی بادشاهی و پیغمبری کن و اختیار
 آنحضرت با شاره جبرئیل بندگی و پیغمبری و تشریف بردن آن حضرت بعد
 ازین با سمانها و ملاقات بحضرت ابراهیم و احوال تربیت ابراهیم اطفال
 شعیبان را و دیدن آنحضرت حضرت آدم را و نظر کردن آدم بجانب راست و
 بشا نش و خندان گشتن و بجانب چپ نظر کردن و گریان و اندوهناک گشتن آنجناب
 و پیش رفتن آنحضرت و فرشته بر کرسی نشسته بود و سلام کردن آن و خندان مثل
 دیگر فرشتگان نشدن آن اند دیدن آنحضرت و اسم بردن جبرئیل که این خزینه دار
 جهنم است و اذان بعد رسیدن آنحضرت بمقام مناجات و واجب شدن پنجاه نماز
 و شفاعت موسی و تحقیق شدن تاب و پنج رسیدن و بعد واپسی ملاقات بحضرت ابراهیم
 و گفتن ابراهیم با آنحضرت که سلام ما باشت خود برسانید و خبر دهید بایشان که آبجست بسیار
 شیرین است و خاک آن خوشبو و زمین آن ساده و درخت آن سبحان الله
 و الحمد لله و کلا اله الا الله و الله اکبر و کحول و کافور کلا اله الا الله
 و امر بتاکید بکنید بقرت این کلمات تا در خجسته ایشان در پیش زانند شوند بعد

ازان تشریف برآید آنجناب نزد قافله قریش و بعد نزول آنحضرت بر زمین خبر دادند
 اهل مکه از معراج خود و ازان قافله شکستن پائے تشریفشان و گریختن اشراف
 ایشان و اینکه قافله وقت طلوع آفتاب داخل مکه خواهد شد و داخل شدن قافله
 همان وقت و تصدیق آنچه آنحضرت بآن خبر داده بودند **دلیل سی و سیوم**
 حدیث موثق است که آنرا ابن بابویه و علی ابن ابراهیم نقل نموده که من در شب حضرت
 صادق غفر له نمودم که آنحضرت از حضرت رسول نقل میفرمایند که آنحضرت فرمود شب
 من در بطح بنجواب بودم و علی ابن ابیطالب جانب راست من و جعفر جانب چپ من
 و حمزه قریب من میخواهید ندانگاه آواز پرهای فرشتگان بگو شم رسید و قافله ازان
 می گفت که ای جبرئیل ما بپیش که ازینها فرستاده شده ام جبرئیل بسمت من اشاره
 نمود و گفت بجانب این که بهترین فرزندان آدم میباشد و هر که جانب راست این است
 همان وصی و وزیر و خلیفه و داماد این است و دوم عم این حمزه الشیعه است و آن
 سیومی ابن عم این جعفر است که آخر حقیقتا دوش همپه رنگین عنایت خواهد فرمود
 که با فرشتگان در بهشت بآن پرواز خواهد کرد و حضرت رسول را و بگذارید که چشم ایشان
 بنجواب باشد و گوششان بیدار باشد مثال این پیغمبر بزرگوار مثال بادشاهی است
 که آن بادشاه یک مکان درست بنا کرده باشد و در آن بندگان خود را بطرف مائده که
 گسترده باشد بطلد پس بادشاه خداوند عالم است و مکان دنیا است و مائده نعمتها
 بے انتهای خدا بهشت است و طلب کننده و داعی بطرف آن حضرت رسول است
 و در همین خبر است که آنحضرت را جبرئیل بر براق سوار کرد و به بیت المقدس تشریف برد

و نماز کرد و بعد ازان گذرش بقافله قریش افتاد که جائے منزل داشتند و شترے
از ایشان گم شده بود و آن را می جستند و پیش ایشان ظرفی آب بود آنحضرت نوش جان
فرمودند و باقی را بر زمین ریختند چون مراجعت فرمودند با اهل مکه از آنچه گذشته بود خبر
دادند و حال قافله و گم شدن شتر و خوردن آب شان و ریختن باقی بیان فرمود
و دریافت کردن مردم حکیم ابو جهل ملعون از احوال چگونگی ستونهای بیت المقدس
و قندیلیهای آن و آوردن جبرئیل تصویر بیت المقدس پیش نظر آنحضرت
و جواب دادن آنحضرت حسب سوال ایشان و گفتن آنها که وقتیکه قافله خواهد آمد
معلوم خواهد شد و فرمودن حضرت که وقت طلوع آفتاب قافله خواهد رسید و پیشرو
قافله شتر می رخن خواهد بود و وقت صبح اهل مکه بطرف عقبه رفته آنجا بر آید
تصدیق قول آنحضرت جمع شدند چون آفتاب طالع شد قافله هم موافق علاماتیکه
حضرت فرموده بودند و ارشاد آنچه حضرت فرموده بود همان اهل قافله بیان نمودند
و لیکن باین همه شهادت کفر و عناد آنها از آمدن گریه دید **دلیل سی و چهارم خبریست**
مروئی از ابن عباس که از ابن بابویه بسند معتبر خود نقل نموده که ابن عباس گفت
که حضرت رسول از امیر المومنین فرمود که یا علی چون مرا با آسمان هفتم بر دند و از آنجا
بدره المنته و از آنجا بجایهائے نور در آن وقت پروردگار مرا بمناجات خود گرامی
فرمود و از هائے پوشیده خود بجا گفت و در اثنای کلام فرمود یا محمد من گفتم کتب علی
و سعدیک توئی بابرکت و بلند مرتبه حقیقتاً فرمود که آگاه باشید که علی پیشوای و
امام دوستان منست و هر که اطاعت ما کند با من است و او آن کلامیست که من

برائے پرہیزگاران واجب و لازم کرده ام ہر کہ او را اطاعت کرده مرا اطاعت کرده ہر کہ
 اور انا فرمائی کہ در انا فرمائی نمود پس با و بشارت این امر بدید پس وقتیکہ آنحضرت
 بزمین آمدند حضرت امیر را بشارت دادند بآنچہ حق تعالیٰ در حق او فرمودہ بود
 امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول اللہ آیا قدر و منزلت من باین درجہ رسید کہ در چنین مقام
 ذکر من میشود حضرت رسول فرمود بلے یا علی شکر پروردگار کن پس حضرت از پے شکر
 نعمت پروردگار خود سجدہ نمود حضرت رسول فرمود یا علی سر از سجدہ بردار کہ حق تعالیٰ
 بسبب تو بفرشتگان خود فخر و مباہات منے کن **دلیل ششم** بسند دیگر از ابن عباس
 روایت است کہ حضرت رسول را چون بالائے آسمان بردند جبرئیل آنحضرت را بر نہرے
 آورد کہ نامش نور است **کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ**
 جبرئیل گفت بہرکت خدا ازین نہر عبور کن حق تعالیٰ چشمہ اش روشن کردہ و راہ را
 کشادہ است این نہر بہرست کہ کداسے پیغمبر مرسل و ملک مقرب از ان عبور کردہ است
 بن ہر روز یک مرتبہ درین نہر غوطہ میزنم و بیرون می آیم و پرہائے خود را فشار و حرکت
 میدہم ہر قطرہ کہ از ان می چکد حق تعالیٰ از ان یک فرشتہ خلق میفرماید کہ بہرست نہر
 دہن و چہل نہر از زبان میدارد و آن از ہر زبان بہ لغت و زبانے کلام می کند کہ آنرا
 دانایان زبان دیگر نمے فہمند حضرت از ان نہر عبور فرمود و تا بحجب رسید و آن پانصد
 حجابے باشد و از حجابے بحجاب دیگر راہ پانصد سالے باشد آن وقت جبرئیل آنحضرت
 گفت یا محمد شما پیش تشریف ببرید حضرت فرمود اسے جبرئیل شما چرا بہرست نہر نمی آئید
 گفت من ازین مقام بالاتر نمے توانم بروم و بنا بر روایت دیگر جبرئیل گفت کہ اگر بمقدور

یک بند انگشت پیشتر برم بسوزم پس آنحضرت پیشتر رفت بآنجا اینکه خدا خواسته بود آنوقت
 حقیقاً لای صد فرمود که من محمود ام و تو محمد من اسم تو را ادا اسم خود مشتق نموده ام هر که
 بجهت و اطاعت بتو ملاقات کند من هم بلطف و رحمت با او ملاقات خواهم کرد و دیگر که
 از شما قطع کند من هم از لطف و رحمت با او قطع می کنم شما باز برو و از کرامت من بایشان
 اطلاع یکن و من پیغمبر و نفرستادم مگر اینکه براس او وزیر بر سر مقرر کردم پس تو
 رسول من هستی و علی وزیر تو دلیل سی و هشتم شیخ طبری روایت نموده
 است که حضرت رسول فرمود که من بر پر اے فرشته سوار شده از سدره المنتنه
 بالا رفتم تا اینکه بساق عرش او زبان شدم آنوقت از ساق عرش صدای آمد که من
 آن خدا هستم که معبودی سوا من نیست الخ و در آخر این خبر است که آنحضرت
 فرمود که من خدا را بنور قلب دیدم نه نور چشم و نگاه دلیل سی و نهم شیخ طوسی
 علیه الرحمه روایت نموده که حضرت رسول فرمود چون مرا بالای آسمان بردند داخل
 بهشت شدم و در آن مقام یک قصر از یاقوت مرخ دیدم که بسبب شقایق نور انجم
 اندرونی از بیرون معلوم میشد و بدان قصر از مردار پد و زمرود و قبه بود من از جبرئیل
 پرسیدم این قصر چیست جبرئیل گفت هر که کلام نیک گوید و همیشه روزه دارد و مردم را
 اطعام بسیار کند و شب را وقتیکه مردم بخواب باشند او عبادت خدا قیام کند حضرت امیر
 عرض کرد یا رسول الله آیا کسی از امت تو هست که طاقت چنین امور داشته باشد
 حضرت رسول فرمود کلام نیک این است که بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و همیشه روزه داشتن این است که تمام ماه رمضان را

روزه دارد و اطعام بمردم این است که براسه عیال خود اینقدر حاصل کند که محتاج
 دیگران نباشند و شبها را قیام بعبادت کردن این است که نماز عشا را وقت
 بخواند که یهود و نصاری و تمام کفار بخواب رفته باشند مولف میگوید که آنچه درین خبر است
 که نماز عشا را با آنوقت بجای آورد که مردم یهود و نصاری بخواب رفته باشند باعتبار اغلب
 ایشان است که عادت خواب باول شام دارند و غالباً آنچه وقت فضیلت عشا است برین
 منصور از غیبت شفق و سرخی جانب مغرب همان وقت خواب این فرقه میباشد
 پس خیال کرده نشود که وقت خواب جمیع کفار و یهود و نصاری گاهی در آخر شب
 هم میشود و آن منافات دارد با آنچه از وقت عشا براسه مختار مقرر فرموده اند که در نصف
 شب چون مقدار اربع رکعات براسه حاضر و در وقت براسه مسافر باشد
 مخصوص براسه عشا است و بعد از آن نماز عشا قضا میشود و فافهم دلیل سیم و ششم
 آنچه ابن بابویه رح بسندهای بسیار معتبر از حضرت صادق روایت کرده که حضرت
 رسول فرمود که در شب معراج حق تعالی بماند از فرمود یا محمد من عرض کردم بلیک
 آواز آمد آگاه باشد که علی پیشوا ای پسر بنی گار ان است و بادشاه مومنانست و قائم
 بطرف جنت است کسان را که چهره و دستها سپید و نورانی دارند و بسند معتبر و زنجیر
 دیگر است که حضرت رسول فرمود در شب معراج حق تعالی بماند کلام فرمود که یا محمد
 بعد تو علی بر خلوقات من حجت من است و براسه مطیعان من پیشواست هر که فرمانبرداری
 علی نمود مرا فرمانبرداری کرده و هر که او را عصیان کرد مرا عصیان نمود پس تو او را در امت
 خود جانشین و خلیفه خود مقرر کن تا بعد تو بسبب او هدایت یافته شوند و بسند معتبر

و جمیع نماز عشا

وقت مخصوص عشا

دیگر است که در شب معراج از آنحضرت پرسید که کدام کس را اختیار کردی بعد خودت
برای امت حضرت در جواب عرض کرد خدایا تو بهتر میدانی تو خود اختیار بفرما حقیقتاً
فرمود که من برگزیده شما علی را اختیار کردم **دلیل سی و نهم** آنچه روایت بسند معتبره
از ابن عباس کرده اند که حضرت رسول فرمود که چون بر آسمان هفتم بر دند و تا
سدره المطنی بر دند و من از آنجا بجای برآمدم نور رسیدم حق تعالی فرمود و نادایما
کرد اسم محمد تو بنده هستی و من پروردگار تو هستم پس خشوع و خضوع بر آید من کنی و
در بندگی من مشغول و مصروف باشی و برین توکل بکنی و بر غیر من اعتماد نکنی زیرا که
من شما را برای این پسند کرده ام که تو حبیب رسول و پیغمبر بوده باشی و برادر
علی را من برای این پسند کرده ام که آن خلیفه باشد و در درگاه قرب من بماند پس
آن برندگان من حجت من و پیشوای مخلوقات من است بسبب آن دوست من
از دشمن من شناخته میشود و بسبب او شک شیطان از لشکر من جدا میشود و بسبب
او دین من قائم و حدود من محفوظ آید درین خبر از حضرت قائم الزمان و اینکه از و نشان
دنیا را از تسبیح و تهلیل و تصدیق آباد خواهم کرد و دین را بلند خواهم نمود و غیر ذلک
دلیل چهل و یکم بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رضا فرمود که حضرت
امیر فرمود که رسول خدا مرا فرمود که خدا مخلوقی خلق نکرده که از من افضل باشد و زود
گرامی تر از من باشد امیر المؤمنین میفرماید که من پرسیدم یا رسول الله شما افضل
هستی یا جبرئیل فرمود یا علی حق تعالی پیغمبران مرا بر ملائکه مقربین فضیلت داده
و ملائکه را بر پیغمبران فضیلت داده است و بعد من تو را و آنکه را که بعد از تو خواهند شد

بر فرشتگان و بر تمام مخلوقات فضیلت داده است بدستیکه ملک خدا متکبر مایان و
 عیان مای باشد یا علی فرشتگان عالمان عرش و فرشتگان که برگرد عرش می مانند در تسبیح و تحمید و تهنیت
 می باشند بر اے آنها طلب آمرزش می نمایند یا علی اگر مانی بودیم خدا آدم و نوح
 و هبشت و دوزخ و زمین و آسمان را خلق نمی فرمود و ما چه طور از ملک فضل نباشیم
 و حال اینکه ما بر ملک در تسبیح و تقدیس و تحلیل سبقت نموده ایم چه اول آنچه خدا خلق
 فرمود ارواح ما با بود پس ما را به تسبیح و تحلیل نمود گویا فرمود بعد ملائکه را خلق فرمود آه
 خبر طبعی است و در این خبر است که حضرت امیر فرمایند که چون مرا با آسمان بر دوزخ و جبریل
 اذان و اقامت دو مرتبه گفت و از من گفت که پیش نشو من گفتم آیا من بر تو سبقت
 بگیرم گفت بلی زیرا که عقلمانی تمام انبیاء بر ملک فضیلت داده است خصوصاً ترا که بر تمامی
 مخلوقات فضیلت عطا کرده است پس من قدم شرم و امامت فرشتگان در نماز کردم
 لیکن من این را بفخر نمی گویم و چون کجای نور سید جبریل گفت پیش برو و خود متوقف
 بهمان جاشد من گفتم اے جبریل شما در چه مقام از من جدا میشو می گفت این آنها
 حدیست که خدا بر اے ما مقرر کرده اگر ازین جایش بروم از انداز خود تعدی کرده باشم
 و این سبب بوختن پر اے من خواهد شد و هم درین خبر است که آنحضرت اسما و صبیان
 خود را در ساق عرش ملاحظه فرمود که دوازده نور بودند و در هر نور نخط سبز یک سطر نظری آمد
 که در آن نام یک صی بود و اول آن علی بن ابیطالب و آخر آن حضرت مهدی است
 آنحضرت بعد در بیان جلیل ویکم روایتیست که غلبی علیه الرحمه از حضرت صادق
 و ابن عباس نقل نموده که یکروز حضرت رسول خدا و خیر نیک اختر خود فاطمه زهرا را در آغوش

مبارک گرفته می بوسید که دفعه عاشره تشریف آورد و گفت یا رسول اللہ چہ این دختر
 را کہ بزرگ شدہ است اینقدر غمت می کنیدی و می بوسیدی و چہ اینقدر با فراط با و محبت
 دارید حضرت فرمود ای عاشره چون مرا بمعرج بردند و آسمان چہارم رسیدم
 جبرئیل اذان واقاست گفت و مرا مقدم نمود پس من ساکنان آسمان چہارم را امامت
 در نماز کردم پس اذان بجانب راست خود گفتم کردم و حضرت ابراہیم را در باغ و درشت
 دیدم کہ بسیار از فرشتگان آنحضرت را احاطہ نموده اند چون بر آسمان ششم رفتم
 پس از جانب علی ندای رسید کہ یا محمد بسیار نیک و بہتر پدرت ابراہیم و بسیار نیک
 و بہتر برادرست علی و چون بجانب اے عظمت و جلال رسیدم جبرئیل دستم گرفته مرا
 داخل بہشت نمودن در بہشت درختی از نور دیدم کہ زیر آن دو فرشتہ حلقہ ہا تو بر تو
 می نمایند و زیور و حلقہ جمع میکردند پرسیدم این درخت مال کیست جبرئیل گفت این
 مال برادرت علی ابن ابیطالب است و این دو فرشتہ تا قیامت حلقہ و زیور بر
 ایشان بچنین جمع خواهند کرد چون از آنجا بہشت رفتم رطبے برائے من آوردند کہ از مسکہ
 زائد نرم و از مشک خوشبو تر و از شہد شیرین تر بود من آنرا برداشتم خوردم و آن رطب
 در بہشت من نطفہ شد و چون زمین آمدم از خدیجہ تقربت کردم و آن فاطمہ حاملہ شد
 پس فاطمہ یک ریہ است بصورت انسان و چون من شتاق بہشت میشوم فاطمہ را
 می بوسم و بومی کنم کہ این یکبارہ بہشت است و بروایت دیگر فرمود کہ دقیقاً این را
 می بوسم خوشبوئے بہشت طوبی بے بستی کنم و دلیل چہل و دوم بند معتبر از امام زادہ
 عبد العظیم نقل نموده کہ ایشان روایت می کنند از حضرت امام محمد تقی ؑ کہ روزی

حضرت امیر و قاطبه علیهما السلام بخدست رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شدند و دیدند
 که حضرت رسول بے اختیار گریه میفرمایند حضرت امیر میفرماید که من پرسیدم یا رسول الله
 پدر و مادر من فدائے تو شوند سبب گریه شما چیست فرمود یا علی در شبی که مرا به عراج برده
 بودند زنان امت خود را بعد از بهائے شدید متبلا دیدم و گریه من برائے آنها است الخ
دلیل چهل و سیوم بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده که روزی
 حضرت صادق از حال شخصی که از حجاب آنحضرت بود دریافت فرمودند مردم عرض کردند
 که آن ناخوشی و بیماری دارد پس آنحضرت برائے عیادتش تشریف بردند و آن شخص در
 حالت احتضار بود فرمودند باو که تو بار پروردگار خود گمان نیک بدار عرض کرد گمان نیک
 پروردگار خود می دارم اما فکر و خیر آن خود دارم حضرت فرمود که از خدائے که امیدوار
 محو گناهان و اعمال نیک را مضاعف کردن میداری از همان خدا امید دار اصلاح چهل
 دختر آن خود باش یا نشنیده که حضرت رسول میفرمود که وقتی که من در شب معراج بسند^{المتن}
 رسیدم کیفیت شاخه های آن چنان دیدم که در بعضی آنها پستانها آفرخته الخ و دلیل
چهل و چهارم آنچه سند های معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت
 رسول خدا فرمود که من در شب معراج بر آسمان سی و ششم فرشته را شسته دیدم که یک پای
 او در مشرق و دیگری در مغرب بود و پیش روئے او لوحی نهاده بود آن را میدید و
 سرش را جنبش میداد من از جبرئیل پرسیدم که این کیهت جبرئیل گفت این ملک الموت است
دلیل چهل و پنجم آنچه بسند معتبر از حضرت امام حسین روایت می کنند که حضرت فرمود که
 از حضرت جد بزرگوار خود محمد مصطفی شنیدم که میفرمود که در شب معراج فرشته را بر عرش دیدم که

بدستش یک تیغ از نور بود و آن فرشته بآن تیغ بازی میکرد مثل حضرت امیر المومنین
 که در حر و تب و ذوالفقار بازی میفرمود و هر وقت که فرشتگان شتاق زیارت میشدند
 آن فرشته را زیارت میکردند من پسیدم خدا یا این ابن عم من علی ابن ابیطالب است
 حقتعالی ندا فرمود ای محمد این یک فرشته است که آنرا بر صورت علی خلق نموده ام و
 این فرشته بر عرش عبادت من میکند و تاقیاست ذواب تقدیر و تسبیح آن برای
 علی ابن ابیطالب است و **لعل چهل و ششم** بند معتبر مروی است که حبیب
 یحتمانی از حضرت امام محمد باقر سوال از تفسیر آیه **لَتُرَدَّ قُلُوبُكَ لِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ**
 اواخر آن فرمود حضرت بجواب فرمود ای حبیب یعنی بحقتعالی حضرت
 رسول بقرب معنوی نزدیک شد پس بسیار نزدیک شد و برابر دو کمان یا کمتر از آن فاصله
 ماند در آن وقت حق تعالی در آن مکان بلند بآن حضرت وحی نازل فرمود و آنچه
 منظور داشت گفتش فرمود ای حبیب چون آنحضرت مکمل فرمود در ادای شکر
 این نعمت در عبادت خدا بسیار تعب و مشقت می کرد پس بکمر و زب بسیار طواف
 فرمود و علی ابن ابیطالب همراه آنحضرت بود چون شب بیدار شد در آن وقت برای
 بجا آوردن سعی بطرف کوه صفا رفت و چون از کوه صفا پایین آمده بمروه متوجه شدند
 از آسمان نور نازل شد و بزرگواران را محیط گردید کوه هاس که از آن نور و
 گرفتند چشمها بکند دیدنش خیره شد و در پشت عظیم عارض شد چون بالا آمد مروه رسیدند
 حضرت رسول سر خود را بجانب آسمان بلند کرد و دو انار بالا آمد سر خود دید دست بلند
 فرمود هر دو را گرفت در آن وقت حقتعالی صدا فرمود که ای محمد این انار را میوه

جنت است این را بجز تو و وصی تو علی ابن ابیطالب دیگر نمی تواند خورد پس یک
 انار حضرت رسول خورد و دیگرے حضرت امیر تناول فرمود بعد از آن جبرئیل حضرت
 رسول را بالائس آسمان بردند و بسدرۃ المنتقیه رسیده خود متوقف گردید و حضرت ما
 گفت که پیشتر بروند و من طاقت بیشتر متن ندارم حضرت امام محمد باقر فرمود که سدرۃ المنتقیه
 باین سبب میگویند که اعمال اهل زمین ملئکه حافظان اعمال اینجامیبرسانند و درخت آن
 درخت دو فرشته می مانند که حقتعالی ایشانرا حفظه کرام برده فرموده این فرشتگان
 از کاتبان اعمال نامه عمل گرفته در الواح سماوی ثبت مینمایند الخ و درین خبر تصریح فرموده اند
 که چون حضرت رسول بسدره رسید و نظر بطرف آن فرمود و دید که شاخهایش تا عرش
 رسیده و دور آنرا احاطه کرده است در آن وقت نوزی از آنو عظمت و جلال بر آنحضرت
 تابید که از دشت آن چشمهای مبارک و مانند تمام اعضا بدن بلرزه آمدند پس او
 تعالی قلب آنحضرت را مضبوط و محکم فرمود و نور تازه و قوت چشم مبارک عنایت فرمود
 که نشانیهای خدا دید و از کلام خدا شنید آنچه شنید و چون از آتمام رجعت فرمود و بسدرۃ
 رسید و باره جبرئیل را دید چنانچه حقتعالی میفرماید وَلَقَدْ رَاكَ نَزَلْتَ اخْرٰی عِنْدَ
 سَيِّدِنَا اَلَمْ نُنْكُحْكِیْ وَمَرَادُ اَزَانِ جِبْرِیْلَ اَسْتَ نَهْ خَدَا لَیْلَیْنِ جَمَلٍ وَ مَفْتَمِ اَنْجَبَسَد
 معتبر در روایت از حضرت صادق در جبه خواندن سورها در مغرب عشا و صبح وارد شد
 است که چون آنحضرت بمعرج رفتند و بالائس آسمان تشریف بردند الخ و بسدر
 چهل و هشتم آنچه بسند معتبر از حضرت موسی کاظم در انفراد رکوع و ثنیدت مجده سلول
 نمودند و آنحضرت در جواب فرمود که آنحضرت اول نمازیکه ادا فرموده در مقابل عرش

بود زیرا که آنحضرت را در شب معراج بالا ترازا آسمانها بردند تا اینکه زیر عرش رسید و درین
 خبر است که حکم وضو آنحضرت از چشمه صداد گردید و کیفیت نماز از قررت و رکوع و سجود
 و غیره و خواندن سوره توحید در رکعت اول و بعد از آن سه مرتبه کذلک الله ربی
 گفتن و بعد از آن بر کوع رفتن و ذکر عبده سبحان ربی الاعلی و بحمدک و ذکر رکوع
 سبحان ربی العظیم و بحمدک است **دلیل پنجم** آنچند معتبر از حضرت
 امام موسی کاظم از بودن تکبیرات افتتاحیه سه سوال نموده اند و از اینکه ذکر رکوع سه
 مرتبه و هم ذکر سجود سه مرتبه چهار شصت شده حضرت بجواب فرمود که حقتعالی آسمانها را و
 زمینها را و جایها را هفت هفت پیدا کرده چون حضرت رسول به معراج تشریف بردند
 و بدرجه قاب قوسین رسیدند یک حجاب بطرف شد حضرت یاکم تبه الله اکبر
 گفت **دلیل پنجم** آنچند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که مردم
 از سبب حرام بستن حضرت رسول در مسجد شجره و در غیر این بستن احرام سوال کردند
 حضرت صادق بجواب فرمود که در شب که حضرت رسول بالا آید آسمان برود چون مقابل
 شجره رسید حقتعالی آنحضرت را انداخت و فرمود یا محمد حضرت فرمودند لَبَّيْكَ حق تعالی
 فرمود آیا ترا یتیم نیافتیم پس ترا جائز دادیم و ترا گم شده نیافتیم پس برایست تو کردم حضرت
 گفت **إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ** پس از
 همین جهت از مسجد شجره احرام بست **دلیل پنجم** آنچند شیخ طوسی رح از ابن
 عباس بسند معتبر نقل کرده که حضرت رسول فرمود که حقتعالی پنج فضیلت بپادشاه و علی
 را هم پنج فضیلت داده مرا کلمات جامع و علمی را علوم جامع مرا پنجمه فرمود علی را وصی من

نمود مرا کوثر داده و علی را سلسبیل برین وحی نازل فرمود و بر علی الهام مرا با آسمان برد و
 برائے علی در هائے آن بکشد و حجاب را مرفوع فرمود که علی مرا می دید و من بطرف علی نگاه
 میکردم الخ و درین خبر هم ذکر خلیفه فرمودن او تعالیٰ علی ابن ابیطالب است و بسیار کباب
 دادن و جمیع ملکات حاملان عرش و غیره نیز دلیل پنجاه و دوم عیاشی بسند معتبر از حضرت
 صادق روایت نمود که حضرت رسول نماز عشا بر زمین خواند و بعد ازین بملکوت علی
 رفت و قبل از صبح باز بر زمین تشریف آورد و نماز صبح بر زمین خواند و دلیل پنجاه
 و سوم آنچه علی ابن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق روایت فرموده که حضرت
 رسول فرمود که چون در شب معراج من بهشت داخل شدم در آنجا زمین های
 سپید و ساده دیدم و فشتیه ها دیدم که قصر های بسیاری ساختند از یک خشت طلا و یک
 خشت نقره و گاه به دست خود را می کشیدند و باز بنام می کردند من از ایشان پرسیدم
 چرا گاه به شما دست می کشید و گاه به مشغول به بنای قصر میشوند گفتند ما با انتظار خرج
 می کنیم پرسیدم خرج شما چه چیز است گفتند خرج ما این است که مومنین در دنیا
 بگویند سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ لِلَّهِ الْكَلَامُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ چون
 آنها این کلمات میگویند ما با قصر های آنها می سازم و چون موقوف می کنند ما هم
 ترک و موقوف می نمایم و دلیل پنجاه و چهارم آنچه شیخ طوسی در بسند معتبر
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول از حضرت علی
 فرمود دنیا یا علی بدستیکه مرا با آسمان بردند در هر یک از آسمان فرشتگان استقبال می کردند
 و ایشان را می دانند تا اینکه جبرئیل بسیار فرشتگان بن ملاقات کرد و همه ایشان گفتند

که اگر تمامی مردم بر عت علی اتفاق می نمودند حق تعالی اجتنام را خلق نمی فرمود آه و درین
 خبر است که آنحضرت بحضرت امیر فرمود که در رفعت مقام ترا و تعالی بهما رسانید یک در آن
 وقت که بالائے آسمان بر دندیک در آنوقت که بالائے عرش بر دندست چون آنحضرت بر قوم
 جن مبعوث شده شد لیلة القدر را و قتیکه بمن مخصوص کرد و شمارا بمن شریک فرمود بیستم
 و قتیکه در ملا علی از محققان مناجات کرد و صورت همراه من بود آنچه برائے تو از خدا
 خواستم از بزرگوارها سینه آن بتو عطا فرمود بجز پیغمبری و فرمود که بمن بعد تو پیغمبری نیست ششم
 در و قتیکه طواف بیت المعمور کرد و منتهی در باب حجت و قتیکه کفاله اهلک خواهم کرد و تو همراه
 من خواهی بود و درین خبر است که حضرت از فضیلت خود بر تمام مردان و زمان عالم
 بیان فرموده بعد خود فضیلت علی بر همه از بیان فرمود و بعد از آن فضیلت سیده زهرا
 زنان بعد از آن فضیلت امام حسن و امام حسین و دیگر ائمه که از اولاد امام حسین خواهند
 بر مردمان تمام عالم بیان فرمود و فرمود که یا علی من در پنج مقام اسم شمارا با اسم
 خود مقرون یافته و آن سبب اطمینان قلب انس من گردید اول شب معراج چون
 بیت المقدس رسیدم بر حجره بیت المقدس نوشته دیدم کَلَامُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ
 رَسُولُ اللَّهِ أَيْدُ ثَبْرُ زَيْرٍ وَ نَصْرُ ثَبْرٍ بِه من از جبریل پرسیدم وزیرم کیست
 گفت علی ابن ابیطالب دوم و قتیکه از سررة المنته گذشته نزد عرش الهی رسیدم بر
 قائمه عرش نوشته دیدم کَلَامُ اللَّهِ أَنَا وَ حُدًى وَ مُحَمَّدٌ حَبِيبٌ وَ صَفْوٌ
 أَيْدُ ثَبْرُ زَيْرٍ وَ أَخِيهِ وَ نَصْرُ ثَبْرٍ بِه من از جبریل پرسیدم وزیرم کیست
 گفت علی ابن ابیطالب دلیل پنجاه و پنجم که آنرا سید ابن طاووس بنده معتبر از حضرت

امیر علیه السلام روایت می کند که حضرت رسول فرموده که من در شبی در حجره جبرائیل
 می خوابیدم ناگاه جبرائیل نزد من آمد و بطفت و مهر بانی مرا حرکت داد و گفت که قائم
 بشو و سواره شو که پروردگارت ترا نزد خود طلبیده و یک چار پایی همراه خود آورده بود که از
 بنده کوچک از حمار بزرگتر بود و راه یک قدم او مستقیم نظر او بوده و آن دو بازو از جواهر
 داشت و آتش براق بود من بر آن سوار شده رفتم تا بعقبه رسیدم و آنجا شخصی را ایستاده
 دیدم و موهای سر آن تا دستهایش دراز شده بود چون مرا دید گفت السلام علیک یا
 اَوَّلُ السَّلامِ علیک یا اَخِرُ السَّلامِ علیک یا حاشیةُ جبرائیل یا گفت
 جواب سلامش من بر جواب گفتم و علیک السلام و الحمد لله و برکات چون در میان عقبه رسیدم
 آنجا شخصی دیگر را ایستاده دیدم که موهای سرش سپید و مجعد بود آنهم چون مرا دید مثل شخص قبل
 بر من سلام کرد من هم حسب ایما جبرائیل جواب سلامش را دادم پس او با من گفت سه مرتبه که
 رعایت علی باید کنی چاو مقرب درگاه پروردگار است چون داخل بیت المقدس شدم
 در آنجا شخصی بسیار خوشه و سپید رنگ و خوش قامت بنظرم رسید آنهم بر من بهمان
 عنوان سلام کرد و من بامر جبرائیل جواب سلامش را دادم باز آنهم سه مرتبه گفت یا محمد
 رعایت حرمت وصی خود علی ایکن که او مقرب پروردگار و بر حوض کوثر امین و صاحب شفاعت
 بهشت است پس من از براق پائین آمدم و جبرائیل دست مرا گرفته به مسجد بیت المقدس
 داخل نمود آن مسجد کسائی مملو بود که من آنها را نشناخته بودم جبرائیل مرا پیش صفیای سیر
 ناگاه از بالای سر خود آواز می شنیدم که ایستاده شو پس جبرائیل مرا مقدم نمود
 و من بآن همه را نماز خواندم بعد ازان در آنجا نزد بانی از مردار و بی طرف آسمان اَوَّلُ

نهاده شد و جبریل دستم را گرفته بالا رفت چون نزدیک آسمان اول رسیدم دیدم تمام
 آسمان از پاسبانان و شهاب مملو است الخ این خبر بسیار طول است و شخص اول
 را جبریل موسی گفته و شخص ثانی را عیسی و ثالث را آدم و در این خبر است که جبریل
 در آسمانها را زد و ملکه پر سیدند همراه تو کیت جبریل سم مبارک عرض کرد ملکه پر سیدند
 که آیا مبعوث شده جبریل گفت بل آنوقت دروا کردند و مرحبا گفتند و در آسمان
 اول تا آسمان ثانی نزد بان یا قوت گذشتند که مرصع از ذر جبریل بود و در آسمان
 دوم هم بعد همان گفتگو دروا شد و ملکه مرحبا گفتند و در آنجا نزد بان نور گذاشته شد
 و همچنین تا آسمان هفتم و در آنجا صدای عظیم شنیدن آنحضرت پر سیدن از ان
 و جواب جبریل که او از درخت طوبی است باشتیاق حضرت همان آوازی کند و
 عرض درشت آنحضرت و تسکین دادن جبریل گفتن که بیکت تو اینجا رسیدم و نه هرگز نرسیدم
 ملکه انوار عظمت و جلال پرایم را می سوزانیدند و آن وقت او از خدا رسیدن و جواب
 آنحضرت بابتیک رب العزیز لبتیک هم درین خبر است سوال حق تعالی از آنحضرت که وقت
 اراده آمدن اینجا کدام کس را خلیفه و جانشین خود کرده و عرض کردن آنحضرت که کسی را که تو او را از ما تیر
 نیسانی یعنی علی که برادر این نعم و یادرم و در تیرم و صندوق علم من و موفی وعده های
 منست و فرمودن حق تعالی که بعزت و جلال خود وجود و بزرگواری و قدرت خود که بر
 مخلوقات دارم قسم بخورم که اقرار بوحانیت خود و اعتراف و تصدیق بنبوت تو قبول
 ندارم مگر با اعتقاد و ولایت و امامت او یا محمد تو میخواهی که او را در ملکوت آسمانها مشاهده
 کنی حضرت عرض کرد و بارالها در اینجا چه طور آن را خواهم دید او آن آمد سرا اما کن چون نظر

کردم علی را با ملئکه مقربین در ملا اعلیٰ مشاهده کردم و از دیدن او بسیار مسرور گشتم
و گفتم بار الهام حال چشم مار و شن گردید و درین خبر ذکر کوثر است و دیدن آنحضرت که چند
مردمان را در جهنم میزدند که آنها دشمنان علی بودند و درین خبر است که حضرت رسول
بعد واپسی زمین بحضرت امیر بشاشت داد که تمام انبیاء در باب شما بموضعیت کرده اند و
ملا اعلیٰ تصویر و مثال شما دیده ام و تمام شنگان ملا اعلیٰ مشتاق زیارت شما هستند
و تمام برگزیدگان عالم بالا از خدا میگویند که اجازت دیدن شما بآنها داده بشود و تو آنوقت
شفاعت در قیامت خواهی کرد که تمام امت بایکسار که جهنم ایستاده خوانند شد میل
پنجاه و ششم آنچه از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده اند که روزی در
مسجد کوفه شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و از تفسیر آیه **وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا**
قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا سَوَال نمود فرمود چون حقتعالی پیغمبر خدا را از مسجد الحرام به مسجد
اقصیٰ برد و از مسجد اقصیٰ در نیجاسیت المعمور مراد است که بالا آسمان میباشد -
جبرئیل آنحضرت را در بیت المعمور برد و بکنار یک چشمه آب برده گفت یا محمد وضو
بسا و باز جبرئیل اذان و اقامت گفت و آنحضرت را مقدم نموده گفت نماز بخوان
و عروها را بمن تلاوت کن که پس پشت تو ملئکه و انبیاء نماز خواهند خواند که تعداد آنها بجز
خداست تعالیٰ که نمیداند در صف اول تمام پیغمبران بودند مثل حضرت آدم و نوح
و هود و ابراهیم و موسی و عیسی و غیرهم پس آنحضرت مقدم ایستاد و تمامی انبیاء اقتدا
بآنحضرت کردند و در آن وقت حضرت صادق علیه السلام آنحضرت را فرمود که یا محمد از تمام
انبیاء که آنها را پیش تو فرستاده ام سئوال کن که آیا شما با ما و الله خداست بیکدیگر میگویید

مبلغ گوید که در خبر دیگر چشمه صفا
مذکور است باین خبر تفاوت منافقانه
بیت چنانچه چشمه نفع نموده آنجا
مذکور شده است

پس در آنوقت روئے خود را بطرف آنها کرده پرسید که شما با چه چیز شهادت میدید
گفتند ما همیشه شهادت میدیم که خدا واحد و یکتا است و احدی با او شریک نیست
و گواهی میدیم باینکه تو رسول خدا هستی و علی وصی تو و امیر المؤمنین است و گواهی
میدیم که تو بهترین انبیا و علی بهترین اوصیا است و خدا از همه مایان در باب تو و علی
عهد و پیمان گرفته **دلیل پنجاه و هفتم** آنچه بنده معتبر از حضرت موسی ابن جعفر
مروست که حضرت رسول فرمود که در شب معراج جبرئیل مرا نزد درختی برد که نظارش
در بزرگی و تازگی ندیده بودم بر هر شاخ و برگ و میوه آن درخت یکت و شته نمول
بود و یک نور خدایان درخت احاطه کرده بود جبرئیل گفت همین سدره المنته است
و پیش از تو هر قدر که پیغمبران گذشته اند کسی ازین مکان تجاوز نکرده و لیکن در شیت
او تعالی مقرر شده که ترا بالا ترا اینجا بر و تا که از آیات درگ خود بنمایند پس او تعالی
مطمئن و ثابت قدم باش تا بر آئے تو که است بآئے الهی کامل شوند و بقرب حق تعالی
فائز بشوی بعد ازین من بالا تر رفتم تا اینکه زیر عرش الهی رسیدم و در آنجا یک پرده بنبر
من آویخته شد که توصیف نور و ضیاء و حسن و بهائے آن ممکن نیست من بآن پرده آویختم
و آن پرده بالا کشیده شد تا اینکه من غلو تخانه قدس را پرده دار شدم و در حرم عزت بقوت
شهبه رفعت پرواز نمودم و تا بجائے رسیدم که آواز فرشتگان بآن مکان میسر
و در آنوقت از خودی خود در گذشتم از پنج و درین خبر ذکر مراتب و مقامات حضرت امیر المؤمنین
و ذکر قتل آنحضرت و قتل امامین مظلومین حسن و حسین و حکم مزدج صدیقیه کبری با ابی لیس
و گفتگو ملک در درجات و جنات تفسیر آن باینکه در سر ما و غور کردن و پائے

خود برائے نماز جماعت ہمراہ حضرت وائمه ذریت آنحضرت رفتن و بعد یک نماز انتظار
 نماز دیگر کردن اظہار اسلام اطعام طعام نمودن نکور است **دلیل پنجاہ و ششم** آنچه پسند معتبر
 از ابن عباس مرویت کہ حضرت رسول فرمود کہ چون مرا با آسمانها بردند من از هیچ
 آسمانی نگذشتم مگر اینکه فرشتگان از من اینحال علی ابن ابیطالب پرسیدند و از من
 گفتند یا محمد چون زمین تشریف بری علی را و شیعیان او را از ما سلام رسان
 و این جسم طولانی است و زمین خبر ذکر طے کردن آنحضرت بهفتاد و حجب را و تاکید
 در باب علی و خلافت و وصایت ایشان و وعده شفاعت برائے دوستان آنحضرت
 و عقد سیدہ با علی و پیدا کردن امامین جنین علیهما السلام از بطن آن مکرم و محبت حق تعالی بآنحضرت
 و قسم او تعالیٰ بہ بلند کردن علم شیعیان بطرف قائمہ عرش خود و ادخال ایشان جنت
 و غیرہ مذکور شدہ است **دلیل پنجاہ و نہم** حدیثی است کہ پسند معتبر مجلسی آنرا از
 حضرت رسول خدا روایت فرمودہ کہ آنحضرت فرمودند کہ چون مرا بالا آسمان بردند
 من در آنجا قصری از مروارید دیدم و در دانه آن قصر از طلائے درخشانہ بودند پس حق تعالیٰ
 بر ما وحی فرمود کہ این قصر علیست **دلیل شصت و ششم** آنچه عیاشی روایت کریم کہ در
 ابطح حضرت رسول بود کہ در شبے ناگاہ جبرئیل براق از آسمان آورد و بر آن نزل
 عافہ نزلستہ بودند چون براق را نزدیک آوردند و حضرت رسول خواست کہ سوار
 شود براق نگذاشت کہ سوار شوند پس جبرئیل چنان طمانچہ بر براق زدند کہ از جسم آن
 عرق ریختن گرفت و گفت ساکن شو کہ این حضرت محمد است ریح و درین خبر تشریف
 بری آنحضرت با آسمانها و فرار فرشتگان و تکبیر گفتن جبرئیل بر آسمان اول و دوم مرتبہ

همچنین بر سر آسمان از فضول اذان یک فصل گفتن و هم اذان بر آسمان بنفتم و بعد
 اذان امامت آنحضرت ملکه و پیغمبران را بردن حیرت اذان آنحضرت را تا بمقام و عرض کرد
 که بالا تشریف ببری و بردن حق تعالی آنحضرت لبر جا که منظور او بود و ذکر ولایت و خلافت
 امیر المومنین و دلیل شخصیت و یکم انچه علی ابن ابراهیم بسند معتبر نقل کرده
 که حضرت رسول فرمودند که چون من در بهشت رسیدم در آنجا درخت طوبی را دیدم
 که اصل آن در خانه علی ابن ابیطالب بود و در بهشت استیج مکانی نبود که شانه
 ازان درخت در آن نرسیده باشد لکن و درین خبر فکرمیوه آن درخت است
 و اینکه چاربه ازان خارج شده یک از آب خالص یک از شیر یک از شراب یک از
 شهد و دلیل شخصیت و دوم ابن بابویه رح بسند معتبر روایت کرده که حضرت
 رسول فرمودند که چون بالائے آسمان رفتم عرق من ریخت و ازان گلاب مخلوق شد
 و درین خبر مذکور است که ازان کل مخلوق شده و در دریا ریخته شد پس ماهی و دُموس
 هر یک خواستند که بگیرند پس فرشته آمد و تصفیه نمود که نصف از ماهی و نصف از دُموس
 باشد و دُموس یک حیوانی است که سرش عریض و ذنب آن باریک میباشد
 و در آب گل پیدا میشود و از همین سبب انچه گرداگرد گل برگ سبز میباشد نصف آن
 مشابیه ماهی و نصف مشابیه دُموس میباشد و دلیل شخصیت و سید و مخرجه
 که ابن شهاب آشوب روایت کرده که در شبی که حضرت رسول بموارج تشریف برده
 بودند حضرت ابوطالب آنحضرت را بمقام آنحضرت ندید و بسیار تفحص نمود و بعد ازان
 بنی هاشم را جمع فرمود و گفت شما با هم جمع باشید اگر تا صبح آنحضرت پیدا نشد پس من

تلاوا کشیده هر که از دشمنانش خواهم یافت بقتل خواهم رسانید و ابوطالب در همین تردد
و فکر بود تا آنکه آنحضرت بخانه ام هانی خواهر امیر المومنین از آسمان فرود آمد ابوطالب
آنحضرت را دید بسیار خوشحال گردید و دست آنحضرت گرفته بآرد و بنی هاشم در مسجد
آورد و تیغ از نیام کشیده گفت از بنی هاشم که تیغهای خود کشید بعد از آن بکفار قریش
خطاب فرمود که اگر اشب محمد را ندیدی بیکه را از شما بازنده نگذاشته چه چون اخبار معراج
کا نهایی و ن از عدد و شماری باشند بدگرش و جمع آنها نیز دایم و برای نصف خیر و
ناقص بصیرت کفایت میکند آنچه ذکر نموده ام که این همه اخبار مخصوص عسکری و انجمن بر معراج
جسمانی در حالت بیداری آنحضرت میباشد و این اخبار یک قطره از بحر ذخار و دانه از
خروار میباشد که از طریق خاصه ذکر نموده شد همچنین علاوه از کتب محال است جماعت در اکثر
کتب ایشان احادیث بسیار و روایات و اخبار بسیار در خصوص این مطلب کوراست و در خصوص
صحاح ایشان نیز از اخبار بسیار که کفایت در اثبات طلب کنند چنانچه از بخاری و ترمذی و مسند
و غیره بعضی اخبار را ذکر نمایم تا سبب زیاد اعتقاد مومنین و موجب قلع و قمع شیخ شهاب متافقین گردد
و دلیل اول از بخاری که او از حضرت ابو ذر روایت نموده حَدَّثَنَا الْحُجَّاجُ بْنُ
بَكْبَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْكَوْثَرُ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
قَالَ كَانَ أَبُو ذَرٍّ مَحْدِثًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ فَرَجَعَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا مَلَكَةٌ فَتَزَلَّ جِدْرِيْلُ وَبَعْدَ كَلَامٍ قَالَ فَخَرَجَ
بَنِي إِلَى السَّمَاءِ النَّحْيِ يَحْيَى حَضْرَتِ أَبُو ذَرٍّ كَفَتْ كَهْزَتِ رَسُولِ فَرُودَنَدَ كَهْزَتِ مَنْ دَرَمَكْ
در خانه خود بودم که سقف خانه شکافته شد و جبرئیل نازل گردید و بعد از غسل قلب بآب

که درین خبر مذکور است میباشد
مراد از کلام در شرف صدور است
فصل

از مزم و غیره فرموده که مرا با آسمان دنیا برد و درین خبر ذکر گفتن جبرئیل بخازن سماء که در یکشا
 و پرسیدن آن آیا همراه تو کیست و جواب دادن جبرئیل که بے حضرت نیست
 و پرسیدن آن که آیا مبعوث شده است و گفتن جبرئیل بے و در کشودن آن و بالا رفتن
 آنحضرت و ملاقات با آدم و در زمین و بسیار آنحضرت دیدن اظهارش و نظر کردنش گاهی به سمت
 راست و خندان شدن و گاهی به سمت چپ گریان شدن و رفتن به سمت آسمان و
 ملاقات با نبیاء دیگر و بالا رفتن آنحضرت تا آواز قلم ملائکه شنیدن و وجوب پنجاه نماز
 و استفسار موسی از آن تحفیف خواستن آنحضرت با اشاره موسی و تا به پنج رسیدن مذکور
 است نیز قول حق تعالی **هِيَ خَمْرٌ مَّوْحِي خَمْسُونَ وَكَأَيُّدَالٍ لِّقَوْلٍ لِّدَائِي**
 و غیره مذکور است پس آیا میتوان شد که این همه خواب باشد و لیل و نهار ایضا
فِي الْبُخَارِيِّ حَدَّثَنَا هُدُبَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا هُمَامٌ عَنْ قَتَادَةَ وَقَالَ
لِي خَلِيفَةُ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَّاعٍ حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهَشَامٌ حَدَّثَنَا قَتَادَةُ
حَدَّثَنَا اسْلَمُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ قَالَ قَالَ لِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّاحِرَةِ وَالْيَقْطَانِ فَذَكَرَ رَجُلَانِ
رَجُلَيْنِ فَأَتَيْتُ بِطَلَسْتِ مِنْ قَهْقَرٍ لِحِ اِنْ رَوَيْتُ اِذَا مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ
 که آنحضرت میفرمود که من نزدیک خانه کعبه بودم در حالتی که در بین خواب بیداری بودم که
 شخصی را در میان دو شخص دیگر که در پس او بودند با یک طشت از طلا و درین خبر نیز ذکر
 شوق بطن و شستن قلب غیر مذکور است و درین خبر ذکر باقی و اینکه او دایم است که کوچک
 از قاتر و بلندتر از حماد و رنگ آن سپید است و رفتن آنحضرت با جبرئیل تا آسمان دنیا

و پسیدن فرشتگان از بهشت و جواب جبرئیل و وا شدن در و بالا رفتن و ملاقات با آدم
و همچنین تشریف بردن آنحضرت با آسمان دوم و جواب سوال مثل سما اول و ملاقات
بعیث و یحییٰ ابنا الخانه و همچنین بسما سیوم سوال جواب ملک جبرئیل مثل سما اول و ملاقات به یوسف
و در سما چهارم ملاقات با ادریس و در آسمان پنجم ملاقات به هارون و در آسمان ششم
ملاقات به موسی و بکار موسی و گفتن ایشان که زیاده از امت این جوان نسبت
باتر من داخل جنت خواهند شد و در آسمان هفتم ملاقات بحضرت ابراهیم و مرتفع شدن
بیت المعمور برای آنحضرت و سوال نمودن آنحضرت از ان و جواب جبرئیل که این
بیت المعمور است و هفتاد هزار فرشته هر روز در آن نماز میکنند و چون خارج میشوند
دیگر در آن عود نمیکنند و بلند شدن سدره المنته برای آنحضرت و نطق آن مثل
قلال هجره بودند و برگ آن مثل گوشه های فیل بودند و آن چار تا نه جاری بودند
و دو تا ظاهر و دو تا باطن و سوال آنحضرت از جبرئیل و گفتن جبرئیل که هر دو نه ظاهر
پس فرات و نیل است و باطن پس آن در جنت می باشد و ذکر و حجب پنجاه نماز
و تحقیق شدن آن سبب سفارش موسی و عرض کردن آنحضرت از او تعالی و تحقیق
ده ده مرتبه تا اینکه پنج تا باقی ماندند و باز شفاعت موسی و طلب تخفیف و تسلیم گفتن
آنحضرت و ندای خدا تعالی باینکه من یک شخصه زاید حساب خواهم کرد و غیره می باشد
و لیل سیوم ایضا فی البخاری قال حدثنا هذیه بن خالد قال
حدثنا همام بن یحییٰ حدثنا قتاده عن أنس بن مالك عن مالك
ابن صعصعة أن النبی صلی الله علیه و آله حدثهم عن ليلة أُسرى

بِهِ بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحَجْرِ مُضْجِعًا إِذَا تَأَنَّى اتَّفَقَ
 قَالَ وَهَمَّتْ يَقُولُ الْحِمْزُ وَدَرِينِ خَيْرٌ هَمَّ الْكَسْبُ بْنُ صَعْبَةَ اسْتَكْمَلُ كَيْدُ كِهْ هَضْرَت
 رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسُودُ كِهْ مِنْ دَرِ حَطِيمٍ بُوْدَمِ يَا اَيْنَكِهْ فَرَسُودُ كِهْ دَرِ مَقَامِ حَجَرٍ بِهْ پِلَوِ خَوَابِدِهْ
 بُوْدَمِ كِهْ شَخْصِهْ اَمْدُ وَذَكَرْ شَقِ صَدْرُ شُشْتَنِ اَنِ هَمِ دَرِينِ خَيْرِ اسْتَكْمَلُ وَذَكَرْ بَرَقِ وَكَيْفِيَّتِ
 اَنِ مِثْلِ خَيْرِ سَابِقِ اسْتَكْمَلُ زِيَادَتِ اَيْنَكِهْ يَكِ يَقْدَمِ بَرَقِ شَرَهَاءِ نَظَرِ اَنِ بُوْدُ وَتَشْرِيفِ
 بَرِي اَنْخَضَرْتِ بَاسْمَانِهَاءِ بِهْ اِي جَبْرِئِيلِ وَسُؤَالِ وَجَوَابِ بَا مَلِكِكِهْ وَجَبْرِئِيلِ وَكَشَادَنِ
 دَرِ بَاوِ مَلَقَاتِ اَنْخَضَرْتِ بَا اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبَكَارِ مَوْسَى مِثْلِ خَيْرِ سَابِقِ وَزِيَادَتِ شَدَنِ
 هَيْتِ الْمَحْمُورِ وَحَدْرَةِ الْمُنْتَقَى وَبُوْدَنِ چَارَتَانِهْ جَارِي اَزِ اَهْلِ اَنِ دُوْتَا بَا طَنِ وَدُوْتَا
 ظَاهِرِي وَسُؤَالِ اَنْخَضَرْتِ اَوَانِهَاءِ جَبْرِئِيلِ وَجَوَابِ جَبْرِئِيلِ مِثْلِ نَجْمِ دَرِ خَيْرِ سَابِقِ نَذَكُورِ
 اسْتَكْمَلُ وَآوَرْدَنِ سَهْمِ تَاظُرِ اَزِ خَمْرِ لَبَنِ عَمَلِ وَكَرْفَتَنِ اَنْخَضَرْتِ كَانِسِهْ شِيرِ وَكَفْتَنِ
 جَبْرِئِيلِ اَيْنِ فُطْرَتِ اسْتَكْمَلُ كِهْ تَوْبَرَانِ وَاسْتَكْمَلُ تَوْبِيْدِ اَشْدِهْ اَمْدُ وَجَوَابِ نَجْمِ نَمَازِ وَتَحْقِيفِ
 اَنِ بِهْ اَشَارَةِ مَوْسَى وَتَابِهْ نَجْمِ رَسِيْدَنِ دَرِ خَضَارِ اَنْخَضَرْتِ وَنَدَاءِ مَنَادِي بَا اَيْنَكِهْ فَرِيضَتِ خُودِ
 رَا اَمَضْنَا كَرْدَمِ وَازْبَنْدِ گَانِ خُودِ وَتَحْقِيفِ مَوْدَمِ وَلَيْلِ چِهَارَمِ اِيضًا فِي الْبُخَارِ مُحَمَّدُ تَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا عَنْ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ قُتَادَةَ وَقَالَ فِي خَلِيفَةٍ
 حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي رَجَعٍ حَدَّثَنَا سَعِيدٌ عَنْ قُتَادَةَ عَنْ أَبِي لَعَالِيَةَ
 حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ
 وَدَرِينِ خَيْرِ ذَكَرْ مَلَقَاتِ اَنْخَضَرْتِ دَرِ شَبَابِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَطَلَبِ اَيْنَكِهْ اَمْدُ وَطَلَبِ اَنِ بِهْ رُوْدِ
 بَرِ گَوَارِ نَذَكُورِ اسْتَكْمَلُ وَذَكَرْ مَلَا خُطْبَةِ اَنْخَضَرْتِ خَزِينَةِ دَارِ جَنَنِمِ وَدَجَالِ دَرِ جُمْلَةِ آيَاتِ مَرْسِيَةِ

آنحضرت مذکور است و نیز لکن هم مذکور است که آنحضرت فرمودند که شک نکن در اینکه
 من دیدم آن را و در آخر این خبر از ابو بکر و انس مذکور است که حضرت فرمودند که ملکه
 از وصال مدینه را حراست و حفاظت می نمایند و لیل بن نجیم ایضا فی البحار یقال
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا يُونُسُ عَنْ الزُّهْرِيِّ حَدَّثَنَا
 أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا يُونُسُ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ قَالَ
 النَّبِيُّ بْنُ مَالٍ كَانَ أَبُو جَحْظَةَ رَجُلًا ثَنَانًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ فَرَجَّ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَذَلَّ جَبْرَيْلُ فَفَرَجَ صَدْرِي لَيْلَ لَيْلٍ
 هم از ابو ذر رضی الله تعالی عنه است که حضرت رسول خدا فرمودند که سقفت خانه من
 در مکه شکافته شد و جبرئیل نازل گردید و قصه شق صدر و غسل قلب غیره مذکور است
 و بدون جبرئیل آنحضرت را با سمانها و ملاقات با انبیاء علیهم السلام و یمنی آنحضرت
 تا اینکه آواز قلبها شکستند و ذکر و جوب پنجاه نماز و تخفیف در آن و بامر و اشاره
 موسی است عار تخفیف و تخفیف شدن پاره پاره ازان تا به پنج رسیدن و در عدم تخفیف
 پنج فرمودن حق تعالی هِیْ خَمْسُونَ لَا يَبْدُلُ لِقَوْلِي لَدَائِي
 و بعد تخفیف خواستن موسی از پنج فرمودن آنحضرت که دیگر مرا شرم می آید و رفتن آنحضرت
 بسدره منتها و پوشیدن او آن را و فرمودن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 که من آن را نمیدانم و داخل آنحضرت بجنبت و اینکه در جنبت قبه هائے مرفارید و زمین
 آن از مشاک بود مذکور است و لیل ششم ایضا فی البحار یقال حَدَّثَنَا
 عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ شُرَيْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

إِنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ لَيْلَتَا أُسْرِي بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ
 مَسْجِدٍ لَكُ عَتَبَاتٌ جَاءَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحِيَ إِلَيْهِ هُوَ نَارِيحُ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ فَقَالَ أَوَّلُهُمْ هُوَ الْخَمِيزُ رَوَيْتُ عَنْ شُرَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ
 أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَوَيْتُ فِي كُنْدٍ مِنْ دَرْشِ سِرِّهِ أَنَّ مَسْجِدَ كَعْبَةَ وَرُخْدَمَتِ الْأَنْخَضَرِ سِتَّةَ نَفَرٍ
 آمَدُوا قَبْلَ نَزُولِ وَحْيِ بَرَاءِ الْخَضِرِ فِي حَالِهَا أَنْجَنَابُ وَرُخْوَابُ بُوْدِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِسِمْسَكٍ
 أَوَّلَ إِيشَانِ كَيْسَتْ أَنْكَلُ تَأْخِرُ خَيْرُ كَقَصْدِ مَعْرَاجِ بِيَانِ نَمُودِ هِ اسْتِ كَمِ بَعْدَ اَزِ بِنِ مَرْتَبَةِ
 ثَمَانِيَةِ دَرْشِ دِيكَرِ اَزْ اَهْلِ اَمِشِ اَلْخَضِرِ آمَدُوا دَرْ اَنُجْمَةِ دِيْدِ قَلْبِ مَبَارَكِ اَلْخَضِرِ وَجْهَتُهُمْ
 مَبَارَكِ خَوَابِيْدِهِ بُوْدِ وَ دَرْ حَالِ تِيَكَمِ حَشَمِ مَبَارَكِ خَوَابِ نَمُودِ بُوْدِ وَ قَلْبِ قَدَسِ بِيْدِ اَرِ بُوْدِ
 دَرِ بِنِ خَيْرِ عَمِ دَلِ غَسَلِ قَلْبِ مَبَارَكِ شَقِ لُطْفِ بِنِ وَ عُرُوجِ اَلْخَضِرِ بِاَجْبَرِ بِيْلِ اَبَا سَمَانِ اَمِ قَتَحِ
 اَبَا اَسْمَاءِ وَ مَلَا قَاتِ اَنْبِيَاءِ وَ غِيْرِهِ نَذُورِ اسْتِ وَ وَجُوبِ نِجَاهِ نَمَازِ وَ اَشَارَةِ مُوسَى اَبَا اَسْتِ عَزَا
 تَحْقِيفِ بَرِيَادَتِي اَيْنَكَمِ دَرِ بِنِ خَيْرِ اسْتِ كَمِ اَلْخَضِرِ دَرِ بِنِ وَقْتِ نَظَرِ جَبْرِ بِيْلِ نَمُودِ نَذُورِ اَزْ
 جَبْرِ بِيْلِ مَشُورِهِ فَرَمُودِ وَ اَشَارَةِ وَاْدَنِ جَبْرِ بِيْلِ اَهْمِ اَبَانِ كَمِ مَخْصُوصِ بَايِنِ خَيْرِ اسْتِ وَ تَحْقِيفِ
 شَدَنِ اَنِ اَبْدَعَا اَلْخَضِرِ دَرِ بِنِ مَرْتَبَةِ وَ تَا اَيْنَكَمِ بِنِجِ بَا قِي مَانِدِ لَيْلِ مَفْتَمِ اَيْضًا
 فِي الْجُنَّارِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيْمُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ اَبِي سُوَيْبٍ
 حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ الزَّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
 قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِي رَأَيْتُ مُوسَى اَلْخَمِيزُ رَوَيْتُ عَنْ شُرَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ
 كَمِ اَلْخَضِرِ فَرَمُودِ نَذُورِ اَزْ دَرْشِ مَعْرَاجِ بِيْدِ مُوسَى مَلَا قَاتِ نَمُودِ وَ حَلِيَةِ اَلْخَضِرِ وَ مَلَا قَاتِ
 عِيْسَى وَ حَلِيَةِ اَلْخَضِرِ وَ غِيْرِهِ نَذُورِ اسْتِ وَ اَيْضًا فَيَحْدِثُ اَلْخَضِرُ اَبْنُ تَشَارِ حَدَّثَنَا

عَنْ سَمْعَةَ عَنْ قُتَادَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ
 این روایت از ابن عباس است که در ذیل آن ذکر فرمودن حضرت رسول است
 در قصه شب معراج ملاحظه حضرت آدم و حضرت عیسی و مالک خازن جهنم و دجال مذکور
 است و دلیل هشتم ایضاً فی البخاری حدَّثَنَا هَدُّ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا
 هُمَامُ بْنُ مِخْجَةَ عَنْ قُتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ ابْنِ صَعَصَعَةَ
 أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ ثُمَّ صَعِدَ حَتَّى آتَى السَّمَاءَ
 الثَّانِيَةَ الخ این روایت هم از مالک ابن صعصعه است که درین ذکر تشریف بری آنحضرت
 به معراج و صعود و آنجناب با سمانها تا اینکه با سمان ثانی رسید و استفتاح در آن آسمان
 و پرسیدن ملائکه و غیره و ملاقات بحضرت عیسی و یحیی علیهما السلام مذکور است و ایضاً
 فِي حَدِّ ثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا هِشَامُ عَنْ مُعْمَرٍ وَ حَدَّثَنَا
 حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا مُعْمَرُ بْنُ الزُّهْرِيِّ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ
 الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لِنَبِيِّ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ لَقِيتُ مُوسَى
 درین خبر نیز ذکر فرمودن آنحضرت از ملاقات حضرت موسی و عیسی و ابراهیم مذکور است
 و ایضاً فِي حَدِّ ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ
 أَحْمَدُ ابْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَزَابٍ شَهَابٌ
 قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ أُنِيَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ بِأَيْلِيَا فَقَدْ جِئْتُ
 مِنْ خَمْرٍ وَلَكِنْ الخ این روایت از ابن شهاب است و آن از ابن مسدد و او از
 ابوسعید خدری روایت می کند که در شب معراج که آنحضرت به بیت المقدس تشریف برده

بودند و قدح پیش آنحضرت آورند یکی از شراب و یکی از شیر و آنحضرت کانه
 شیر را گرفت الخ و لیل هم و فیما یضاح حدثنا احمد بن صالح قال
 حدثنا ابن وهب قال أخبرني يونس عن ابن شهاب قال قال أبو سلمة
 سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت النبي يقول لما كذبني قريش
 مت في الحج فجاء الله لي بيت المقدس فصافقت خديجهم عن آيات
 أنا أنظر اليه ابن خبر جابر بن عبد الله است كه ميگويد كه آنحضرت فرمودند كه چون
 قريش تكذيب من نمودند پس من در مقام حجر ايتادم و او تعالى بيت المقدس را
 با ظاهر فرمود پس شروع كردم به اخبار و سان علامات او در حاليكه من بطرف او
 نگاه ميكردم و ليل هم و فیما یضاح حدثنا يحيى ابن بكير قال حدثنا
 الليث عن عقيل عن ابن شهاب ثني أبو سلمة ابن عبد الرحمن سمعت
 جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله يقول الخ اين خبر هم از مبار است
 بطريق ديگر و مثل سابق خود است بضمون واحد نكود وفيه ايضاً قال عبد الله
 أخبرنا عبد الله قال أخبرنا يونس عن الزهري قال قال ابن مالا كان
 أبو ذر يحدث أن رسول الله قال فوج سقفة وأنا ملة فنزل جبريل
 ففجج صدرك ثم غسلك بماء زمزم الخ و درين خبر حضرت فرمودند كه بعد از غسل
 صدر و ملو كردنش از حمت و ايمان دست مارا گرفته و تابه آسمان اول برد يعني آسمان
 دنيا پس ملخازن گفت در آسمان و اكرن و ليل يا زود هم و فیما یضاح حدثنا
 اسمعيل حدثني أخى عن سليمان عن شريك بن عبد الله بن أبي نمر قال

سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُنَا عَنْ كَيْلَةَ أُسْرَى بِالنَّبِيِّ الْخَمِينِ رَوَيْتُ
 از شریک ابن عبد الله ابن ابی نمر است و مضمونش که محل استدلال منکر است مثل
 خبر سابق مروی از همین شریک است یعنی قول راوی که لفظ فیما یرای قلبه و التبی
 ناً عیناً و کاینام قلبه کذا لک لانیاء علیه السلام تنام عیناً و کذا
 تنام قلوبهم موافق منکر است و لکن عنقریب خواهد بود که درین و آنچه در سابق برین است
 انشاء الله تعالی و در صحیح مسلم نیز اخبار مثبتة مطلوب و احادیث داله برین مطلب کور
 است چنانچه در صحیح مسلم است و دلیل و از دهم از مسلم حدیث ثانی بیان
 ابن فروخ قال حدیثنا حماد بن سلمة قال حدیثنا ثابت البنانی عن أنس
 ابن مالک از رسول الله قال و تیت بالبراق و هو دابة ابیض الخ و در این خبر
 صعود آنحضرت بر آسمانها و ملاقات با انبیاء و ذکر و عجب پنجاه نماز و سفارش حضرت موسی
 در باب تخفیف خواستن بعنوان مذکور در اخبار سابقه و باقی ماندن پنج نماز و غیره مذکور
 است و دلیل سیزدهم و فیما یضاح حدیثنا هارون ابن سعید لابی
 قال حدیثنا ابن وهب قال أخبرني سليمان وهو ابن بلال قال حدثني
 شريك ابن عبد الله ان ابي نمر قال سمعت انس ابن مالک یحدثنا
 عن کيلة أسیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسجداً لکعب بن لکبة
 جاءه ثلثه نفر قبل ان یوحى الیه هو ناری فی مسجداً حراماً و ساقی الحدیث
 یقصه نحو حدیث ثابت البنانی و قدّم فیما شیناً و آخر و راحه و نقص و
 خبر هم از شریک است و مسلم در صحیح خود بعد ذکر این خبر میفرماید که شریک مذکور در روایت

خود تقدیم و تاخیر نموده است و زیادتى و کمى کرده است و لیل چهاردهم و فی الصبح
 حَدَّثَنَا حُرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى الْجَمْعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ أَخْبَرَنِي
 يُونُسُ بْنُ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ أَبُو ذَرٍّ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ فُتِحَ سَقْفُ بَيْتِي لِي وَدُرِينَ خَيْرٌ ذَكَرْتُ غَسَلَ قَلْبَ مَبَارَكٍ زَاكٍ مَزْمٍ وَشَقَّ طَبَقَ بَنِي غَيْرِهِ
 وَصَعُودَ آنَحْضَرَتْ بِأَسْمَانِهَا وَمَلَقَاتِ بَأَنْبِيَاءٍ وَتَلَسَّكَ وَفَرَضَ شَدَنَ بِرَأْسَتَانِ حَضَرَتْ
 بَعْدَ سَعَى وَشَفَاعَتِ حَضَرَتْ مُوسَى نَازِجِيكَانَهُ يَوْمِيهِ وَسِيرَ فَرَمُودَنَ جَنَّتِ ذَكَرَ فَرَمُودَهُ بِ
 وَلَيْلٍ پانزدهم و فيه أَيْضًا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ لَعَلَهُ
 قَالَ عَنْ مَالِكِ ابْنِ صَعَصَعَةَ جُلَّ مِنْ قَوْمٍ قَالَ قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِنَّا عِنْدَ
 الْبَيْتِ بَيْنَ النَّارِ وَالْيَقْظَانِ إِذْ سَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ لِي وَدُرِينَ خَيْرٌ نَزَرَ بَعْدَ ذَكَرِ
 شَقَّ وَغَسَلَ بِأَبِ مَزْمٍ وَغَيْرِهِ ذَكَرَ سَوَارِي بَرَقَ وَكَيْفِيَّتِ آنَ وَفَتَنَ آنَحْضَرَتْ وَصَعُودَ
 بِرَأْسَانِهَا وَمَلَقَاتِ بَأَنْبِيَاءٍ وَتَلَسَّكَ فَرَضَ نَازِجِيكَانَهُ مَذْكُورًا سَتَ وَحَاضِرَ كَرَدَنَ دَوَظَرَفَ
 سَيَكِي بِرَأْشِهِ وَدِيكَرَ أَزْشَرَابَ وَنُوشَ فَرَمُودَنَ حَضَرَتْ لَيْسَ رَاوِ مَظَاهِرَ تَمَارَ چَارَكَانَهُ
 دَوَظَاهِرِي وَدَوَظَاهِرِي وَتَاوِيلَ جَبْرِيلَ بِأَيْنِكَ بِرَدَوْنَهُ بِأَيْمٍ بَاطِنِي وَجَنَّتِ وَبِهِرَ دَوَظَاهِرِي
 بِسَ نِيلَ وَفَرَاتِ مِيْبَاشَنَ وَبَلَنَدَ شَدَنَ وَنَزْدِيكَاشْتَنَ وَوَيْدَنَ آنَحْضَرَتْ بَيْتِ الْمَعْمُودِ
 رَاوِ كَفْتَنَ جَبْرِيلَ كَهَفْتَادَنَهَرَ فَرَشْتَهَ هِرُوزِ وَخَلَّ يَشُونَدَ وَچُونِ سِيرُونِ مَ آيَنَدَ
 أَزْوَازِ كَلَبِ دَرَّآنَ دَخَلَ نَخَاهَنَدَ شَدَنَ مَذْكُورًا سَتَ وَلَيْلٍ شانزدهم و فی الصبح
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي

قُتَادَةُ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَذَا كَرْتُخُوكُمْ وَاین خبر از مالک بن صعصعه است که
 در این خبر ذکر معراج است و دلیل هر قدر هم و ایضا فی حدیثنا محمد بن
 المثنی و ابن بشار قال ابن المثنی حدیثنا محمد بن جعفر قال حدیثنا
 شعبه عن قتادة قال سمعت أبا العالیة یقول حدیثی بن عیسی بن
 یعنی ابن عباس قال ذکر رسول الله صلى الله عليه وسلم این خبر از ابن عباس
 است و درین خبر ملاقات آنحضرت به آدم و عیسی و ذکر مالک جهنم و دجال مذکور است
 در شب معراج و دلیل هر قدر هم و فی حدیثنا عبد الله بن حمید قال
 حدیثنا یونس بن محمد قال شیبان ابن عبد الرحمن عن قتادة عن
 ابی العالیة قال حدیثنا ابن عیسی بن عیسی بن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم مررت ليلة الإسیر فی علی بن موسی بن عمران الخ
 این خبر هم از ابن عباس است و درین خبر نیز ملاقات آنحضرت در شب معراج آنحضرت
 موسی و حضرت عیسی با حلیه آن بزرگوار با فرق سیر از سابق ازین و روایت
 خزینه و از جهنم و دجال با تأکید عدم موت و رتقا و غیره مذکور است و دلیل نوزدهم
 و فی حدیثنا محمد بن یونس قال حدیثنا اللیث عن ابی الزبیر
 عن جابر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عرض علي أن نبيا الخ
 درین خبر مذکور است احوال حلیه بعض انبیاء چنانچه درین خبر عروده ابن سعد و ابن النحاس
 بعینه فرمودند و نفس مبارک خود را شب النحاس بآرامش فرموده اند و درین روایت

است که آنحضرت فرموده اند رأیت جبرئیل فاذا اقرب من رأیت به شبهها
 و حیات و فی روایت ابن زحر و حیات ابن خلیفها یعنی میفرمایند که من دیدم
 جبرئیل را پس او از آنچه من دیدم مشابه وحیه است و در روایت ابن زحر و حیات ابن خلیفه مذکور است
 دلیل است و فیما یضاحی حاکم بن رافع و عبد الله بن حمید و تقاربانی
 اللفظ قال ابن رافع حدثنا و قال عبد الله حدثنا عبد الله بن زراق قال حدثنا
 معمر بن الزهري قال أخبرني سعيد بن المسيب عن أبي هريرة قال قال
 النبي صلى الله عليه وسلم رأيت موسى الخ و درین خبر نیز ملاقات آنحضرت با انبیا
 و شب معراج مذکور است و بیان علیه حضرات انبیا و غیره مذکور است و فیما یضاحی
 حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة قال حدثنا أبو أسامة قال حدثنا مالك
 بن مغول و حدثنا ابن فضال و زهير بن حمر و جميعا عن عبد الله بن زبير
 و الفاظهم متقاربة قال ابن فضال حدثنا مالك بن مغول عن الزبير عن
 ابن عبد الله عن طلحة بن مصرف عن عروة عن عبد الله بن مسعود قال لما أوحى رسول الله
 صلى الله عليه واله انتحى إلى سدة المنة و هي في السماء السادسة الخ
 و درین خبر ذکر شده است بر وی آنحضرت تا بسدة المنة و در تفسیر اخبرني غسان السدة ما
 كغشاة قال فراش من خهپ پر واه باء طلحة مذکور است و اینکه آنحضرت را
 عطا کرده شد نماز باء غمره و خواتیم سورة بقره و حضرت گناها ن بزرگان کسا و از امت
 آنحضرت که شرک بجای آورده باشد دلیل است و کیم و فیما یضاحی حدثنا قتيبة
 ابن سعيد قال حدثنا ليث عن عقیل عن الزهري عن أبي سلمة عن عبد الرحمن

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا كُنْتُ
 قُرَيْشٌ قُمْتُ فِي الْحَجِّ الْوَدَّيْنِ خَيْرُ مَا يَنْدِيهِ رَسُولٌ مِنْ قُرَيْشٍ مَرَّ بِبَابِ سِ
 بَيْتِ الْمُقَدَّسِ تَكْدِيبُ نَمُودَنَاسٍ مِنْ دَرِّ مَقَامِ حَجْرٍ ابْنِ تَادَةَ شَدَّ مِنْهُ سِمْسِمٌ أَوْ تَعَالَى الْبَيْتُ لِمَقْدَرِ
 بَابِ رَأْسِ مَا ظَاهَرَ فَرَسُهُ وَدَسَّ مِنْ بَابِ نَگَاهِ مِکَرْدَمِ وَبِهِ قُرَيْشٌ عِلَامَاتُ وَنَشَانِهَا أَنْ رَأَى
 بَيَانَ مِکَرْدَمِ وَبِئْسَ لَيْلٌ لَيْسَتْ وَوَمِنْ وَفِيهِ أَيْضًا حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ
 حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ هُوَّالٍ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 ابْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحَجِّ وَقُرَيْشٌ نِسَاءً لِبَنِي الْوَدَّيْنِ
 بَخِيرٌ وَرَقْتُ سَالَتْ قُرَيْشٌ أَرَبِيتُ الْمُقَدَّسَ أَخْضَرَتْ مِغْفَرًا يَنْدِيهِ أَوْ تَعَالَى الْبَيْتُ رَأَيْتُ نَظَرَ
 مَا فَرَسُهُ وَدَسَّ مِنْ أَنْزَامِ دِیَمِ عِلَامَاتُ وَنَشَانِهَا أَوْ رَأَيْتُ مِکَرْدَمَ وَذَكَرَ مَوْجُودَ بُوْدُنِ
 خُودَ أَخْضَرَتْ وَرَجَاعَتِ أَنْبِيَاءُ بَيَانَ حَلِيَّةِهَا وَغَيْرَ فَرَسُهُ وَوَمِنْ لَيْلٍ لَيْسَتْ وَوَمِنْ
 وَكَافِي لَتَرْمِذِي حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرَّزَوِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو قَتَيْبَةَ
 عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ جُنَادَةَ عَنْ ابْنِ بَرِيْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَيْتَ الْمُقَدَّسَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ وَدَسَّ مِنْ بَابِ نَگَاهِ مِکَرْدَمِ
 بَيْتِ الْمُقَدَّسِ مِغْفَرًا يَنْدِيهِ لَيْلٌ لَيْسَتْ وَوَمِنْ وَفِيهِ أَيْضًا حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ
 ابْنِ مَنْصُورٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا مُعَمَّرٌ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ
 أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَ بِالْبُرَاقِ كَيْلَةً أَسْرَى بِهِ فُلُجًا مُسْتَرْجَأًا فَاسْتَصْعَبَ عَلَيْهِ
 فَقَالَ لِحَبِيبِ بْنِ الْحُجَّاجِ تَفْعَلْ هَذَا فَمَارَكَبُوكُمْ أَحَدًا كَرَّمَ عَلَى اللَّهِ مِنْهُ قَالَ

وَابْنُ حُزَيْمَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي مَحْسِنٌ صَلَواتُهُ الْخ
وَدَرین خبر موجب پنجاه نماز و تخفیف شدن آن بامر و اشاره موسی چنانچه سابقا در انبار
مذکور شده مذکور است و دلیل سی ام و فیه لایضا اخبارنا عمرو و ابن هشام قال
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ
حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ تَبَيَّنَتْ
بَيْنَ آيَةِ الْخَمْرِ وَدَرِينِ خَبْرٌ أَوْرَدَنِي بَرَقَ بَرَأْسُ آنحضرت و اینکه او را به بلند تر از حمار
و کوچک تر از بغل و منتواک مد نظر او یک قدم او است بهمراهی جبرئیل و سواره
شدن آنحضرت بر آن و رفتن به بیت المقدس و در زمین طیبه بامر جبرئیل فرود آمدن آنحضرت
و نماز کردن و بخشنیدن در طور سینه و در بیت لحم مولد عیسی نماز کردن آنحضرت و در بیت المقدس
اماست جمیع انبیاء فرمودن و باز صعود و با سمانها و ملاقات با انبیاء از آدم و عیسی و یحیی
و یوسف و هارون و ادریس و موسی و ابراهیم علیهم السلام و صعود و بقیع سموات
و ملاحظه سوره المنتهی و فرض پنجاه نماز و تخفیف شدن آن بامر و اشاره موسی به تخفیف خود
آنحضرت از خداوند تعالی و کمی ده تا اینکه به پنج رسید و رفتن آنحضرت باین بار بار
تخفیف بجهت معرفت اینکه طایفه قطعی حکم شده است و بکسر تخفیف نخواهد شد دلیل
سی و یکم و فیه لایضا اخبارنا احمد بن سلیمان حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ حَدَّثَنَا
مَالِكُ بْنُ مَعْمُورٍ عَنْ الزُّبَيْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ مَصْرُوفٍ عَنْ مُرَّةَ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا أَسْرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِ الْيَهُودِ بِالْوَالِدِ السُّدْرَةِ الْخَمْرِ وَدَرِينِ خَبْرٌ
مدرج آنحضرت با سمانها و رسیدن آنجناب بسوره المنتهی و تفسیر از لغزش السدرة لفرش

وهمب وعطاشدن با حضرت مسیح علیه السلام که نماز پنجگانه یکے خواهم سوره بقره یکے مغفرت
 گناہان کبیره آن کسانے که مشرک بخدا نباشند از امت آنحضرت مذکور است و لیل
 سی و دوم وفیہ ایضاً أخبرنا سلیمان ابن داؤد عن ابن وهب قال
 أخبرنی عمر و ابن الحارث أن عبد ربیع بن سعید أخبرنا أن البناک
 حدث عن أنس ابن مالک أن الصلوات کأفرضت بمکة وإن ملکین أتیا
 رسول الله الخ اگرچه این خبر دلالت صریح بر مخرج ندارد و غیر از حضور می رود
 فرشته بخد مت آنحضرت غسل قلب مبارک و جوب نماز در مکہ دیگر مطلوب باشد
 و لکن چون بعض علماء السنن خبر مذکور را متعلق بمخرج فهمیدند انهم ذکر آن
 نمودم و لیل سی و سیوم آنچه این مایه ذکر نموده از وجوب پنجاه نماز و تخفیف
 لکن تابه پنج بکفتگو موسی در تخفیف خواندن باین سند قال حدثنا حرملة
 ابن عیسیٰ الحدادی أخبرنا عبد الله بن وهب أخبرنی یونس ابن
 یزید عن ابن شهاب عن أنس ابن مالک قال قال رسول الله بیان
 آنچه درین اوراق بعض اخبار و احادیث از جمله احادیث معراج بطریق خاصه و عام نقل
 نموده شد بمنزله لیکقطره از بحار و یک دانہ از خروار بطور نمونه و نمونه ذکر شده و در نہ کتاب
 از شیعہ و سنی نیست که در آن ذکر اذان نباشد پس بر مصنف خیر و ناقد بصیر غنی و
 مستتر نمیتواند شد که اخبار مذکوره دلالت صریح بر بودن معراج آنحضرت بحکم مبارک
 در حالت بیداری دارند چه کدانی خبرین اخبار مشعرو متضمن لفظ یا قرینه نیست که این
 ذکر منام و خواب است و چون قاعده مقررہ و ضابطه معینہ از جمله معلومات و متیقنات است

بیان از مولف

که ذکر واقعه بیداری را کسے مقید بقید اینکه این واقعه بیداریست نمی کند این را قول باینکه
 این اخبار و احادیث مشتمل بر ذکر بیداری نمی باشد از خیال و وهم بیشتر نمی باشد
 بلکه نتیجی عاقله که با خبر از خیال و مبالغه کلام بوده باشد معانی و تکلم باین حرف نخواهد کرد و
 آنچه معاصر مذکور که شریک بعضی اشخاص قائلین معراج منامی گشته میگویند یک در بعضی
 اخبار مذکور و اهل سنت در معراج خود اینها دلالت میری بر بودن معراج خوابی میباشد
 چنانچه در حدیث شریک است که میگوید در آخر حدیث فاستیقظ و هو فی
 المسجد الحرام یعنی بعد از رقصه معراج میگوید که آنحضرت بیدار شد در حالیکه
 در مسجد الحرام اشراف داشت پس این روایت صریح است در اینکه قصه مذکوره
 در خواب واقع شده و جوالب و اینک اول حدیث شریک را خود مسلم تسلیم نموده
 خود شریک گوید که قدم فیها شیتاً و آخر زاد و نقص صحیح مسلم جلد اول صفحه
 ۹۳ دوم اینکه درین خبر میگوید که جاکه ثلاثه نفر قبل ان یوحی الیه یعنی سه
 فرشته پیش آنحضرت آمدند قبل از اینکه آنحضرت مبعوث شده باشند و وحی نازل
 شده بود و این بین اهل بیت است چه با اتفاق علماء و اجماع ایشان ثابت است
 که معراج بعد از بعثت است که احادیث و غیر واحد و نزول و حضور ملک قبل
 وحی و قبل بعثت معلوم نیست چنانچه حافظ عبدالحق در کتاب خود جمع بین این معجزات میگوید
 که این حدیث باین لفظ از روایت شریک ابن ابی نمر از انس است که در آن نیابت
 نبوه نموده و در آن الفاظ غیر معروفه آورده و تحقیق که روایت کرده اند حدیث اسرار است
 از حفاظ متقین و آئینه شریعتین مثل ابن شهاب ثابت بنانی و قتاده از همان نسبی

در اقصی حدیث
 شریک

این زیادات و الفاظ النقل نکرده اند و ذکر آن ننموده اند آنچه شریک فکر کرده است و
 شریک نزد ابی ریح حافظ نیست و نیز در عینی شرح بخاری آورده قال لنووی حواء
 فی روایت شریک او هام انکرها العلماء من جملتها ان قال خالف قبل از حی
 الیه هو غلط لم یوافق علیه ایضاً العلماء جمعو علی ان فرض الصلوة
 کان لیلة الا اسراً فکیف یكون قبل الوحی وانکرها الخطابی و ابن حزم
 و عبد الحق و القاضی عیاض و النووی و قد بصرح هو کلام المذکور
 بان شریک تفرد بذلک لانه انتهی ما اردنا نقله یعنی نووی که از اکابر علماء
 اهل سنت است میگوید که روایت شریک چند ادغام و اغلاط دارد که علماء انکار از آن ننموده اند
 و جمله آن غلطیه های که این است که او میگوید که این واقعہ قبل از نزول وحی شد و این
 غلط است که موافقت او نکرده و نیز اجمال ننموده اند علماء بر اینکه وجوب نماز در شب
 معراج گردیده پس قبل وحی بچه طور ممکن است و انکار نمود در روایت شریک اخطابی و ابن
 محرم و حافظ عبد الحق و قاضی عیاض و نووی و کذا لک آنچه در خبر مالک بن صعصعه است
 از فقرہ بیان الثامہ و الیقظان که در حالت خواب بیداری جبرئیل آمد الخ پس این
 فقرہ ہم دلالت بر بودن قصہ معراج در خواب نمی کند چه در اول وقت وقوع این
 واقعہ آنحضرت بآس خوابیدن دراز نه شده بودند و بپاش استراحت تکیه زده بودند و
 مثل آنچه در اول قصد خوابیدن چشم را آدم بند می کند و قسمی از پینک و غنودگی می آید
 و کم کم غالب میشود و خواب میگرد و آنحضرت در آن وقت بقصد خواب چشم مبارک بند کرده
 باشند نه اینکه در خواب بودند چون آدم باهوش و حواس در حالت غنودگی کلام کسی یا

آواز کسی یا صدای سنان یا پای کسی گوش می کند لابد از غنودگی بدر می آید و بیدار
 باحواس میگردند و اینکه در چنین حالت غافل بشود و خواب نماید و این امر معلوم است پس این فقره
 دلالت صریحی دارد بر اینکه آنحضرت در اول وقت در حالت خواب بیداری بودند و لکن
 بعد نزول ملک که بپوش پارت شدند و در حالت بیداری با جسم مبارک به بیت المقدس و
 آسمانها تشریف بردند و آنچه دیدند چشم ظاهر دیدند و در خواب و دعوه به اینکه معراج و
 اسرار یک خواب بود که آن را رسول الله دیده بود و محض باطل و بے اصل است چنانچه
 دانستی و از احادیث حضرات معصومین صلوات الله علیهم جمیع اوضح و مبهرین گردید و هم از احادیث
 مرویه ائمتنا و جماعت که از صحاح ایشان نقل نموده شد بودن اسرار و معراج آنحضرت
 بجسم مبارک در بیداری و اوضح و لایح شد و از نصوص قرآنی هم ثابت گردید پس بدانکه
 دعوه مذکور بچند دلیل ثابت است دلیل اول آیه کریمه **سُبْحَانَ الَّذِي اَرْسَلَ**
الْفَلَاقَ لفظ عبد است چنانچه مشرحا بیان کرده شد دلیل دوم تصدیق آیه مذکوره
 از لفظ سبحان که در محل تعجب میگویند و آن در صورت قول جسمانی بودن معراج صحیح
 میشود و نه در منافی بودن آن و آنهم مشرحا مذکور شد دلیل سوم آیات سوره و آنچه که دلالت
 و اوضح بر مطلوب دارند و آنهم گذشت دلیل چهارم اخبار و احادیث مرویه بطریق شیوه متواتره
 متظافره متکاثره که بعد قوا از معنوی رسیده اند و مفید قطع میباشد باینکه معراج جسمانی در
 حالت بیداری واقع شده و دلیل پنجم اخبار و احادیث مرویه از صحاح ائمتنا و جماعت
 و آنهم مذکور شد دلیل ششم پس آن دلیل عقلی است زیرا که قطعاً معلوم است
 که آنحضرت بعد از ذکر قضیه معراج و شنیدن حال اسرار قریش در تکیه سب آنحضرت اصرار

نمودند و آنجناب در صدد دفع آنها شدند و چون بیت المقدس را بعضی از او نهاد دیده
 بودند و ایشان را موقع و محل تکذیب آنحضرت بدست رسید پس آنها استفسار از علامات
 و قناییل و ستونهای ست المقدس و بازارهای شام و غیره نمودند و آنحضرت تمامی
 کیفیت و علامت و نشانیها را مع ملاقات قافله ابوسفیان و آشامیدن آب و نختین باقی
 آن و گم شدن شترشان و آمدن قافله وقت طلوع آفتاب و غیره و بیان فرمود
 و اگر این خواب بود حضرت میفرمودند که چرا با من اینقدر منازعت می کنید این یک خواب
 است که من دیده ام و قریش نیز ابدار پی منازعت و در صدد انکار می شدند چه
 در خواب چنین افعات دیدن بلکه عجیب از آن نزدیک انسانی نامکن نیست پس هیچ غل
 منازعت نبوده مثلاً اگر کسی خود را در خواب ببیند که من پادشاه تمام هندوستان شدم
 ابداً گاهی که متعرض حال او نخواهد شد یا اینکه کسی را در خواب ببیند که آن را قتل
 نموده یا بحریم او زنا کرده یا همه مال او را دزدی و غصب نموده و یا بکس خبر رسد که فلان
 شخص نسبت تو چنین در خواب کرده است ممکن نیست که آنکس با او منازعت نماید و
 این بدیهی است در غایت که از بدیهیات اولیه میباشند پس انکار از آن که بلی چون
 آنحضرت دعوه رسالت کرده بودند انچه می گفتند خواه آن خواب بوده باشد یا واقع
 بیداری قریش به آنحضرت راه عداوت می پیوندند و منازعت می نمودند محض باطل و غلط
 است لکن چون واقعه مذکوره واقع بیداری بود قریش را محل منازعت حاصل گردید و مناز
 نمودند پس انچه فاضل معاصر در رد این دلیل گفته که دلیل پنجم مبتنی بر ضعیف است
 بجهت اینکه منازعت قریش با حضرت رسول باین سبب بود که آنحضرت دعوه رسالت

و نبوت کرده بودند و چونکه واقعات معراج بهر عنوانیکه بوده باشند از شعب رسالت بودند
 و ازین جهت لازم گردید که قریش آنحضرت را تکذیب نمایند قریش خواب را نیز از شعب
 نبوت خیال میکردند و هر خوابیکه مخالف مزاج او شان میشد از شنیدن آن خواب
 مضطرب و بدلهای ایشان راه می داد و تاراضی از ایشان ظاهر میشد چنانچه برین دعوی
 خواب عاتکه بنت عبد المطلب دلیل است وَ كَانَتْ عَاتِكَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
 قَدْ رَأَتْ قَبْلَ قُدُومِ مَضْمِعِ مَكِّيٍّ ثَلَاثَ لَيَالٍ رُويَا أَفْرَعْتُهَا فَقَصَّتْهَا
 عَلَى أَخِيهِ الْعَبَّاسِ وَ اسْتَكْتَمَتْهُ خَبَرَهَا قَالَتْ سَرَأَيْتُ رَاكِبًا عَلَى بَعِيرٍ لَهُ
 وَاقِعًا بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ صَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَنْ افْعُرُوا يَا آلَ غَدُلٍ لِمَصَارِعِهِمْ
 فِي ثَلَاثٍ قَالَتْ فَارَى لِفَارِسٍ قَدْ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَمَثَلَ
 بَعِيرَهُ عَلَى الْكَعْبَةِ ثُمَّ صَرَخَ مِثْلَهَا ثُمَّ مَثَلَ بَعِيرَهُ عَلَى رِيسِ أَبِي قُبَيْسٍ
 فَصَرَخَ مِثْلَهَا ثُمَّ أَخَذَ صَخْرَةً عَظِيمَةً وَ ارْتَمَاهَا فَلَمَّا كَانَتْ بِأَسْفَلِ الْوَادِي
 أَرَفَضَتْ فَمَا بَقِيَ بَيْتٌ مِنْ مَكَّةَ إِلَّا دَخَلَ فَلَقَهُ مِنْهَا فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ فَلَقَهُ
 الْوَلِيدُ ابْنُ عَثِمَةَ ابْنِ رَبِيعَةَ وَ كَانَ صَدِيقُهُ فَذَكَرَ هَذَا وَ اسْتَكْتَمَتْهُ
 ذَلِكَ فَذَكَرَهَا الْوَلِيدُ لِأَخِيهِ عَثِمَةَ فَقَضَى الْخَبْرَ فَلَقَهُ أَبُو جَهْلٍ لِعَبَّاسٍ
 فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْفَضْلِ قَبْلَ لَيْلِنَا قَالَ فَلَمَّا فَرَعْتُ عَنْ طَوَافِي لَبَيْتِ اتَيْتُ إِلَيْهِ
 فَقَالَ مَتَى حَدَّثْتَ فِيكُمْ هَذِهِ اللَّيْلُ فَرَدَّ كَرُّوْا عَاتِكَةَ ثُمَّ قَالَ مَا
 رَضَيْتُمْ أَنْ تُنْبِئَ بِحَالِكُمْ حَتَّى تُنْبِئَ نِسَاءَكُمْ وَ رَجُمَهُ عَاتِكَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
 پیش از آمدن ضمضم بکدام روز خوابی بهر لوناک دید که بسیار ترسید و بارادر خود عباس

ذکر آن خواب نمود و امر به اخفات آن و پوشیدگی آن کرد و دید عاتکه که یکشنبه سوار در
 وادی بطح ایستاده است و باز از بلند صیحه کرده و گفت اے مکاران بمقتل زور
 بردید در سه روز میگوید عاتکه دیدم مردم نزد او جمع شدند بعد از آن آن سوار در سجده
 داخل شد و شتر خود را پیشرو و کعبه ایستاده گذاشت باز با از بلند مثل سخن مبالغه گفت
 باز شتر خور را بر کوه ابو قیس ایستاده نمود و مثل سابق با از بلند گفت بعد از آن یک سنگ
 بزرگ گرفته پائین انداخت چون قریب به تحت رسید ریزه ریزه شد پس بهیچ خانه در مکه
 باقی نماند مگر اینکه پاره از آن بان خانه رسید پس از عباس و ولید بن عتبیه این بیخه که در میان
 این هر دو صداقت بود ملاقات شد و خواب عاتکه با و بیان نمود و از درخواست پوشیدگی
 کرد پس ولید بیدار خود عتبیه بیان کرد و رفته رفته خبر شایع گردید پس ابو جهل روزی
 حضرت عباس را دید و گفت اے عباس پیش ما بیای چون عباس از مطوعات فلان غش
 رفت نزد ابو جهل آنوقت ابو جهل گفت اے گروه بنی هاشم شما را رضی به نبوت مردان خود
 نشدید تا اینکه زنهای شما دعوه به نبوت نمایند و خواب عاتکه را ذکر کرد اصل این است
 که آنحضرت امور کثیره آنچه متعلق معارج خواب دیده بودند بقریش بیان فرموده باشند
 و بحال آن امور رفتن به بیت المقدس هم بیان فرموده باشند چون قریش غیر از بیت المقدس
 دیگر حالتی را نمی دانستند ازین جهت بر اے امتحان احوال بیت المقدس از آنحضرت
 پرسیدند و چونکه خوابهای انبیاء صحیح و راست می باشد آنچه در خواب آنحضرت از حال
 بیت المقدس دیده بود بیان فرمود و همین را راویان فحله اندلی بیت المقدس
 فرموده الی نظر الی تعبیر نمودند پس ازین مختصر است که قریش با آنحضرت نمودند

روایت مولف در مقام

رفتن آنحضرت ببيت المقدس بحبده در حالت بیداری ثابت نمی شود اقول البته
تجربه و مشاهدۀ معلوم است که کسی بر بیان خواب منازعت نمی نماید و گفتگو در راستی
خوابها اندر یکم بلکه صدق خواب انبیا از مسلمات مومنین است و لکن کفار چون آن
حضرت را بعد دعوت به رسالت از جمله کذابين لغو ذبا و سید السند پس ایشان کے
گمان میتوانستند میکنند به راستی خواب آنحضرت تا سبب منازعت و مشاجرت و خصامت
مے گشتی و چون آنحضرت را معاذ الله با و با هم باطله و ادیان کاسد و خود کاذب دانستند
پس چرا اینقدر بر محض دعوه یک خواب خود را زحمت مے افکنند و در صد و ابطل
این خواب میشوند و آنچه از خواب عاتکه مثال پیش آورده اند مفید ماست نه مفید ایشان
زیرا که چون خواب بود که اسم از کفار متعرض نشد و هیچ قیل و قال و منازعت و
خصامت در آن واقع نگردد و ابل و ابل از غایت جهالت بطور تمسخر با حضرت عباس
گفت آنچه گفت این منازعت نبود و نیز خوابها مے دیگر که جمله آن خوابها خواب آنحضرت
در باب فتح مکه و صلح حدیبیه است که آنحضرت بیان فرمودند و هیچ کس از کفار و غیره
سناقت و منازعت با آنحضرت نکرد و همچنین بر خوابها مے دیگر آنحضرت حکایت یار و آنچه
در باب منازعت نکردند و نشده پس واضح شد که البته سبب منازعت واقع بیداریست
نه دیدن خواب و از رجوع بوجدان این قضیه با و مے تامل معلوم میشود و آنچه تهمت
و افتراء و غلط فہمی نسبت به رواة اکابر از شیعه و ثنی فرموده است از راه چهل است که
معاذ الله چنین رواة جلیل القدر صاحبان صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ کہ معتمد
علیہم نزد جمیع اہل سنت و غیره میباشد چنین افتراء بہ بنده و فقرہ فجلی اللہ علی البیت را

شروع و ادا و انکسار
و ابطال آن

قول سید احمد خان صاحب

بآنحضرت دروغ بسته باشند نعوذ بالله من خذلان و چون از قرآن و اخبار و احادیث
و اتفاق مسلمین و شهرت قضیه معراج جسمانی بجمالت بیداری ثابت شد حالا
در صد و ابطال دعا و منکرین عنان قلم بازی گردانم پس بدانکه از تمام علماء و محدثین
از صحابه و غیرهم از متقدمین و متاخرین قول جسمانی بودن معراج کار کس منسوب
نموده اند و همچنین فاضل معاصر است اول معاویه دوم حسن بصری سیوم حذیفه
بن یکان چهارم حضرت عائشه پنجم فاضل معاصر سید احمد خان صاحب بهادر چنانچه
در تفسیر خود در صفحه ۹۵ میفرماید احقر مختصر عبارات ایشان را بفارسی نقل نمائیم
شک نیست که گروه قلیل علماء و محدثین قائل بنامی بودن معراج گردیده اند و لکن
ادله ایشان در بسیاری قوت و متانت می باشند که هر که فکر در آن خواهد کرد یقین خواهد
یافت که تمامی واقعات معراج آنحضرت در خواب دیده بود و اوله بر این قول این است
اول دلالت ملخص یعنی قول خدا سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا قَرِينَةً
بِغَيْرِ قَبِيلٍ بر خواب است که وقت خواب جمیع آدمیان است و اگر خواب نبود پس قید لفظ لیل
بیفایده و عبث بود و اما مثله این مطلب که در میان خواب لازم نیست که اول بگویند
که این واقع خواب است بیان خواهیم کرد چه آن واقعات خود دلیل بودن خواب باشند
که در آن بیان مینمایند دلیل دوم آیه وَمَا جَعَلْنَاهُ الرُّؤْيَا لَكُمْ إِلَّا فِتْنَةً
الَّتِي أَنْتُمْ فِيهَا تُخْتَلَفُونَ که ترا نمائیم مگر آزمائش برای آدمیان و این خواب
معراج است سیوم حدیث مالک ابن صعصعه که در بخاری و مسلم است یعنی قوله بیها
أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ يَوْمَ النَّاسِ وَالْيَقْظَانِ وَ رَحِيتُ نَسِ ابْنِ مَالِكٍ فِيمَا بَرِي

قلبه تنام عینہ ولا ینام قلبہ و در آخر همین حدیث است فَاَسْتَيْقَظَ وَهُوَ فِي
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَنَبُودُنِ اَیْنِکَ آنحضرت در حالت معراج در خواب بودند یا در بیداری
 در حدیث دیگر در صحاح چهارم مذکور است معاویه و حسن و حذیفه و حضرت عائشه همین بود
 که معراج خواب است اقول خود معترف هستند که از تمام گروه علماء و محدثین و فقهاء و مجتهدین
 و غیره غیر از چار کس قول بمنای بودن معراج ندارند پس چون حصر قائلین معراج منای
 در چار تار مذکورین معلوم شد واضح و یقین گرددید که باقی سوائے این چار تا که هستند
 قائل بمعراج جسمانی در حالت لفظی می باشند و ایشان از مات والوف متجاوز هستند
 پس گروه کثیر متحققین و عارفین و مفسرین و محدثین و فقهاء و تکلمین و اصحاب تابعین و
 تبع تابعین خصوصاً معتزلیین و طائریین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 قائل بمعراج جسمانی در حالت بیداری هستند و انشاء الله واضح میشود حالت این چار
 تاثیر و آنچه دلیل اول از قرآن مجید پیش فرموده اند و دلیل را به لفظ لیلا مدلل فرموده اند
 کاشف کمال مهارت ایشان ببلغت عرب و محاوره ایشان می باشد چه فائده لفظ لیلا
 خواب بودن نزد ابجد خوان صرف و نحو نیز نمی تواند شد و هر که فی الجمله از ادبیت و فهم
 و اقفیت داشت می باشد نخواهد فهمید که لیلا مفید خواب است زیرا که لفظ لیلا آنچه فائده میدهد
 آن معنا در خود لفظ اسرار پیدا است چه معنای اسرار سیر کنانیدن در شب است و بیداری
 پس اسرار حقیقت در بیداری باشد نه در خواب چه در خواب در حقیقت سیر کردن سیر
 کنانیدن نیست چنانچه بر ذممه پوشیده نیست مثلاً اگر کسی بگوید که من در شب بمیی
 یا کلکته یا حجاز یا عراق سیر کرده ام نخواهند فهمید و متبادر نخواهد شد که در خواب این مقامات

و باطل از متحققین
 و مستبرکات

باطل دلیل اول متکین

را دیده است بلکه تباد در بیداری خواب بد شد و این تباد را طلاق نیست تا از علامت حقیقت
 نبوده باشد بلکه وضعی است همچنین صحت سلب که علامت مجاز است خواب چنانچه گوی است صحت
 فی المنام بکر بلا یعنی در خواب سیر کربلا اگر هم پس در خواب صحت سلب معلوم است
 و عدم صحت سلب از بیداری مثلاً در همین مثال بدون تصریح به نام و بدون قرینه پس
 در صورت بودن قصد امر خواب نصب قرینه یا تصریح بر آن لازم بود زیرا که تدلیس
 و اغتراب نسبت با و تعالی محال است و کلام فصیح و بلیغ مدلس نمی باشد لابد اگر این امر
 خواب بود لازم بود که لفظی یا قرینه برین مطلب مذکور یا موجودی بود و چون دانستی که لفظ
 مفید خواب و قرینه بر خواب بودن نمی باشد بلکه آن مفید بعضی بحث تنگی می باشد و کما عرفت
 الاشارة الیه پس قول معاصر باطل گردید چنانچه در مقام دیگر گفته می فرماید فَاَسْرِ
 بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ یعنی اهل خود را سیر به و بسیر و قطعه از شب پس آیا در اینجا
 خواهند فرمود که لیل مفید خواب است یا در جائی دیگر می فرماید فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا
 یعنی بنده گان مرا در شب بسیر پس آیا در اینجا هم مفید خواب خواهند دانست یا نه هرگز لیل مفید
 خواب نیست و آنچه معاصر مذکور در تصریح دلیل اقل خود میگوید و ما مختصراً آن را نقل کرده
 رد آن نیز خواهیم کرد و انشاء الله تعالی فانظر قوله تصریح و دلیل اقل باید دانست که در قرآن مجید
 و دیگر احادیث که در آن ذکر خواب باشد لازم نیست که در اول آن این هم بیان نموده باشد
 که این خواب است زیرا که قرینه و سیاق کلام و نیز خود انکلام دلیل این امر می باشد که آن بیان
 خواب بود مثلاً حضرت یوسف وقت بیان خواب خود بیدار خود بدون اینکه بفرماید که خواب
 دیده ام چنان گفت يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُوبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ أَتِيهُنَّ

صحت سلب

نمایند

لهذا جلدین لکن قرینہ براین امر دلالت مے نمود کہ این خواب است الخ اقول بے تسلیم
 داریم کہ لازم نیست کہ در وقت بیان خواب تصریح بلفظ ہم نہماند و لکن در حالی کہ قرینہ نشا
 اقامتہ قرینہ یا تصریح بلفظ لازم است ورنہ در صورت عدم آن لزوم غرض تبیح و مخالف فصاحت خواب
 و چون ظاہر عبارت قرآن مجید در بیان قول حضرت یوسف یا اَبْتَاحُ لَمْ تَنْبِتْ مِنْ اَبْنِیَّاتِی
 بیان نیست لهذا مقتعائے در جواب آنحضرت بزبانی حضرت یعقوب فرمود کہ لا تقصص
 رُؤْیَاکَ عَلَی الْخَوَلَاءِ اِنَّ خواب بہ برادران خود مگو تا معلوم شود کہ انچه یوسف از رویت
 سجدہ گوید و غیرہ گفتہ است کسے آن را در بیداری نفہمد بلکہ معلوم نماید کہ این بیان
 خواب است کہ حضرت یوسف دیدہ است و در قرآن مجید تیج کلام در بیان خواب است
 کہ قرینہ و ضحۃ یا تصریح بر آن فرمودہ باشد چنانچہ ہمین خواب یوسف کہ شنید ہی دیگر بیان
 خوابہائے دو محبوب و دیگر کہ ہمراہ حضرت یوسف بجنس رفتہ بودند کہ مقتعائے در قرآن
 نقل فرمودہ قَالَ اَحَدُ لَہُمَا اِنِّیْ اَرَا نِیْ اَعَصِیْ خَمْرًا وَاَقَالَ الْاٰخَرُ اِنِّیْ اَرَا نِیْ اَحْمِلُ
 فَوْقَ رَاسِیْ خُبْرًا تَاکُلُ لَطَیْمٌ مِنْہُ یَکُمِے گفت من دیدم کہ عصر شراب مے نمایم
 و دیگرے گفت کہ من دیدم کہ بر سر خود نان پاز نمودہ ام و طیور از آن میخورند تا اینجا تیج قرینہ
 یا تصریح بر بودن این بیان بیان خواب نیست و لکن چون در حقیقت خواب بودہ پس
 در آخر این حق تعالی میفرماید بَنَتْنَا بَتًّا وَاَوَّلَہُ یعنی اے یوسف مرا از تاویل و تعبیر آن
 آگاہ فرمائی پس معلوم شد کہ آن خواب بود کہ تعبیر آن از حضرت یوسف خواستند و در
 ہمین سورہ خواب بادشاہ مصر ہم مذکور است و در آن علامہ و غیرہ بر بودن آن رویت
 خواب موجود چنانچہ میفرماید وَاَقَالَ الْمَلِکُ اِنِّیْ اَرَا سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَاکُنَّ اَکْلُھُنَّ

سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُبُلَاتٍ خُضِرٍ وَأُخْرَ يَأْسَاتٍ یعنی بادشاه گفت
که من دیدم هفت گاؤ فر به را که آزا هفت گاؤ لاغر میخورند و هفت خوشه سبز و هفت آفر
خوشه های خشک تا اینجا هیچ معلوم نمی شود که این خواب بیان می نماید پس همین
جهت میفرماید يَا أَيُّهَا الْمَلَأَافَتُونِیْ فِی رُؤِیَا حَیْ لَکُنْتُمْ لِلرُّؤِیَا تَعْبِرُونَ یعنی
اگر شما با تعبیر خواب میدانید پس تعبیر این خواب که من دیده ام بیان نمایید و هم در قرآن
از خواب حضرت ابراهیم نیز مذکور است که قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّیْ أَرَى فِی الْمَنَامِ أَنِّیْ
أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى چون حضرت ابراهیم در خواب بطور وحی که خواب انبیاء وحی
میباشد پس پس خود اسمعیل را دید که بزبح میفرماید از اسمعیل حکایت آن خواب نمود و لفظ منام
هم گفت که دیدم ترا در خواب که من ترا ذبح نمایم و کذا الک در بیان خوابهای دیگر پس
ثابت شد که البته بیان خواب لازم است که تصریح یا اقامه قرینه بر بودن آن بیان بیان
خواب نموده شود ورنه مخالف بلاغت و فصاحت خواهد شد کما لا یخفی و آنچه گفته که در بیان
خواب در احادیث لازم نیست که بگویند یا قرینه داشته باشد بر بودن آن خواب محض غلط
است و هیچ حدیثی که در بیان خواب باشد بدون تصریح یا بدون اقامه قرینه مذکور
نیست و چون در مسلم از یک راوی که عبد الله بن عمر باشد چار حدیث در بیان یک امر
مذکور یعنی آنحضرت فرمود که من طواف خانه کعبه میکنم در آن وقت حضرت مسیح و مسیح دجال را
دیدم مذکور است و در بعضی تصریح بخواب بودن نموده است پس در دیگر از راه فهم سماع
تصریح نگزیده عیب ندارد چه خواب بودن آن معلوم شده است چنانچه در یک آیه است
بَيْنَمَا أَنَا نَامُ رَأَيْتُنِیْ طَوِّفٌ بِالْكَعْبَةِ یعنی من در خواب بودم که دیدم

خود را که طوائف خانه کعبه می نمایم پس قیاس کردن معاصر مذکور بر این لفظ حدیث که
 ولایت صریحی خواب بیان فرمودن آنحضرت دارد یعنی کلمه انا نائم من می خوابیدم
 حدیث انس را که بوجه عدیه مقدوح است چنانچه دانستی بینما انما عندا لبیت
 باین التاء الموحدة والیغضآن یعنی من در حالت بین بین در خواب بیداری بودم
 قیاس باطل و کار نافع همان است که تصریح باینکه در خواب بودم و دیدم و کجا تصریح
 باینکه هنوز خوابم نروده بود بلکه در حالت بین بین بودم که یک شخص یا شخص یا جبریل
 آمد بین تفاوت ره از کجا است تا بجای آورد دیگر ازین اخبار است ارا فی لیلة فی
 المنام عندا للكعبة معاصر مذکور بعد ذکر این روایت میگوید و درین تصریح خواب
 بودن آن واقعه است که احدی را جائے کلام باقی نماند پس بایان راجع وجه شک نیست
 کرد در بودن واقعه معراج واقعه خواب است چه قدر بے باکیست وجه قدر بے انصافی
 از باب انصاف ملاحظه نمایند که درین بیان بیان یک امر در یک کتاب از یک روایت
 که آنرا بچهار عنوان بیان نموده و در دو تصریح خواب بودن آن موجود است چنانچه دانستی
 و در اخبار معراج که هر ارده هر اراد احادیث و اخبار از روایة معتد دین و طرق مخالفه متواتر
 دارد در هیچ خبری و در واحدی از این اثری از این خواب نیست نه در یک پس کجا آن
 احادیث و کجا این خبر پس چه طور به هیچ وجه بایان را ممکن باشد که شک کنیم در اینکه واقعه
 معراج واقعه خواب نیست بلکه باید یقین نمایم که این واقعه بیداریست و کلا یب فی
 و نیز معاصر مذکور میگوید که در حدیث اول و بطلب کمر مذکور است ارا فی رأیت عندا للكعبة
 رجاء یعنی من نزد کعبه یک مرد را دیدم و درین خبر هیچ لفظی نیست و نه اشاره میباشد

کہ این خواب بیان می نمایند بے ماہم تسلیم می کنم و لیکن چون در خبر دیگر که از زمین
راویست این خواب را تصریح خواب گفته نظر اعتماد سماع و درین لفظ مصرح باین
مطلب نگفته پس ازین لازم نیست کہ اگر واقعہ را کہ در واقع میان خواب باشد از وہ ہر
آدم در وہ ہر حدیث بدون اظہار خواب بودش ذکر نمایند بلکہ اگر چنان کنند علاوہ
بر ان آنچه بالا ثابت نموده ام اعتماد بر قول آنها بالمرہ ساقط خواهد شد و این از شان اہل
ایمان نیست نہ سعادۃ شادان پیغمبر آخر الزمان حضرت طہرین طاہرین از مومنان با عبادۃ اللہ
عن ذالک و آنچه در روایت دیگر مذکورہ در زمین مطلب میگوید کہ در آن لفظ لیلۃ قرینہ
بر بودن آن خواب است چنانچہ میگوید کہ در خبر دوم این است آرائی کی لک
عند الکعبۃ و درین محض لفظ لیلۃ برای فہم اینکه خواب است کافی دانستہ شد پس
ہمین در آئیہ اسر لفظ لیلۃ قرینہ کافی برای فہم اینکه خواب است باشد انتہای ملخصاً
چہ قدر از راہ سو فہم یا تجاہل است چہ بسیار فرق است درین خبر و در آن آئیہ کہ
کہ در آئیہ مذکورہ پہنچ وجہ لفظ لیلۃ بر خواب دلالت ندارد چنانچہ دہشتی و در تجاہل ابطال دلیل
دوم نہ نموده با بطلان دلیل ششم می پردازم و انشا اللہ تعالیٰ ابطال دلیل دوم
عنقریب بعد ازین خواہم نمود و فائز سابق ازین معلوم شدہ است کہ دلیل سیوم از اولہ
کس انیکہ معراج را خواب میگویند بعضی احادیث مرویہ بطریق اہلسنت و جماعت اند چنانچہ
حاضر مذکور در تفسیر خود صفحہ ۱۱۰ میگوید تصریح دلیل سیوم و من عبارت اورا محصلاً
مقتصر از ترجمہ می کنم آنچه از الفاظ حدیث مالک بن صعصعہ انا عند البیت بذی النعمان
والیقظان و در حدیث دیگر فی الحجر مضطجعاً و در حدیث انس ابن مالک

و بہت معراج جہاں

ابطال دلیل ششم

تدقیق قول احمد بن

تنام عینہ و کلام قلبہ و در آخر ہمین حدیث است فاستیقظ وهو فی
 المسجد الحرام این الفاظ صاف صاف دلالت می کنند کہ واقعہ معراج خواب است
 (و بعد چند سطر گفتہ) پس درین ہیج شک نیست کہ ازین احادیث ثابت میشود کہ
 آنحضرت در خواب بود واقعہ معراج در خواب شد و آن یک خواب بے بود کہ آنحضرت
 ملاحظہ فرمودہ بود اقول اول اینکہ حدیث مالک بن صعصعہ مروی در بخاری و مسلم چنانچہ
 گذشت کے معارضہ باخبار کثیرہ دیگر کہ بعد تو اتر رسیدہ اند و آنها این الفاظ ندارند
 رواۃ آنها مثل حضرت ابو ذر کہ در بخاری و مسلم نیز مذکور است و امثال ایشان میباشند
 میتوانند کہ بنمایند پس از محل استدلال ساقط است و بعد تنزل میگویم
 کہ در حدیث مذکور ہیج لفظ بر خواب بودن آن حضرت دلالت
 نمی کند بلکہ بر بیداری دلالت می کند زیرا کہ لفظ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ وَالْيَقْظَانِ**
 چنانچہ سابقہ انستنی مفید خواب نیست و غایۃ مکفی الباب تحمل آن ہم میباشد
 و آن کفایت در اثبات مطلوب نمی کند و چون مادۃ معمول شدہ کہ وقت ارادہ خواب
 آدم دراز میشود و کم کم بخنودگی و پیکی می آید و بعد از آن رفتہ رفتہ تدریجاً میخوابد و غافل میشود
 پس برائے دفع این شبهہ فرمودہ اند کہ من در آن وقت برائے خواب دراز شدہ بودم
 و حالاً خوابم نزورده بود و بلکہ حالتی در خواب بیداری بین بین داشتم اگر گفتگو می کرد
 یا آواز و صدای پائے کسے بگو شدم نمی خور میخوابیدم و چون آواز جبریل یا آواز کلام ملک
 دیگر شنیدم چون غافل نشدم بودم بلکہ فی الجمله غنودہ بودم ہوشیار شدم و متوجہ آنها
 کہ میگویند کہ آمدہ است و چہ کار است و چہ اور وقت شب آمدہ است ملتفت و متوجہ

آنها شد پس این فقره براه انصاف بیند که مثبت بیداری و بوشیاری آنحضرت است
یا مثبت خواب معلوم است که اگر کسی درین حالت میباشد و آواز دکلا یا امر عجیب صدای
بگوش میخورد و فوراً آدم بوشیاری میشود و غنودی رفع میشود و چون چطور گمان میبری که آنحضرت
چون صدای عجیب شنید و شخص عجیب را دید اقول در غنودی بود و شخص دیدن و
شنیدن آنرا از خوابید و دید آنچه دید در خواب و در لفظ مضطرب که شتق از اضطراب است و بیشتر
به بیداری در آنست این میباشد به هیچ وجه اشاره خواب نیست و معلوم است که اضطراب را خواب
لازم نیست و هیچ قسمی از دلالت بر خواب ندارد و کذا الکلمه بنام عینه و لاینام قلب
که نفس در قول را محسوس است نه کلمه حدیث و بیان آنحضرت چون در وقت قصد خواب
و غنودی آدم چشم ایند می نماید که خواب برود پس همان حالت را راوی ذکر می نماید
و مراد از آن محض قصد خواب می باشد نه خواب و چون کلمه مذکوره در حدیث شریک است
و کذا الکلمه فاستیغفیر که محل استدلال معاصر و امثال ایشان است پس حالت
شریک در سابق و استیغفیر تکرارش فائده ندارد که کسی او را قبول نکرده پس از کدام حدیث
ثابت شد که معراج آنحضرت یک خواب بود بلکه ثابت و یقین شد که این واقع در
بیداری با چشم مبارک آنحضرت که در قول تصریح و دلیل چهارم اینکه من مختصراً
ترجمه می نمایم قوله ما سیدانیم که ما محتاج زیاد تو ضیح این دلیل نیستیم زیرا که چهار
صحابه که این مذہب داشتند در سابق باشند ذکر نموده ایم اقول همین چار
کس را میگویند که مذہب ایشان خواب بود و قضیه معراج است که یک از آنها
حذیفه ابن یمان و دیگرش حسن بصری و شیخی معاویه و چهارمی حضرت عائشه میباشد

اعمال دلیل چهارم
تکمیل معراج جسمانی و تثبیت
معراج خوابی

که اینها معارج را خواب میگویند چنانچه احوال آن در ماسبق مانیز ذکر نموده ایم مختلج
 زیادتی بیان نمیباشم و لکن هرگز تحقیق نمیبویست که اینها قائل به خروج خواب
 بودند و آنچه بناب معاصر میفرمایند کتبند ذکرش نموده ایم قائل سند نیست قال
 فی الکشاف جلد اول صفحه ۵۴۲ مطبوعه مصر عن عائشة أنها قالت والله ما فقد
 جسد رسول الله ولو لکن عرج بروج و عن معاوية أنما عرج بروج
 و عن الحسن کان فی المنام رویا راها و اکثر الاقاویل بخلاف ذالک
 و فی الکبیر ص ۳۶۴ چاپ مصر جلد خامس اختلفت فی کیفیت ذالک الا سوا
 فالاکثرون من طوائف المسلمين اتفقوا على انه اسرى بجسد رسول الله
 و الاقلون قالوا انه اسرى الا بروحه حكي عن محمد بن جرير الطبري
 فی تفسیره عن حذیفه قال ذالک رویا و انه ما فقد جسد رسول الله
 و انما اسرى بروحه و حكي هذا القول عن عائشة و عن معاوية و عن جرير
 است که از حضرت عائشه روایت می کنند که فرموده قسم بخدا که جسم آنحضرت گم نشد
 و لکن عروج بروح مبارک فرمود و از معاویه است که جز این نیست که عروج بروج
 فرمود و از حسن است که خواب بود که آنحضرت دیده بود و در بیداری است که در کیفیت
 که در بیداری و با جسم مبارک شد و در خواب و بروح اقدس پس اتفاق نموده
 اکثر طوائف مسلمین بر اینکه اسیر جسم مبارک واقع شد و کمتر و اقل میگویند که بروح
 مبارک بود از محمد بن جریر طبری حکایت می کنند از حذیفه که گفت این خواب بود
 و جسم مبارک گم نشد بود و اسیر واقع نشد مگر بروح مبارک و همین قول از حضرت

و حضرت معاویه حکایت کرده شده است و فی تفسیر العلامة ابی السعود علی
 حاشیه البکیر فی صفو ۴۹۵ و اختلف ایضاً ان مکان فی لیقظه او فی
 المنام عن الحسن ان مکان فی المنام و اکثر الاقاویل بخلافه و الحق ان مکان
 فی المنام قبل البعثه و فی لیقظه بعد ها و اختلف ایضاً ان الله کار جسمانیاً
 او روحانیاً فمن عائشه انما قالت ما فقد جسد رسول الله و لكن
 عرج بر و حید عن معاویه ان قال فما عرج بر و حید و الحق ان مکان
 جسمانیاً علی ما ینبئ عند التصدیق بالتثریه و ما فی ضمه من التعجب
 فان الروح حانی لیس فی الاستبعاد و الاستنکار و خرق العاده و لذا
 تعجبت من قریش و احوال الخ ترجمه اختلاف نموده شد در اینکه معراج
 در بیداری شد یا در خواب پس حسن بصری گفت که این در خواب بود و اکثر اقوال
 برخلاف این است و حق این است که در خواب قبل بعثت بود و در بیداری بعد
 بعثت و اختلاف نموده شد در اینکه جسمانی بود یا روحانی پس از حضرت عائشه است
 که جسم مبارک آنحضرت گم نشد و لكن عروج فرمودند بر روح و از معاویه است که عروج
 نفرموده آنحضرت مگر بر روح و حق اینست که جسمانی بود چنانچه تصدیق آیه به لفظ
 سبحان که متضمن تعجب است بر آن دلالت می کند چه روحانی چندان محل
 استبعاد و انکار و خرق عادت نیست و به همین جهت قریش از آن متعجب شدند
 و محال گفتند و نه استند که این محال است الخ پس ازین مطالب توضیح دلیل چارمین
 معاصر مذکور که ایشان بکمال اجمال بیان نموده بودند ما بسند های کافی مذکور رسائیم

که بجز لفظ حکمی کسی ازین عاجز نشده است باینکه اینها مذکور منافی داشته‌اند
و لفظ مذکور دلالت واضح بر مطلوب دارد و لکن قول حضرت عائشه باینکه والله ما
باقسم فرمودن محض افترا بجناب ایشان می‌باشد معلوم می‌شود چه قسم خوردن به این امر خلاف عظمت
و جلالت ایشانست با وجود این قرآن چنانچه حقیقتاً می‌فرماید و لا تطعم کل
حلاف مومنین که اطاعت نکنند هر کسی را که قسم بخورد پس چه طور ممکن است که بلا
ضرورت داعیه مثل حضرت عائشه قسم بخورد و عقل نیز این را قبول نمی‌کند که در هیچ
روایتی معراج آنحضرت از خانه حضرت عائشه ثابت نیست اگر اقمه‌های بقسم می‌فرمود
چون روایت عروج آنحضرت از خانه ایشان وارد است فی الجمله قرین قیاس هم باشد
و ازینجا هست که مثل صاحب کبیر و کشاف و خازن و غیره قول بقائل بودن آن
معظمه باین امر بی‌سروپا نشده و از همین جهت حکمی تعبیر فرموده اند علاوه اینکه چگونه ممکن
است که حضرت عمر ابن الخطاب که در جلالت شان حضرات اهلسنت را شک نمی‌باشد
از ابن عباس روایت نمایند که این رویارویا عین است یعنی واقعه معراج چشم دید
است و حضرت عائشه برخلاف آن فرموده باشد چه قدر مستعجب است که حضرت
خلافت پناه خبری از فرموده آن مکرمه نداشته باشد چه اگر یا خبر بودند و قول ابن
عباس لابد می‌گیرد و ندانم که تو می‌گویی که واقعه بدر چشم دید است حال آنکه ام المومنین بقسم
می‌فرماید که این خوابست علاوه برین ما شیعیان را میرسد که در چنین اختلاف آن
معظمه و این بکرم بگوئیم که اگر بیان این واقعه را از حضرت عائشه ما روایت بدانیم بلکه
شهادت بدانیم چنانچه تصدیق بقسم ممکن است که اشعار بان داشته باشد و شهادت

و وزن مقابل شهادت بگرد در شریعت مقرر شده است برین فرض نیز مقبول قول
 خلیفه خواهد شد نه قول مذکور فاحفظه و حالا آنچه شنیدی بخوا که همه طوائف مسلمین
 و همه علماء محدثین و صحابه و تابعین قائل به عراج جسمانی بودند غیر ازین چار تا که
 مشتبّه الحال میباشد چنانچه لفظ حاکمی و لفظ عن بران دلالت می نمایند و آنچه قاضی
 عیاض در شفا بر خود که عبد الله ابن عباس - و جابر ابن عبد الله - انس ابن
 مالک - حذیفه بن الیمان - عمر ابن الخطاب - ابوبکر سره - مالک ابن صعصعه -
 ابوجبه البدوی - عبد الله ابن سعود - ضحاک سعید ابن جبیر - قتاده ابن انسب
 ابن شهاب - ابن زید حسن - ابراهیم - مسروق - مجاهد - عسکرمه - ابن جریج را
 شمار نموده است از اصحاب و غیره که قائل بمعراج جسمانی هستند و انکار از ان ننمایند
 مگر جابل بمرتبه آنحضرت و غیر معتقد بقدرت خداوند تعالی و ایراد معاصر مذکور
 بر قاضی عیاض بر اینست که انس را و مالک را چه در سلسله قائلین بمعراج جسمانی منسلک
 نموده اند باینکه از مالک انس روایت فینما انا بین الذکر و الیقظان و فینما
 تنام عینیه و کاینما قلبه مذکور شده که دلالت بر بودن مذہب انبیاء معراج خوابی
 دارد و انتقاع در حقیقت از ان است چه در روایت شریک که از انس است لفظ فاستیقظ
 و غیره است و آن روایت غیر معتبر است و راوی آن مقدم است و از لفظ بین
 التائم و الیقظان و تنام عینیه و غیره معراج منامی ثابت نمی شود پس لابد اینها
 داخل فہرست کسانی میباشد که قول بمعراج جسمانی دارند فلہذا قاضی عیاض شمس
 نموده است و از جمله صحابه که مذہب معراج جسمانی فی الیقظہ دارند حضرت ابوزر غفاری

هم هستند و یحیی ابن بکیر - ولایت دیونس - ابو ذر غفاری - هدیه ابن خالد - همام
 خلیفه - یزید ابن زریج - هشام - محمد ابن بشار - غندر - شعبه - ابو العالیه - عبدان
 زهری - عبد الله - احمد ابن صلیح - عنبسه - معمر - سعید ابن اسیب - محمود - عبد الرزاق
 محمد ابن کثیر - اسماعیل - مجاهد - ابن عمر - عقیل - ابوسلمه بن عبد الرحمن - شیبان ابن
 فروخ - حماد ابن سلمه - ثابت بنانی - حرمله ابن یحیی التمیمی - محمد ابن المنذر - محمد ابن
 سعاد ابن هشام - محمد ابن جعفر - عبد ابن حمید - شیبان ابن عبد الرحمن - محمد ابن حم
 ابو الزبیر - محمد ابن رافع - ابوبکر ابن ابی شیبہ - ابواسامه - مالک ابن مغول - قتیبه
 ابن سعید - یعقوب ابن ابراهیم الدوری - ابوتیمه - سفیان - محمد - یزید ابن ابی مالک
 احمد ابن سلیمان - یحیی ابن آدم - طلحه ابن مصنف - سلمان ابن داود - عمرو ابن الحارث
 ابن همام - اسامه - روایات معراج جسمانی در نقطه بطور نمونه از بخاری و مسلم و نسائی
 و ترمذی و غیره نقل نموده ام و در نه غیر از چار شخص معدودین که آنهم مشبه الحال هستند
 کسے قول به معراج خوابی ندارد و از فرق شیعه امامیه کثیر هم اند فی البریه تمامی محققین
 و محدثین و تکلمیین قائل به معراج جسمانی میباشند چندانکه اسما بطور انموذج عرض میشوند این
 ابن صفار - علی ابن ابراهیم - زید ابن علی ابن حسین - ابو حمزه ثمالی - یونس ابن عبد الرحمن
 احمد ابن ابیطالب طبرسی - محمد ابن یعقوب کلینی - عیسی - سلمان فارسی - ابن عباس
 امام زاده عبد العظیم - ابن سث - هرثوب - شیخ طوسی - شیخ ابو جعفر - صدوق - علامه
 المکرم المصلح علیه السلام و کسے را از علماء شیعه غیر از ملا صدرا شنیعه و در هیچ کتاب دیده
 نشد که قول به معراج جسمانی نداشتند باشد و ملا صدرا نیز نفس بعضی شبهات فرموده است

زاینکه قائل به عراج خوابی بوده باشد و براسه فهرست اسما قائلین معراج جسمانی و قائل
 گنجایش ندارند تکلیف بهذا المختصر و چون بفضل او تعالی البطلان و لا محاله مذکور باشد و واضح بر این
 و قطع دلائل نموده شد حالا دلیل بدست شان غیر از دلیل پنجم ایشان که ذکرش می آید
 و همین سبب که ظاهر از این دلیل است سبب دیگر براسه اختیار مذموب منامی
 براسه ایشان نمی باشد پس در رد و البطلان آن بتوجه باید جد و جدا نموده حق را واضح
 در روشن و آشکارا کاشمش فی رابعه النهار اگر و انهم قوله تصریح و دلیل پنجم و این دلیل
 علاقه ازین امر دارد که اگر در عقل نقل تخالف و تعارض باشد پس معناه نقل چنین قرار
 دهند که موافق عقل بشود و لکن قبل از تصریح این دلیل باید که ثابت نمائیم که در احادیث
 مذکوره در کتب مذکوره آن الفاظ که حضرت رسول فرموده بودند نیست بلکه الفاظ رواه شده
 که موافق فهم خود بیان نموده اند استیجاب بعد ازین اختلاف مخدشین در باره جواز نقل حدیث
 بالمعنی و عدم جواز آن به تطویل لا طائل بیان نموده است و اقوال بعض علمای الهنت
 نقل نموده بر تخم خود ثابت کرده است که احادیث مذکوره در کتب الفاظ رواه شده باشند
 و از ان تحقیق نمیشود که رسول خدا چه فرموده اند و علماء اگر چه تقسیم روایت بصحیح حسن و غیره نموده اند
 لکن طریقه شناخت صحت مضمون نقل را اندوخته اند و آنچه شاه عبدالعزیز و معرفت موضوع
 از غیر موضوع از علامات ذکر نموده و سخاوی ذکر کرده و این جوزی گفته از عجاله نافع
 و فتح المغیث هم از فتح المغیث قول حسب تدریب الرادی ذکر کرده میگوید که چون نقل
 مخالف عقل باشد پس تقدیم عقل را باید کرد و معناه نقل موافق عقل باید کرد و برین سند
 قول ابن رشد و ابن تیمیه آورده است فقال ابن تیمیه فلو قال قائل اقام الدلیل

در حدیث

العقل القطع علم مناقضه هذا السمعى فلا يبدى من تقدر من احد هما فلو
 قدما ما لسمعى قدح في اصله وان قدم العقل لزم تكذيب الرسول فيما
 علم بالاضطرار من ان الله جاء به وهذا هو الكفر التصريح فلا بد لصحة
 جواب عن هذا والجواب عنه ممتنع ان يقوم ما قطع عقله نياقض هذا
 فتبين ان كلما أقام عليه دليل قطعى سمعى ممتنع ان يعارضه قطعى عقلى
 وما حصل مضونش اين است که اين تمییه محال میدانند تعارض قطعیین یعنی تعارض دلیل
 سمعى قطعى بدلیل عقلی قطعى محال است و این روش میگوید که نحن نعلم قطعاً ان كل
 ما دى اليه البرهان وخالف ظاهر الشرع ان ذلك الظاهر يقبل التاويل
 على قانون التاويل لعربى وهذه القضية لا يشك فيها مسلم ولا
 يرتاب بها من من وما اعظم ازدياد اليقين بها عند من زاول هذا المعنى
 وجرب وقصد هذا المقصد من الجمع بين المعقول والمنقول بل
 نقول ان ما من منطوق به فى الشرع يخالف بظاهرة لما ادعى كونه
 البرهان الا اذا اعتبر الشرع وتصفحت سائر اجزائه وجد فى لفاظ
 الشرع ما يشهد بظاهرة لذلك التاويل ويقارب بان يشهد بمحصل
 اين كلام هم همانست که اين تمییه گفته یعنی معارضه قطعیین نمیشود و اگر ظاهر نقل مخالف
 عقل بوده باشد پس تاويل نقل چنان کرده آید که موافق عقل گراید و در شرع لابد
 بقیض موافق عقل پیدا خواهد شد و بعد ازین ذکر قول جناب سید مرتضی علم الهدی
 علیه الرحمة والبرضوان از در تحریر نموده اعلم ان المعقول فيما يعتقد على ما تدل

الا دلة عليه من نفى واثبات فاذا دلت الا دلة على ما من الامور وجب
 ان نبني كل واحد من الاخبار اذا كان ظاهرا بخلافه عليه نسوق اليه
 ونطابق بينه وبينه ونحله ظاهرا ان كان له ونشرط ان كان مطلقا ونخص
 ان كان عاما ونفصله ان كان محملا ونوفق بينه وبين الا دلة من كل
 طريق فتضي المواقفة والى المطابقة واذا كنا نفعول ذلك ولا
 نحتمله في ظواهر القرآن المقطوع على صحته المعلوم واروده فكيف
 نتوقف عن ذلك في اخبار احاد لا توجب علما ولا تثمريقينا فمئة
 وردت عليك اخبار فاعرضا على هذا الجملة وابنها عليها وافعل
 فيها ما حكمت به الا دلة واوجب الحجج العقلية وان تعذر فيها بانه
 وتاويل وتخريج وتنزيل فليس غير الا طرح لها وترك التصريح عليها
 ولو اقتصرنا على هذا الجملة لاكتفينا فمن يتدبر ويتفكر ويصل طلب اين
 عبارات اين است که در اعتقادات اعتماد بر ادله عقلية مے باشد و اگر خبری مخالف
 ادله عقلية بظاهرش بوده باشد پس بهر عنوان که تاويلش از اجمال و تفصيل و مشروط
 و مطلق و تخصيص و تعميم بهر نحو که ممکن باشد بايد نمود تا موافقت فيما بينهما گرايد و چون در
 ظواهر آيات قرآنيه که مقطوع الصدور و معلوم الورد و مباشرند چنين امر مے کنم
 پس به اخبار احاد که شمر علم و يقين نمے باشد چه انخواهم کرد و اگر خبری مخالف ادله عقلية
 بوده باشد و بچگونه تاويل نشود و راه موافقت پيدا نشود پس آنرا غير از اطرار حجارة
 قوله از اين بيان دو امر ظاهر شد يك اينکه الفاظ احاديث خصوصا احاديث طوال

چنانکه احادیث مخرج بیاستند الفاظ رواة هستند و آن الفاظ بعینها که رسول خدا
فرموده بودند نیستند و دوم آنکه هرگاه در نقل و نقل تخالف باشد پس بر قول ابن تیمیه
ممکن نیست که تخالف باشد بر قول ابن رشد بعد فکر و غور در نقل امر پیدا خواهد شد
که مخالفت دور خواهد شد و اگر بنا بر قول ابن رشد و ابن متمیه بنا بر هیچ یک تطبیق آن
ممکن نباشد پس اگر راویان آن خبرنا معتقد باشند پس آن حدیث موضوع باشد و اگر
رواة آن معتقد باشند پس یقین این امر خواهد شد که آن قول رسول خدا نیست و در بیان
آن از روایة سهو و غلطی واقع شده و اگر این قول رسول تسلیم کرده شود پس لابد در فهم حقی
و مطلب آن غلطی و سهو واقع شده است انتهای قول باسمة سبحانه مطلب و غرض ازین
گفتار آنکه از قصده مخرج رسول فختار صلوات الله علیه و علی آله الاطهار ما دامت الاعصار
نبی باشد و آن ابداع حاصل نخواهد شد انشاء الله و بیان نیز از کار از جواز نقل بالمعنی نداریم بلکه
قائل بجواز نقل بالمعنی میباشیم و به همین جهت ترجمه احادیث و قرآن مجید در فارسی و اردو
و غیره می نمایم و مازون بآن بستم چنانچه در کتب اصول عنوان نموده اند که همل
یشترط کون الحدیث منقوفاً باللفظ ام لا یا شرط است که حدیث را بلفظ
نقل نمایند یا شرط نیست بلکه بالمعنی هم جائز است و حق جواز نقل بالمعنی است و دعوه
به عدم خلاف در آن از اکثر اصحاب باصرح باینست چنانچه در حقائق الاصول فرموده
که اختلاف فی بیان اصحابنا یعنی اصحاب ما خلافتی در آن نکرده اند و بعضی اصحاب
ما دعوه به نفی خلاف و نقل بالمعنی فرموده و نسبت مخالفت بعامة نموده اند چنانچه بعضی از
المحدثین و جماعت بالکلیه و مطلقاً منع از آن نموده اند و بعضی جواز نقل بالمعنی را بر ادوات

علی بن ابی طالب کون الحدیث منقوفاً
باللفظ ام لا

مشروط کرده فرموده اند که ناقل عارف بحالنی الفاظ بوده باشد و قرآن دال بر مراد
 را هم عارف بوده باشد و ترجمه قاصر از ادراک مراد نبوده باشد و در مقام خفا و ظهور مساوی
 باشد تا مشرور مقام تعارض بوده باشد و دلیل اول جواز نقل بالمعنی است بطریقه مستمره جمیع
 عقلا و علما از زمان حضرت آدم تا این زمان همین است که نقل بالمعنی می نمایند و بنا شد
 نیز در محاورات بطریقه عرف و عادت است چه مقصود مراد فهمانید نیست: خصوص لفظ
 که خصوصیت لفظ در آن غلبت ندارد و دلیل دوم بعضی اخبار دال بر این مطلب داریم و جمله آن روایت
 محمد بن مسلم در صحیح است که میگوید که گفتیم بحضرت امام جعفر صادق ع اسمع الحدیث
 ازید و انقص قال ان کنت تريد معانی فلا بأس یعنی من حدیث را
 می شنوم پس کمی و زیادتی نمی نمایم حضرت فرمود که اگر مقصود تو معنای حدیث است
 عیب ندارد یعنی اگر بعضی مقصود از آن حدیث مراد و معنای مفهوم آن باشد پس
 جائز است و زیادت لفظ یا کمی آن در بیان ترجمه عیب ندارد هرگاه زیادت یا نقصان
 الفاظ در مراد و مقصود ضرر نرساند چه اگر مراد از آن مقصود باشد پس چه طور ممکن است
 که حضرت صادق ع بان اجازت بدهند پس قرینه جلالت شان راوی و جواب آنحضرت
 مفید همان است که گفته شد و مقصود از جواب آنحضرت آنکست تو دید معانی اگر تو
 اراده معنای حدیث داشته باشی این است که اگر نسبت الفاظ آن حدیث بهمانه کنی و نسبت مفهوم
 و مراد آن بکنی جائز است دلیل سیوم بر مقتع اخبار و احادیث معلوم است که اصحاب نبی ص
 همین طریقه داشتند و پیغمبر خدا ص آنها را منع ازین نفرموده دلیل چهارم نقل لفظ و جمیع
 اقوال و احادیث عاده محال است و لکن در آنچه در نقل آن خصوصیت لفظ مدخل ندارد

ممكن وجاز نقل بالمعنی
 استلال بجواب

و مقصود الفاظ بعینه باشد پس در آن نقل بالمعنی نمی نمایند مثل قرآن مجید و ادعیه باثوره
 که طریقه آن حضرات درین باب اطلاق نمودن و کتابت نمودن آن بود و بهین جهت
 در ادعیه و غیره اختلاف تا در این شود بخلاف اخبار که بسیار اختلاف دارند و چون نقل
 بالمعنی بود قسم است اول اینکه مقصود از نقل آن وصول مستأخر خود باشد تا استنباط
 حکم از آن نماید و این تفصیل دارد پس در بعضی عناوین جایز است و در بعضی جایز نیست
 عنوان اول اینکه لفظ صادر اگر نص باشد یا ظاهراً و مراد داشته باشد که التباس در آن عرفاً نبوده باشد
 و آن را نقل بالمعنی کنند و از آنچه تعبیر نماید آنهم یا نص باشد یا ظاهراً تمام بدون التباس
 عرفاً داشته باشد پس در جواز آن بیچ تاثل نیست خواه از باب حقیقت باشد یا از
 مجاز باشد مثل اینکه گوید سرائت استلاری می دیدم شیر را که رمی می نماید و ناقل گوید
 رائت رجاء شجاعاً دیدم مرد شجاع را چه بنا بر عادت و عادت برین معلوم است
 و چون منع از نقل یا بجهت خصوصیت لفظ است مثل قرآن و دعایا من جهت اخلال
 در ادوار مقصود است و این هر دو جهت در آنچه گفتیم واقع نیست زیرا که بر خلیت خصوصیت
 لفظ در روایات اجماعاً منافی است و ثانی بجهت فرض که تساوی در منقول الیه
 و منقول عنه مفروض است در عدم اخلال مراد پس جایز باشد و عنوان ثانی اینکه ظاهر
 مراد بظهور تمام فی حد ذاته باشد و مبین للمراد للتسامح بوده باشد و تغییر لفظ در آن باین
 مشابه بوده باشد بلکه موجب اختلاف حکم نبوده باشد پس این جایز نیست چنانچه مثلاً میفرماید
 ان بقی من الیوم مقلد صلوة العصر فهو شخص بکلاً و راوی آنرا
 نقل نماید باین طور که گوید ان بقی من الیوم مقلد اربع رکعات لها فهو

انسان نقل بالمعنی

مختص به یعنی حضرت فرموده اند که اگر از روز مقدار نماز عصر باقی بماند پس آن مخصوص
به نماز عصر است و باری بگوید که اگر از روز مقدار چهار رکعت باقی مانده است پس آن منقص
بعصر است و درین نقل از اصل تفاوت ظاهر است چه مفاد اقل این است که بقا
وقت چهار رکعت در قصر و دو رکعت در غیر منقص بعصر حضرت و سفر می باشد و مفاد
ثانی این است که بقا وقت چهار رکعت مخصوص بعصر است خواه در حضر یا بی باشد
خواه در سفر قصر ثنائی باشد و عنوان ثالث اینکه محل بالذات باشد و سابع بحجت وجود
قرائن حالیه کاشته از آن بفهمد سبب ظهور آن که در آن وقوع القیاس محتمل بوده باشد
که مراد همین شئی است یا غیر آن چنانچه بفرماید القراء کذا و سابع آن را بفهمد که طهرا
گفته اند بسبب کثرت استعمال در آن مثلا که این را نقل بالمعنی یعنی بجای القراء اظهروا
جائز نیست چه بودن کثرت استعمال موجب تعیین مراد در مشترکات لفظیه و معنویه
و شبک و مجاز شهر محل خلاف است و یا اینکه مورد خاص مخصوص باشد و مذمبان
هم تخصیص باشد و قتیکه مورد مخصوص باشد پس جائز نیست که تعبیر کند بمورد خاص بلکه
لازم است که نقل نماید لفظ را و ذکر نماید آنچه مقتضی لفظ باشد از خصوصیت مورد و کثرت
استعمال و امثال آنرا چه فهم سابع مراد را باین اسباب حجت برائے غیر او نمی باشد چه
باین اسباب نمودن از باب اجتهاد است پس ذکر آن تدلیس و موجب اختلال در حکم
خواهد شد و همچنین اگر کلام معصوم بران دلالت السراحه داشته باشد پس نقل الی مطابق
هم جائز نیست و همچنین عکس آن نیز جائز نیست پس شرط شد در ناقل که عارف بعنات
و اداء الفاظ باخصوص یا لفظ آخر که موجب تغیر و تدلیس و تحریف نباشد بوده باشد و منکرین

بسیار مانع از مجاز نقل است

جواز نقل بالمعنی و لا یگوید که ناقل چون لفظ دیگر نقل خواهد کرد لابد موجب تغییر معنای آنست
فهم مراد و مقصود نخواهد شد خصوص در صورت کثرت طبقات و تطاول و درازی ازمنه
و تبدیل و تغییر هر یک از ناقلین لفظ را بلفظ دیگر بسبب اختلاف اهل زبان بلکه اختلاف
علماء و فهم الفاوا و استنباط مقصود پس باین جهت نقل بالمعنی جایز نباشد و این شبهه
مدفوع است باینکه چون مشروط نموده ایم در ناقل باینکه عارف باشد ببلغات و
باوا لفظ مخصوص یا غیر مخصوص که موجب اختلاف بهیچ وجه در فهم مقصود و مبروده باشد
پس در صورت آنچه مانع لازم کرده لازم نیست و ثانیاً استدلال میکنند
از حدیث که فرموده اند نَصَرُ اللّٰهُ مَنْ سَمِعَ مَقَالَتِیْ فَوَعَا هَاسَةً اَوْ اَهَاکَمَا
سَمِعَهَا چه حضرت میفرمایند که خدا نصرت فرماید کسی را که نقل گوئی من و قول من شنید و حفظ
شاید و او کند آنرا چنانکه شنیده است آنرا پس ادائے مقالت آنحضرت بدون ادا لفظ
متحقق نمیشود و جواب ازین این است که اولاً صحت خبر ممنوع است و ثانیاً معارض است
خبر مذکور با خبر محمد بن مسلم که سابقاً مذکور شد و از ارجح است هم من حیث الدلالة و هم از راه
خارج و نیز ظاهر این است که این خبر احد است با وجود اختلاف آن پس در یک وایت سیر
است که مذکور شد و در دیگر نَصَرُ اللّٰهُ بَصَادِجَهُ است و در روایت دیگر حَرَّمَ اللّٰهُ
است و اگر کسی بگوید که هر یک خبر علیهم السلام است بجهت اینکه اصل عدم تغییر است پس میگوئیم
که اصل عدم تعدد است پس اینها همه یک است با وجود اختلاف لفظ و نیز چنانچه منع صحت
میکنیم منع از دلالت بر وجوب هم میگوئیم و نیز منع میکنیم از دلالت خبر مذکور بر وجوب تاوی
حدیث بلفظ و باینکه نقل آن بغرض بحث تفهیم مراد و مقصود باشد و بهیچ کس حتماً نفعین

جواب اول مذکور

جواب ازیم

ازان هم منع نمی کنند پس آن یقیناً جایز است و اولاً سابقه مثبت مطلوب و نیز دلیل مانع
 از انچه شامل مثلاً تفهیم زوج زوجه را یا تفهیم والد و ولد را مثلاً درین عنوان نتایج اشکال
 در جوارش نیست و درین اشتراط مساواة در خفا و ظهور باعتبار مخالفت است و آن مختلف
 میشود باختلاف تالیفین که ما هو الظاهر و لکن اصل عدم نقل بالمعنی است پس
 هر جا که مشکوک باشد که آیا حدیث منقول بالمعنی است یا منقول باللفظ پس ظاهر اینست
 که اصل نقل باللفظ است بحیث غالب و بحیث ظاهر سمعت یا قال و الظن یلحق المشکوک
 بالاکتلب و نیز بنا بر عرف هم برین است و دعوه اجماع علماء بر این نموده اند پس در
 حدیثیک معلوم باشد منقول بودن آن باللفظ اشکال نیست و همچنین در حدیثیک معلوم
 باشد منقول بودنش بمعنی بکمال علم اینکه ناقلش عارف باللفظ و محترز عن الکذب بالخ ماذکرنا
 می باشد پس در آن هم اشکال نیست و در صورتیکه مشکوک باشد عارفیت آن ناقل
 یا معلوم العدم باشد پس ظاهر عدم اعتبار است و علماء شرط نموده اند در راوی چند شرط
 را و چون بعضی از علماء حجیت اخبار را من باب الظن الخاص میگویند پس ذکر شرط برین
 تقدیر اذ وضع می باشد چه غیر آن را دلیل حجیت آنها شامل نیست بلکه دلیل بر عدم
 حجیت دارد و بعضی علماء حجیت اخبار را من باب الظن المطلق میدانند پس یا باین جهت است
 که بدون وجود شرط مذکوره در راوی حصول ظن ازان نمیشود یا باین جهت است که
 که دلیل عقلی که حکم بحجیت ظن مطلق نموده آن را شامل نیست مثلاً روایت غیر ضابط یا روایت
 جنون که این را دلیل حجیت اخبار در صورت بودن آن بن باطنی خاصه شامل نمیشود
 و چون خبر طفل مینر غیر بالغ محترز عن الکذب و بعضی اقسام مجهول الحال و ضعیف

و کافر چه در مرویات اینها اگر حجیت اخبار من باب الظن المطلق بدانم حصول ظن نخواهد شد
 بلکه ظن بر عدم حجیت آنها خواهد شد خواه بحجت اجماع کما ادعا که بعضی با بحجت ظهور
 اجماع و سندرة الخالف بوده باشد و با این حالت ظن قوی بعدم حجیت حاصل است
 و قاعده حکم جاری نمیشود پس منجمه آن بلوغ است که روایت بالغ معتبر است و غیر بالغ
 از پایه اعتبار ساقط است و اعتبار این در حال تحمل نیست بلکه در حال ادا است چهره روایات
 ابن عباس را تمام اصحاب مقبول می نمایند حال آنکه تحمل ایشان در سن طفولیت بوده و ادا
 در حال بلوغ و این ظاهر است که مفهوم آیه بیان را شامل است اگر تامة آن مسلم نمایم
 بل در ادا در حال تمیز قبل بلوغ اشکال است و بعضی علماء مثل محقق قمی و غیره بر عدم
 قبول آن دعوه ظهور اجماع بر آن نموده اند و منسوب نموده شده است دعوه اتفاق
 بران لطیف منیه و معالیم و مخالفت را منسوب نموده اند بطرف بعضی عامه و منجمه شرائط
 عقل است پس روایت بخیر مطابق را قبول ندارند و دعوه عدم خلاف بر آن نموده اند و نتیجه
 اشکال هم نیست در عدم قبول آن و دعوه اجماع بهم بر آن کرده اند چنانچه در معالیم و غیر آنست
 و در بخیر اوداری پس در حال افاقد اعتبار روایتش بیغایله است اگر ثابت باشد که ادا
 و تحمل هر دو در حال صحت کرده است مع اجتماع تمام شرائط دیگر و ساهی و نام و تغنی علیه
 ملحق بخیر است و چون حجیت ظن در موضوع صرف ثابت نیست و مقتضای
 استصحاب در آن در حال بودن شک در سبقیت بخیر عدم قبول است پس اگر
 حالتش در وقت تحمل معلوم نباشد بلکه مشکوک باشد و حالت سابقه معلوم باشد که بخیر
 بود پس عدم قبول آن اشکال ندارد و بحجت استصحاب یا معلوم باشد که افاقد داشت

نویس

عقل بلوغ را درین
 شرط است

پس در صورت هم در قبول اشکال نیست اما اگر شکوک باشد که آیا در آن دوره داشت
یا افاقه پس عدم اعتبار است و در صورت شکوک بودن مسبوقیت عقل پس کفایت ظن را
بعض علماء دعوه فرموده اند و بنحیه شرط اسلام است پس روایت غیر مسلم مردود است
و بر عدم اعتبار قول کافر اجماع است اگر چه مفید ظن طلقا باشد خواه کافر کتابی باشد یا
غیر او و دعوه اجماع بر آن در یکی از نهایی منیه و دعایه و مختصر و شرح آن و غیر آن کرده
است و تصریح نموده اند باینکه اگر چه آن در دین خود معتز بن الکذب باشد و مخالف
درین بکس منسوب نشده مگر با امام اعظم البسنت که شهادت ذمی را قبول دارند و میگویند
که این مخالف مضر باجماع نیست و بحجت شمولی نه باین مفهومها و نفس منطوقها
کما فیلک مخفیة را و یا بحجت آیه و کاتر کنوا الی الذین ظلموا و یظلموا از کفر اعظم نیست
یا بودن مناط الهانت لیکن استدلال با ولویت از منطوق آیه بنا بر آنچه بعضی نموده اند که
چون فسق مانع از قبول است پس کفر بطریق اولی مانع می باشد پس آن مقبول نیست اگر منطوق
عدم است و اما در اینهم و همچنین استدلال از منطوق باین طور که کفر و فسق است پس آنهم مثل اشکال است
زیرا که ظاهر از آن فسق و جوارح است نه فسق در اعتقاد لکن ممکن است که بگویم که اگر فسق آن معلوم نیست
پس عدم فسق آنهم معلوم نیست پس دلیل تمام است بر بنا انصراف فاسق و نفس
بمقتضای اصالة حقیقت و فیه مافیة و بنحیه آن شرط نزد ما مانع ایمان است که مراد از آن اشاعه شیعیان است
و مراد به ایمان به بنا آنچه از مجمع الفائده نقل نموده اند این است که معرفت خدا و تصدیق به نبوت
خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی و داشت باشد و تصدیق آنحضرت در جمیع ماجاریه
و تصدیق آنحضرت در امر موت و عذاب قبر و حشر و نشر و بیست و روز خ و صراط

بجای

ن

بجای

و میزان و ثواب و عقاب و تصدیق جمیع انبیا و کتب سابقه و اینکه او حضرت خاتم الانبیا است
و بعد از نبی نخواهد شد و بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام تصدیق نماید و اینکه آخر آنها
حضرت صاحب روحی لافدا حجت خدا و امام زمان است که زنده و حی موجود است
و حکم خدا غائب است و امامت جناب شان تا قنار دنیا است و این شرط مشروط به حال
اوست نه حال تحمل و ثبوت ایمان کما فی ریح از محاشرت پیمه و اقرار میشود و مثل جناب شیخ
و بعضی دیگر متأخرین باین شرط نمی کنند و روایت غیر اثنا عشری را نیز قبول می نمایند
بش طریقه متهم که بنباشد چنانچه در عده فرموده است مستدک لا یقول الا صادق
اذا نزلت به کبر حادثة لا تجدون حکما فیما روی عننا فانظروا الی
ما روه عن علی فاعلموا بعد یعنی حضرت صادق فرموده است که اگر حادثه بر شما
نازل شود و حکم آن واقعه در اخبار و احادیث یافت نشود پس آنچه روایت نموده اند (عامه)
از علی بان نظر کنید و بنا بر آن عمل کنید و ازین جهت است عمل طائفه بمریات حفص
ابن غیاث بن کلوب و نوح ابن دراج و سکونی و لکن فیه ما فیه و لیس
ذالک محل ذکره بالتفصیل فانتم تعلم بعد تمامیه الا دلالت حجة
الخبر الواحد لا ما علی السادل من حیث هو کیف بغین و چون خبر مذکور نیز
از جمله اخبار موثق است پس استدلال از ان موجب دورست و عمل اصحاب جماع با اسکان این عمل
آنها بر آن اخبار از جهت قرائن خارجیه باشد و اگر قرینه نبود ممکن بود عدم اتفا
و لکن این احتمال مدفوع است بجهت اصالة عدم قرینه و لکن بعد انصداد آن شرط
نیست کما بین فی محله و خبر موثق بجهت بی باشد و شرط تحریر از کذب لازم میباشد

و نتیجه آن عدالت است و آن در مجرد ظهور و سلام مع عدم ظهور فتن در نزد قدامت اهر
 می باشد و لکن معروف در متاخرین به کیفیت راسخه و ملکه باعث بر ترک کبائر و
 اصرار علی الصغائر است و کاشف از آن است بودن شخص سائر العیوب ظاهر و مختب
 بودن آن از کبائر و اصرار بر صغائر و غیره است و کاشف هم است قطعاً باشد یا فلتنا و در
 قبول روایت اشراط بان مشهور است و نسبت نموده اند شیخ که آن اکتفا به ثقه بودن نماید
 بشرط تحریر از عن الکذب و فاسق بجوارح بوده باشد و مودا سس آنچه در عده فرموده نیز همین
 است مگر اینکه از آن مفهوم میشود که آن عدالت مطلوبه فی الراوی همین رومی و اندلسی اصل
 مخالفت در معنای عدالت داشته باشد که در روایت عدالت همین معنای دارد و در شرایط
 و غیره معنایش غیر ازین است بلکه شرط مذکور نزد جناب شان هم لازم است چنانچه در یکی عن العده
 نقل کلام شیخ موجود است که سیف یافند شرط العمل بنجبر الی واحد العداله بلا خلاف و این
 تصریح است بر عدم خلاف به اشراط بان و هو الحق و آیه نبأ بمفهوم خود و اجامات منقول و
 ذهاب بظلم اصحاب و عدم خلاف بلکه دعوی و اجماع بر آن چنانکه در یکی نهایی
 و مبادی است مثبت مطلوب کذا لکن آنچه منقول از نیا است که روایت نهاسق مردود است و جماع کلام
 شیخ در عده گذشته و عز التعلیق و العداله شرط عندا لمتقدمین و المتأخرین و لکن
 بر فرض انسداد چون موثق و قوی راجح می دانم لازم آن قبول روایت فاسق محترز عن الکذب
 است لیلا یلزم ترجیح المرجوح علی الراجح و اجماع بر فرض مذکور ممنوع است کما لیس
 علیه بعضهم و جمله آن شد الا ضبط است یعنی ضابط بودن راوی و مراد از آن
 ضبط متعارفست نه اینکه سهو و نسیان مطلقاً نداشته باشد که آن مختص به معصوم است و فائده

فان شیخ است
 در عده

در معنای عدالت
 در روایت
 در عده

در ضبط راوی

آن این است که محفوظ از کمی و نقصان باشد و عدم سهو از ذکر واسطه و از همین جا است
 که لفظ ثقه را بر ضابطه دلیل میدانند و عدم وثوق بر قول غیر ضابطه و جدائی است و شرط
 عدالت کفایت از اشتراط ضبط نمی کند چه عدالت منع از تعدی نمی نماید نه سهو و نسیان
 و این شرط شرط حال تحمل و حال اداه هر دو میباشد و منجمله آنها افاده ظن را نیز در خبر شرط
 نموده اند و درین اشکال نیست بلی اشکال در آن بر مذہب کسان نیست که حجیت
 اخبار را من باب الشرع میدانند لا اطلاق الادله بمنزل منطوق آیه بنایا مفهوم آن لکن
 اگر اول است پس اطلاق موجب افاده تبیین خواهد شد و اقل و ادنی تبیین ظنی است
 و در غیر آن پس انصراف اطلاق بطرف غالب باشد و غالب صورت افاده ظن است
 و ظاهر عدم اشتراط تعدد و خبر است بجهت اوله و الی بحجیت خبر واحد من حیث هو خبر واحد است
 بعد تمامیت آنها پس مقتضای آن خبر است و شهادت و دعویه اجماع نیز بر عدم تعدد
 خبر در خبر نموده اند و ظاهر عدم خلاف است بر آن و این بر بنا بر حجیت آن من باب الشرع است
 و بر بنا بر فرض حجیت آنها من حیث الانسداد و من باب الظن پس حجیت واحد در آن ثابت
 شده کما بین فی محله و اشتراط باینکه راوی ولد الزنا نباشد پس اقوی اشتراط
 است چه بعضی آنرا کافر و نجس میدانند پس مذہب ثانی ظاهر و واضح است و بعضی علما
 قائل بعدم کفر او هستند و هو الحق و برین تقدیر پس بجهت عدم انصراف اوله باو انصراف آن
 بطرف غیر او به اتفاق ظاهر است و در فرض انسداد نیز شرط مذکور ثابت است و معروفیت
 در راوی شرط نیست چنانچه اقله نیست و ذکوریت نیز شرط نیست
 و در ناقل لفظ عربیت هم شرط نیست و قبول روایت از نسوان و زنان ثابت است

نبودن راوی ولد الزنا

چنانچه در منقول از نهاییه کخلاف بین اصحابنا و از محلی شری در آیه لا طبعی
 السلف و الخلف علی الروایة من المروءة و در محلی احکام و لیس من شرطه
 التکوریة لما اشتهر من اخذ الصحابة باخبار النساء و حریت نیز شرط
 نیست بسبب عموم ادله و نفی خلاف محلی از نهاییه و بصیر بودن هم شرط نیست بلکه روایت
 اعمی هم مقبول است لعدم الدلیل علی الاشتراط و لم یترقی اتفاق بر عدم و عدم خلاف و ان از نهاییه منقول
 و عدم قرابت هم شرط نیست پس روایت ولد از والد جائز است بدلیل این هم عموم ادله
 و ظهور اتفاق است و جائز است روایت از قادر بر کتابت چه عدم قدرت شرط نیست
 و چون خبر مجهول الحال را که محرر از او از کذب ثابت نباشد معتبرند اند پس عدم اعتبار
 خبر مرسل هم ازین جهت ظاهر است و لکن بعد انضمام آنچه بان و ثوق حاصل شود مرسل
 معتبر است مثل مرسل اهل اجماع چون مرسل ابن ابی عمیر و ازین بیان ظاهر است
 که ترجمه حدیث مطلقا منوع نیست بلکه نقل بالمعنی جائز است و آنچه رواة و غیره از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و آله علیه السلام نقل نموده اند و اکثر اخبار اگرچه جمالی نقل لفظ هم است و لکن چون
 یقین نیست که نقل لفظ است یا نقل بالمعنی پس چه طور حکم نموده است معاصر مذکور
 به اینکه احادیث مخصوص احادیث طوال مثل اخبار معراج الفاظ رسول نیست بلکه الفاظ
 راوی هستند با اینکه مقتضای اصل همین است که احادیث منقول بلفظها باشند تا اینکه
 علم بعدم بهم برسد فان الاصل عدم النقل بالمعنی و بعد تنزل میگویم که اگر ماقال بشویم
 باینکه این احادیث منقول بالفاظ نیستند بلکه الفاظ رواة هستند پس چون شرط نمودیم
 که حدیث قابل اعتبار همانست که راوی آن عادل و ضابط و محرر عن الکذب عارف

و قبول روایت از زنان

در سید احمد فاضل صاحب که میگویند
 که این احادیث الفاظ رسول نیست

بلغات وقرآن و غیره باشد و خوف از عقاب خدا داشته باشد و تصدیق پیغمبر
 نموده باشد و از افترا بر خدا و رسول ترسناک باشد چنانچه لفظ عادل اکثری از مذکورات
 را شامل است پس چه طور ممکن است که رواة کذائی و ناقلان متصف بصفات مذکوره
 چند هزار احادیث وضع کرده نسبت آنحضرت یا بعترت انجادش نمایند و در نفس الامر و واقع
 آن احادیث از فرموده آنحضرت نبوده باشند عاशा و کذا و چون احادیث معراج بحکم تواتر
 بلکه بالاتر از آن رسیده پس در آنچه متفق المعنی هستند عدم اعتقاد بدان موجب تکذیب
 پیغمبر میباشد و آن منجر کفر خواهد شد فلهمذا برائے تصدیق صحت مضمون حدیث
 شرط مذکوره در راوی قرار داده اند و غرض از آن چیز نیست سوائے اینکه بر قول ناقل
 متصف باین صفات اعتماد و توثیق حاصل میشود چه این امر مخصوص با احادیث و اخبار
 نیست بلکه تصدیق هر واقعه برائے غائب بهمین طور میباشد که اگر ناقل معتبر نقل واقعه
 نموده اعتماد و توثیق بر آن حاصل می شود و الاخیر پس شرط راوی در اخبار پیغمبر خدا
 و ائمه با علیهم التحیة و الثنا بهم مفید همین امر است پس آنچه معاصر مذکور فرموده که علماء
 شکر الله سبعم اگر چه تقسیم حدیث بصحیح و غیره فرموده اند و لکن طریقه دریافت صحت خبر
 قرار داده اند کلیتہ صحیح نیست چه طریقه صحت مضمون حدیث ازین طریقه که عین نموده اند کام
 بهتر تصور است چنانچه ترجمه اصل عبارت ایشان که در جلد ششم تفسیر مذکور صفحه ۱۳۲ است
 این است علماء حدیث بهر قدر که کوشش بر احادیث کرده اند شکر الله سبعم کوشش
 ایشان محض در بودن راوی ثقة و معتمد و دریافت این بود و لکن باینچ معلوم نشد
 که طریقه دریافت صحت مضمون و غیر صحت در احادیث که از معتبر فهمیده اند چه قرار داده اند

قول سید خاں صاحب

تقسیم احادیث بر فروع و متصل ہوتے وغیرہ کر دے مگر ان تقسیم نیز بلحاظ اسناد و رواۃ
 است نہ بلحاظ درایت یعنی بلحاظ صحت یا غیر صحت یا شکیبہ بودن یا غمخون حدیث بل
 بلاشبہ برائے شناخت احادیث موضوعہ حدیثیں چند قواعد بنائے ہوئے اند کہ بر طبق ان
 حدیث را مضموناً قرار دے حدیث را موضوع قرار دے ہند انتہی و بعد از چند سطر ذکر
 علامہ وضع حدیث از عجاہ ناظرہ و قول امام سخاوی الہدیت و ابن جوزی و تدریس
 وغیرہ نقل نموده است و لکن غرض محاصر مذکور از ان از جمیع علامات نقص علامت
 مخالفت عقل است چنانچہ از تصریح ایشان کہ ما بعدش میں آید پوشیدہ نخواہد ما
 پس حالا بخدمت ارباب انصاف عرض میں نمایم کہ پس درایت در اخبار و احادیث
 آیا ہمین است کہ اگر مضمون حدیث انچہ بعقل چنین مدعیان عقل بیاید بودہ باشد
 صحیح است والا فلا حاشا و کلا چنانچہ عنقریب تبصریح بیان خواہم نمود چون علم در آید
 علمیت بسیار عظیم الشان و کتب مولفہ درین فن از عامہ و خاصہ بسیار ہست و لکن
 از انجا کہ خصوصیت خاصہ بالخاصہ بہر اہل انصاف ظاہر است مجملے از ان پیشکش
 ارباب فہم نمودہ میں آید کہ وضع علم در آید بجز درایت حدیث است پس چہ طور انکار
 از ان محاصر مذکور فی نماید و میگوید کہ طریقہ درایت صحت حدیث قرار ندادہ اند در سالہ
 فن الحدیث المنسوب الی السید الشریف علی البحر جانی میگوید ہذا مختصر جامع
 لمعرفۃ علم الحدیث یعنی این مختصر است کہ جمع نمودہ شد برائے معرفت
 علم حدیث و در حاشیہ منقولہ از شرح نوشتہ کہ مراد از علم حدیث در اینجا علم اصول
 حدیث است بحدوث مضایف یعنی لفظ اصول مخدوفست و میگوید کہ و هو علم

مضاف
 حجت بن
 محمد بن
 علی

در آید بہر سبب
 عالم الہدیت و جہت

يعرف به احوال ما یسند الی النبی من حیث الصحة والضعف و احوال
 اسناده من حیث الاتصال والانقطاع و احوال رجاله من حیث الجرح
 والتعديل یعنی و آن علیست بدان معرفت احوال آنچه را یعنی احوال و افعال تقریر
 که پیغمبر محبوب باشد حاصل میشود بحیثیت صحت و ضعف و معرفت احوال اسنادان من
 حیث اتصال و انقطاع و احوال رجالان من حیث الجرح و التعديل پس
 میگوید که متن الفاظ حدیث است که بان تقوم معانی آن میشود و حدیث قول نبی
 و صحابی و تابعی و فعل آنها و تقریر آنها همه را شامل است و سند اخبار از طریق متن را میگویند
 و اسناد در فتح حدیث بطرف قائل آن است و آن هر دو را اعتماد و حفاظت به صحت و ضعف
 حدیث بمقارب است و بر حاشیه از تاریخ حنفی نوشته که حفاظ جمع حافظ است و حافظ
 کسی است که علم او احاطه کند بعد از حدیث و بعد از وجوب است آن کسیست که
 احاطه کند علم او بر صد نهاده حدیث و حاکم آن کسیست که علم او بر جمیع احادیث متناو
 محیط باشد و بعد از در رساله مذکور میگوید و متواتر خبر را میگویند که روایت آن بمترجم
 در کثرت بالغ شوند که عادة اتفاق او شان بر کذب محال باشد و دائم باشد این پس
 اول او مثل آخر او باشد و وسط آن مثل هر دو طرف آن و بعد چنانکه گفته که حدیث
 مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعِدًّا أَفْلَيْتَبَقُ مَقْعَدًا مِنَ النَّارِ یعنی حضرت
 فرموده اند که هر که بر من دروغ بگوید و تعهد پس باید که جائی خود در جهنم قرار بدهد این حدیث
 را نقل کرده از صحابه گروه کثیر بعضی در عدد آنها گفته اند که آن چهل کس هستند و بعضی گفته اند
 که شصت و دو کس بودند و در این رجال عشره مبشره هم داخل اند و ازین تحقیق دانستی

تفسیر حدیث از رجال

در حدیث من کذب

که حدیث محرّج را چه قدر روایة نقل کرده اند و هم متفق اند در اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نمود با سمانها و ملاقات ملئکه و انبیاء و رفیقین خود به بیت المقدس و باز آمدن از آن
 جا با بیان فرموده اند و کسی نگفته که بخواب دیده اند آیا بعد تو اترز رسیده است و آیا
 ممکن است از مثل خلیفه دوم و خلیفه زاده و از مثل ابن عباس و از مثل حذیفه
 و قتاده و انس و مالک و ابوفز و سلمان که همه از صحابه کبار و غیره میباشند که اتمام
 و دروغ با آنحضرت بته جائی نمود و نعوذ بالله قرار دهند پس کدام مسلم گمان
 میتواند کرد و درین احادیث که آنها موضوع و غلط محض میباشد یا گمان کند در غلطی
 فهم ناقصین در چنین امر ظاهر و بیان واضح که بعبارت مهره و قرینة الافهام و واضح
 الدلالة و واضح لغات فرموده باشند با وجود بودن روایان ذیل لسان از عارفین به لغت
 و و قفین به قرآن و نهانی غایت الوضاحت و در همین کتاب میگوید اعلیٰ ان متن الحدیث
 لا یدخل فی الاعتبار الا نادرا یعنی متن حدیث داخل در اعتبار نمیشود مگر به ندر
 ندرت یعنی در بحث از احوال آن نزدیک به حدیث بل یک کتب صفة
 من القوّة والضعف و بین باین محسب اوصاف الروایة من
 العدالة والضبط والحفظ و خلافاً و بین ذالک او بحسب الاسناد
 من الاتصال والانتقطاع و الاسسال و الاضطراب و نحوها پس حدیث
 بنابرین منقسم میشود بطرف صحیح و حسن و ضعیف ترجمه بلکه الکتابی نماید متن حدیث
 قوت یا ضعف یا حالت بین بین را بجهت اوصاف روایة از عدالت و ضبط و حفظ
 یا خلافت اینها و بین بین اینها یا بجهت اسناد از اتصال و انتقطاع و ارسال و اضطراب

قول بعد حصول
 درایت از متن

قوت و ضعف متن حدیث متن را در حدیث

و مثل آنها و بعد ازین تعریف حدیث صحیح نموده باز میگوید و اول من صنف
 فی الصحیح المجرد الا امام البخاری شمس المسلم اول کسی که تصنیف در صحیح مجرد
 نموده امام بخاری است بهر مسلم است و کتابا هما صحیح بعد کتاب الله العزیز و کتاب بخاری
 و مسلم اصح الكتب بعد کتاب است و اما قول الشافعی ما علم شیئا بعد کتاب الله
 صحیح من موطا مالک فقبل وجود الکتابین ولیکن قول شافعی که من بعد
 کتاب خدا چیز را صحیح تر نمی دانم از موطا مالک پس آن قبل وجود بخاری و مسلم است
 و اعلی ترین قسم هائے صحیح حدیث است که بخاری و مسلم بدان هر دو اتفاق نموده باشند
 و بعد ازین آنچه بخاری بدان منفرد باشد و بعد ازین آنچه مسلم بر آن افراد داشته باشد
 و ازین تحریر تشریف واضح گردید که احادیث معراج بخاری و مسلم هر دو باتفاق
 صحیح نموده اند پس اصح ترین احادیث بوده باشند پس از کجا معاصرند که این احادیث
 را موضوع میفرمایند که از روایة هو و غلطی واقع شده است میگویند و از علامه وضع که از
 عجمال نافع و غیر نقل کرده اند مخالفت عقل را درین احادیث میگویند و از همین جهت آنرا
 از جمله موضوعات قرار میدهند و چون باعتبار دیگر اطراف احادیث متواتر و غیره منقسم میشود
 پس آنچه درین علمایا در تعریف آن متواتر است در اینجا ذکر نمی نمایم پس متواتر خبر
 را میگویند که سلسله روایة آن بحد کثرت چنان در هر طبقه برسد که عاده توافق اینها برکذا
 محال باشد و تواتر گاه هر معنی از معانی سه باشد چنانچه هر گاه متعدد باشد الفاظ و معنا
 متحد باشند مطلقا یا فی الجملة و این را متواتر معنی میگویند و برناقد حیر غفنی نیست که احادیث
 معراج که تعداد روایة آن از تعداد حدیث متواتر اند است از همین قبیل سه باشد پس عاده

بخاری و مسلم از احادیث مذکور است
 از مجموع ثلاث از بخاری ۱۲

جواب قبل شافعی در باب موطا

فصل آخر در قسم هائے احادیث صحیح است
 که اتفاق بخاری و مسلم هر دو بدان باشد ۱۲

در کجا معاصر متواتر

همه رواة را کاذب و النیتین محال باشد و پنجاه و نه در سایر احادیث است عروج آنحضرت
 بآسمانها در حالت بیداری با جسم فانی است پس این متواتر معنی باشد عقل و عین و
 قاطور و توافق بر کذب ازین جماعت کثیره محال است و اند چنانچه وقوع سهوی یا غلطی
 از جمیع اینها مخالف عقل است پس ثابت شد عروج آنحضرت بآسمانها و قضیه حجاب
 جسمانی و باطل گردید و نحوه منکر و احادیث پس آنکه متواتر نباشد و در تحقق و وجود خبر متواتر^{لافتا}
 و المعنی و متواتر المعنی فقط شبیه نیست و لکن در متواتر اللفظ و بین المعنی پس اگر چه تحمل الوجود
 بجهت اشتراک لفظی بغير وجود قرینه معینه اراده احاد هاست باشد و لکن معلوم نیست
 و چون احاد را از کس زائد و نزاعی از دوز اندر وایت نمایند از استفیض می مانند و
 مراد این است که متکثر الروایت در هر مرتبه بوده باشد و تفیض مأخوذ است از قول فاض
 الماء یفیف فیضا و فیوضا و فیوضا و فیوضا ناعی کثر حتی سأل کالوادعی
 یعنی وقتی که آب بسیار میشود و سیلان می نماید عرب میگویند فاض الماء و در قاموس
 بدون ذکر صله آن از بناء آن للمفعول منع کرده است و ظاهر عدم اختصاص آن با تها
 لفظی باشد کما قال السید صاحب الریاض جماعته منصوص پس آن مع تعدد الفاظ
 و اتحاد معنی هم تحقق میشود و بعضی از اغراض باتحاد لفظی است چنانچه ظاهر عبارت اکثر همین است
 و بر فرض اول پس آن چون متواتر است از استفیض اللفظ و المعنی و تفیض اللفظ فقط
 بلکه آن استفیض اللفظ فقط هم تحقق است و در بودن اختصاص آن از قسم احاد چنانکه گفته
 بعضی اشکال نموده و متواتر نیز حارس می سازند و در قوانین از حاجی و عقده ای متظاهر
 آن فرموده است و لکن از شهید ثانی رحمه الله اول است که آنکه علییه فی حدیث است

در تحقق خبر متواتر
 در معنی و متواتر

در بیان استفیض

در اشکال

و در آن آرا مشهور هم گفته و بعضی آرا غیر آن می دانند چه در مشهور تعمیم نمی آید بقدری که
 اگر چه در یک مرتبه از مراتب باشد و بعضی اطلاقات بر آنچه مشهور در این است باشد آمده
 اگر چه مختص با سناد واحد باشد بلکه آنچه اسناد آن اصلاً نباشد و در اولین اختصاص تعمیم هر دو
 جاریست و ظاهر شمول جمیع است در قول حضرت صادق حذیر ما شهر دین
 اصحابك و از جمله آنها غریب است و غایت آن یاد رفتن است یا در متن است
 یا در هر دو و اقول آنست که متفرد باشد بنقل آن یکی از مثل خود و بکنایه آخر استند
 یا بودن متن معروف از جماعتی از صحابه یا غیر ایشان و ظاهر است که اعتبار نکردن تنها
 اسناد واحد منفرده بطرف کسی از جماعت معروف الحدیث و دوم پس او آنست
 که یکی منفرده بر وایت متن آن باشد پس وایت کند از وی از واحد دیگر جماعت
 کثیره پس نقل آن شتم گردد از متفرد و گاهی آرا غریب مشهور نیز میگویند و غریب
 فی لسان نیز از تعبیر بنمایند چنانچه اول را غریب فی استند میگویند و از اطلاق غریب
 مراد قسم ثالث میباشد یعنی آنچه راوی او در جمیع مراتب واحد باشد و متن آن از جماعت
 مشتمل نباشد و گاهی گفته میشود غریب بر اول براسند و غیر معروفه در کتب
 معروفه و در عرف عالم گاهی اطلاق آن بر آنچه میشود که متن آن مشتمل بیان امر
 غریب با حکم و طور غریب باشد و در عرف رواة و محدثین و غیر هم اطلاق میشود نیز
 بر آنچه متن او مشتمل باشد بر لفظ غامض که بعید الفهم باشد بحیث قلت استعمال آن در
 شایع از لغت و درین باید تثبیت بغایت فرمایند چه معلوم است انتشار لغت و کثرت
 معانی الفاظ غریبه بسیار است که حاصل میشوند معانی مناسب مراد و مقصود آنچه

توضیح این آیه

اینک مشهور

غریب است

غریب است

اطلاق غریب است
بعید الفهم

بان دست نرسیده بود و جماعت علماء در آن تصنیف کتب فرموده اند چنانچه میگویند
 که اول کسیکه در تصنیف نموده نظر این شریف بود و میگویند که اول مصنف در آن ابو عبید
 عمر ابن قنفه بود و بعد از آن ابو عبیده قسم این مسلم و بعد قتیبه و بعد خطابی پس این
 مصنفات از امامات آنست و متابعت آنها نموده اند غیر آنها بزرگوارند و فوائد چون این
 اشیر در نهاییه و بعد از فاشی و هروی در غریب دین زائد نموده است و گمان غریب
 القرآن راسع الحدیث و دیگر علمائش را غیر مذکورین زائد نموده از جمیع آنچه اجمالاً از آنهاست
 شیخنا الطریق در مجمع البحرین و کاتب بر آن مفرد جهت تفرد راوی آن نیز میگویند و از اینجا
 که اگر در جمیع سند ازین جهت باشد پس آنرا مفرد مطلق می نامند و الا مفرد نسبی است نسبت تفرد
 بعضی را شتم شاذ نیز بر آن طلاق می نمایند و شاذ نیز تغایر است پس شاذ خبریست
 که واحد ثقه آنرا روایت کند مخالفت آنچه روایت کرده باشند اکثر و مقابل آنرا مشهور
 محفوظ میگویند و شاذ را بعضی مطلقاً مردود می دانند و بعضی بشرط آنکه در محفوظ در طبقه
 راوی آن اضبط و احفظ و اعدل اگر باشد پس مقابل آن را که شاذ باشد رد می کنند و شاذ
 مردود خوانند و الا ترجیح میدهند و رد نمی نمایند و بعضی آنرا مطلقاً قبول دارند و اگر راوی
 شاذ ثقه نباشد پس آن مردود را منکر میگویند و چون مردود در بعضی اقسام شاذ شتم باشد
 و در منکر نیز مردود میباشد پس مردود اعم باشد و لکن اختصاص من جهة اجتماع لفظین
 عجب نیست که بوده باشد کما بنه علیه بعضی هم و مردود شامل مشتبیه الحال هم میباشد
 چنانکه اطلاق کرده شود مردود بر مطلق غیر مترشح بصدر قبحیه و اطلاق غنا و بر آنچه ناورد الفتوی
 به باشد کرده میشود اگر چه شاذ بر النقل بوده چنانکه اطلاق مشهور بر آنچه مشتمل الفتوی

در تصنیف کتب
 فرموده اند

باین نحو

در بعضی شاذ مشهور

در بعضی منکر

نباشد اگر چه نقل آن نادر باشد کرده میشود و غیر خبریست که کمتر از دو و آنرا روایت
نکرده باشند و مقبول و آن خبریست که آنرا قبول کرده باشند و نقل بدان نموده باشند
و التفات بصحت و عدم آن نکرده باشند و منشا قبول آن غیر التفات بصحت خود
بود و معتبر و آن خبریست که اقامه دلیل بر اعتبار آن من جهت صحت آن یا وثاقت یا حسن
آن نموده باشند یا آنچه عمل بر آن تمامی یا اکثر علما نموده باشند و سند و آن خبریست که جمیع
رجال سند آن را ذکر نموده باشند در هر مرتبه تا اینکه منتهی شود بمعصوم علیه السلام یا غیر
معصوم اگر او صاحب خبر منقول بوده باشد مثل اخبار از قول و فعل بعض صحابه یا رواة
و غیره مثلاً و این وقت است که مثل این را داخل در خبر و حدیث بجهت اصطلاح بدانیم
و فی تامل متصل و آن را اصول نیز میگویند خبریست که سند آن متصل باشد مثل آنچه
گفته شد و فرق در سند متصل آنست که در اول اختصاص بانتهای الی المعصوم یا غیر آن که
صاحب خبر باشد میباشد و در ثانی اختصاص مذکور نیست بلکه آن اهم است سند را
و وقوف و مرفوع را و در ای فرموده که گاهی متصل مخصوص میشود با آنچه متصل در سند
بعدهم یا صحابی و در غیر هم باشد و این در صورت اطلاق است و در صورت تقیید
پس جائز و واقع است چنانچه میگویند لهذا متصل که اسناد بفلان و محمول
و آن شامل است مرفوع و موقوف و معلق و مقطوع و معضل را بمعنا اعم و اما بمعنا
خص پس آن خبریست که رواة آن بالتمام یا بعض آخر آن ساقط شده باشد اگر چه
ذکر ساقط بلفظ مبهم مثل لفظ بعض یا بعض صحابنا کرده باشند اینک بدون تمیز بلفظ
مشترک ذکر نموده باشند که آن مرسل نخواهد شد و گاهی اطلاق سند نمایند مرسل را بآنچه

مقبول

مقبول

مقبول

متصل

این در متناهی عام

تابعی اسناد آن بر رسول خدا کرده باشد بدون ذکر واسطه مثل قول سعید بن مسیب
 که گوید قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذا و این معنی نزد بهر مشهور است
 کما نقل عن الدراية و فتا حجاجت همان معنای اعم میباشد و بعضی مقید نموده اند و رحمتاً
 ثانی مشهور مسل اختصاص تابعی بکیر سن و گفته اند اذا كان التابعي لموسى كسبيل
 والا پس آن را منقطع خواهند گفت و علق و آن خبریست که از شروع اسناد آن کی
 یازند ساقط باشد و معانی دیگر هم گفته اند و منقطع و آن آنست که از وسط اسناد یا آخر
 آن ساقط شده باشد کی یازند و بعضی اختصاص ساقط بواحد نموده اند و ظاهر علم
 اختصاص است پس معضل را شامل بوده باشد و لکن ظاهر اختصاص معضل بساقط
 الوسط و قول دیگر هم می باشد کما عن لبالب الباب الدار لیتة ایضاً و غیره
 و مرفوع و آن آنچه مضاف کرده شود بمصوم از قول و فعل و تقریر یعنی وصل نموده شود
 آخر سند بمصوم و قطع و ارسال در آن باشد یا نباشد و گاهی میگویند بر آنچه ساقط
 باشد از وسط سند یا آخر سندش کی یا اکثر با تصریح بلفظ رفع مثلاً بگویند و شیخنا
 الطیئنی عن علی بن ابراهیم عن ابی سرفع عن ابی بعبید الله و این در مقام
 مرسل بالمعنی الاعم داخل است و موقوف و آن را دو قسم گفته اند یکی مطلق و دیگری مقید
 پس آنچه مانع و مطلقاً باشد پس آن روایتیست که از صاحب مصوم از نبی و امام از
 قول و فعل نموده باشد خواه متصل است باشد خواه مقطوع است باشد و در غیر مصاب
 مصوم مقید میباشد مثل وقفه فلان عن فلان و گاهی بر موقوف لفظ اثر اطلاق مینمایند
 و قتیکه موقوف علیه صحابی نبی باشد و بر مرفوع خبر میگویند و این اطلاق از بعضی فقها

و بعضی

نحوه

موقوف

است و کن محدثین پس اثر بر هر دو طلاق می کنند و این جمیع اقسام از مرسل میباشند
و لے اگر ساقط معلوم بشخصه بوده باشد پس آن در اعتبار است ورنه در اعتبار مرسل
خلافست و بعضی تفصیل نموده اند و مضمون آن آنچه ذکر معصوم در آخرت شد بضیمه غائب
نماید مثل اینکه بگوید سئلت او عند او اذ خلت فقال لی و غیره الک و مکاتب
و آن آنچه حکایت کتاب معصوم نماید و ظاهر اختصاص آن بخیاطت نیست می باشد اگر چه
بعضی عدم اختصاص را در جوه فرموده اند و محققان خود از عنقه مصدق جعلی است که آنرا
از تکرار حرف مجاوزه اخذ نموده اند و آن عبارت از خبریست که در روایت عن فلان باشد
و آنرا متصل میدانند اگر صراف از آن نباشد و اسنادش در آیه جمیع محدثین نموده میگردد
بل کاذبان میگویند و چون اقسام خبر غیر از آنچه ذکر نمودم بسیار است و ضبط آن بعد
تفسیره درین مقام بجهت غایت غیر مناسب است اکتفا به همین قدر نمودم چه مثل روایت
اکابر از صلح یا روایت متساوی اسن از تساوایشان یا روایت اصحاب عن الآخر که آنرا مذبح از مذبح
نامیده اند که هر یک و بیایچه وجه خود را بدیگر عند الاحد بدل می کنند و روایت ابان از ابنا
و بالعکس و قسینیت سینه بسابق و لاحق و متفق و متفرق و متلف و مختلف و متشابه
آنچه اتفاق باشد خطا و تطامع اختلاف الالباب و تطامع الاسلاف خطا یا برعکس چون
جرید بن حکیم عجمه و رائی مملو و حریر بجای حطی و زار بجای و شریح ابن النعمان و شریح
ابن النعمان و سلسل مصحف و غالب تصحیف و لفظ است و محرف و مقلوب و مزید و
مضطرب و درج و محال و مدلس و غیر ذالک و مقصود ازین کوشش غیر از دریافت
صحت عدم صحت حدیث چیز نیست بجز آنکه معاصر مذکور میفرماید که طریق

نظم
محقق

ابن النعمان

در یافت صحت مضمون حدیث در نهاده اند از کمال بی انصافی است که متشددان
 غیر از اهل بیت و تجال و فریب دهنی عوام و شش به ساقین امر حق بر غیر صاحبان اهل علم نیست
 پس منصفان خیر و نافرمان بصیر براه انصاف ملاحظه فرمایند و بیای کی آن حکماء و انصاف فطین
 صدق قول و کذب آن و آنچه حق باشد از آن نفی و مستور نکنند و گمان آن نفرموده و مظهر کلمه
 صدق و ظاهر امر حق بوده باشد و ما علیکم الا السلاع مطلب است از مجتهد
 ثانی در ابطال باقی اوله عقلیه و نقلیه نفی نماید که در اول بحث اقل ابطال اول
 عقلیه مانعین تفصیل نموده ام و درین بحث چون معاصر مذکور بعد از اخبار و غیره از آنچه
 بیانش مع ابطال نقل از ما گذشت بعنوان عقل ابطال اخبار وارده در معراج نموده است
 و سبب است در لال چون حج مخالف عقل و صورت تعارض با نقل قرار داده باین طور که
 هر چه بر کوه فوق عقل نباشد آن غیر مقبول است و تمنعات استقراری را داخل تمنعات عقلی
 نموده است ان شاء الله تعالی بعد نقل قول ابطال آن منهایم و بدلیل عقل ثابت
 می کنیم که دلیل مانع بے سر و پا باطل است پس بدانکه در آن بحث همین بیان که سابق
 گذشت گفته است که در صورت تعارض بین النقل و العقل عقل را باید مقدم ساخت
 چنانچه این را گذشت و این تمییز نیز قریب قریب بان گفته اند من نیز از بحث تعارض
 بین العقل و النقل آنچه حق است آن را میگویم پس بدانکه در حجت عقل فی الجمله کلامی
 نیست و از احادیث و اخبار نیز حجیت آن ثابت است و آن رسول باطنی خداست و تعریف
 آن بجهت مجرب و که تعلق به بدن دارد و بغیر تعلق تدبیر و تصرف نموده اند و در احادیث است که
 العقل ما عبد به الرحمن و الکسب من الجنان و ازین قبیل و بودن آن حجت

و قول احمد غفاری که آنچه از نقل مخالف
 عقل باشد مردود است

من الله بر چند گان از اخبار بسیار و قرآن مجید و اجماع ثابت است و بحجت آن در
 آنچه مستقلا ادراک آن میکند قائل به تم و نیز در اصول اعتقاد که عبارت از توحید و عدل
 و نبوت و امامت و معاد است که در بعض از اینها عقل حجت است بدون انضمام نقل
 و در بعض با انضمام نقل چنانچه معرفت خداوند را که معرفت نبی که از معجزه میباشد اگر آن
 قول پیغمبر یا قول خدا باشد دور لازم میشود و همچنین امامت امام که حافظ شریعت پیغمبر
 باشد اگر چه عقل و نقل هر یک میشود لکن عقل در اثبات وجوب نصب امام مطلقا کفایت
 نمیشاید و در تعیین مثل حضرت امیر المومنین بعد از ختم المرسلین صلوات الله علیه و آله
 اجماعین با انضمام نقل که ایشان افضل ترین جمیع صحابه بلکه تمامی انام بعد از رسولان نام
 بود در زهد و علم و تقوی و تواضع و عبادت و طاعت و معرفت و قضا و شجاعت و سخاوت
 و بیعت ایمان و اسلام و صبر و رضا و خلق و کرم و غیره در جمیع صفات حسنه و محصوم
 و برمی و مبتدا و منزله بود از نجاست کفر از اول عمر تا نهایت آن و سجده ختم و عبادت
 و شن نه نموده بود و در رسالت تربیت یافته بود و از بدو عمر رفاقت و خلوص و محبت
 و اعتقاد بحضرت رسالت داشت و در همه احوال تابع حکم آنسرور بود و گاهی بطرفه الحین
 عصبانی و نافرمانی آنحضرت نموده و آنحضرت همیشه از در حال حیات خود خلیفه خود فرستاده
 بود و دختر نیک اختر خود را که بهترین زنان عالم بود باو تزویج نمود و سوره پراست باو سپرد
 از بعض گرفته نمود و بر فرش خواب آنحضرت آنجناب شب هجرت خوابید و خوف جان
 نکرد و همچنین از جمیع آنچه مثبت فضائل و مناقب آنجناب از قول دوست و دشمن از سلم
 و غیر آن نبوت قطعی یقینی پیوسته پس بعد از جمیع مقدمات عقل حکم با امامت

در بیان اینها نقل علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

آنحضرت با تعیین بنمایند و قائل میباشند در این که آنحضرت البتّه خلیفه و وصی آنحضرت
و امام خلق بعد آنحضرت میباشد چه ترجیح مرجوح تفصیل مفضول را جایز نمیدانند و مختار
را از قبیح منزّه میدانند و با وجود آن حج ترجیح مرجوح قبیح است پس چه طور ممکن است از خدا که با وجود
بودن علی ابن ابیطالب که افضل ترین جمیع است در جمیع صفات و غیره باشد کسی دیگر را
حاکم خلافت بکند و شخص افضل را محکوم شخص غیر فاضل نماید و عقلاً و تصفین از ادنا و ناس
این امر پسندیده نمیکند پس چه طور از خدا رسول خواهند پسندید پس حجت عقلاً بر این است
ثابت است و همچنین در صفات واجب تعالی و توحید و عدل و غیره که اگر حدیث یا خبری
یا آیه در این باب دلالت بر آنچه از عقل خالی صاف از ادغام و شوائب ثابت شده
نخواهد بود البتّه آن را تاویل خواهیم کرد تا اینکه موافق عقل بشود و لکن در امور فرعی که عبارت
از احکام و ادوات و نواهی باشد از وجوب حرمت و کراهت و اباحت و استحباب موافق آنچه
در شرع وارد است پس عقل چون مدرک آن در جمیع آنها نیست پس دخل دادن عقل
بآن ها از کمال بیفایده است چنانچه از نقل کلام این تفسیر این روش و غیره نیستی چه در وجوب
نماز و عدد رکعات و استقبال قبله و لباس مصلی و اصناف آن و مقدمات و مکر و قورت
در کوع و صد آن و سجود و قیام و قعود و وضو و غسل طهارت و عنوان آن از آب و خاک
و تقسیم آب بمطلق و مضاعف و جاری و راکد و باران و طریقه تطهیر و نیت و غیره که یک فعل نماز
باعتبار جمیع شرائط و مقدمات و مقارنات و اجزا و ارکان و غیره مثل است بر مسائل بسیار
باعتبار فروع و باز باعتبار صنف و باعتبار شخص معنی و فردیت آن چه قدر بسیار
و کثیر میشود پس عقل بشری کجا طاقت دارد و با دراک اینها تا حکم نماید که موافق عقل است

در جمیع اینها عقل
باعتبار فروع و باز
باعتبار صنف و باعتبار
شخص معنی و فردیت آن
چه قدر بسیار

یا مخالف آن و کذا در جمیع عبادات غیر از نماز مثل صوم و تعین آن در ماه مبارک رمضان
و وقت آن مثلا از طلوع صبح صادق تا میل و امساک و آن از جمیع ماکولات مشروبات
و دیگر آنچه مشرعا در کتب فقیهیه مذکور است و عذارتی که آن و عناوین تضاد و کفاره
و غیره و زکوة و شراط آن و نصاب معین آن و در هر یک از اجناس مذکوبه و شراط آن
و مستحقین آن و مصرف آن و کذا الخ و فیما یجب و دیگر لواحق آن و همچنین در
سائر معاملات و عقود و بیع و تجارت و وکالت و جعالت و مضاربت و وقف
و هبیه و وصیت و نکاح و میراث و طلاق و قصاص و حدود و غیره که در کتب فقیهیه
مذکور است که با عقل میتواند که آنچه از اخبار و احادیث در هر هر نوع و صنف و جزئیات
و کلیات آن مستفاد میشود موافق عقل است بلکه اکثر آنها در باوری نظر مخالف عقل
میباشد پس اگر همه را بجهت مخالفت آنها با عقل رد خواهند کرد یا تاویل آنها در آنچه
ملکون باشد موافق عقل خواهند نمود و هر آنکه خروج عن دین الاسلام و خروج فی التدریج
یا دین مبتدع لازم خواهد شد و این مخالفت عقل کلی بے غامله که فطرے و صفائی از
شوائب و همو پاک و صاف است خواهد شد چه آن عقل حکم به اتباع پیغمبر بعد تصدیق
به نبوت آن نموده است پس یا مخالفت عقل جزئی در بعض جزئیات و اطاعت
عقل کلی در تصدیق نبی باید یا عکس این و عقل حاکم است قطعا و اطاعت عقل کلی که
حکم باطاعت پیغمبر نموده است پس مراد جناب سید مرتضی علم الهدی علی ابشده مقامه
فی وارا الکرامه از آنچه از عبارت ایشان نقل نموده است همین است نه آنچه معاصر مذکور
نصیده و اما قول علماء بان کما حکم بالعقل حکم به الشرع یا کما حکم به الشرع حکم به العقل

پس آن معانی متعدده دارد و بیان آن موقوف است بر محبت آن و آن بسیار
 طول میخوابد و غایت مقام مذکور آن نخست نمنه دهد و کن بر سبیل جمال بعضی طالب
 نوشته می آید پس آیا عقل مستقل بدون ورود شرع خواهد قبل بعثت رسول
 یا بعد در چیزه با اعتبار ادراک حسن آن یا قبح آن اگر چه در بعضی مواقع باشد میتوان
 شد یا نه و ادراک عذاب یا ثواب یا طاعت یا معصیت می تواند بکن یا نمنه تواند
 و حکم آن چیزه نمیشود پس بر فرض اول قول کما حکم به الشرع حکم بالعقل درست و
 صحیح خواهد شد و بر فرض ثانی نه و نیز اینکه بعد ورود شرع و حکم خداوندی بچیزه بوجوب
 و بچیزه بحرمت آیا عقل مدركی باشد صفات محسنه و مقبحه را باین معنی که حکم نماید که آنچه
 صفت محسنه دارد بان حکم و جوب فرموده است و آنچه صفت مقبحه دارد بان حکم حرمت فرموده
 است پس حکم خدا بوجوب در اول وجه حرمت در ثانی من باب اللطف خواهد شد و باین
 معنی قول مذکور کما حکم به الشرع حکم به العقل میباشد یا حکم مذکور نخواهد کرد و تجویز از او ممکن باشد
 باینکه مجر د امر شارع و نهی او است و هیچ صفت محسنه و مقبحه در آن نیست و اینکه در آنچه عقل
 مستقل نباشد در ادراک حکم واقعی پس بدون شرع در آن یا قبل بعثت پیغمبر بحسب
 خفا و صفت محسنه یا مقبحه آیا حکم ظاهر می در آن خواهد کرد یا نه مثل به علم است و افعال
 و بر فرض حکم آیا حکم اباحت خواهد کرد یا حکم بخطر خواهد نمود و همچنین در آنچه مشبه حکم از قبل شارع
 بسبب عدم وصول ان بیا یا بسبب اختصار قرآن و من حیث الحسن و القبح مجهول بوده
 باشد پس آیا عقل در آن حکم به برائة خواهد کرد یا با احتیاط یا با استصحاب یا بخیرو اینها
 در علم اصول بحال توضیح و بر این مذکور است و درین مقام با محض این مطلب بیان

نمونه و محبت حسن و قبح
 از شیخ

می گویم که آیا عقل استقلال در واقع و فعلی باوراک صفت حسن و قبح واقعی بدون ورود
 شرع دارد یا در حقیقت بر فرض اول بدون شرع حکم بحسن یا قبح آن می تواند بکند یا اینکه بر فرض
 ثانی در آنچه شرع دارد نباشد نتیجتاً حکم در آن نباشد و ثواب عقاب هیچ نباشد پس
 درین مسئله اختلاف نموده اند پس بعضی معتزله و فرقه امامیه و حکما و ملا صدیق و برابره و غیرهم
 قائل باول شده اند و اشاعره اختیار قول ثانی نموده اند و میگویند که عقل در قتل و
 ضرب مظلوم و نصرت و فریب نماند و هر دو نزد او یکسانست چنانچه آمدی که از اکابر
 اشاعره است و نقلی عن الاحکام از ویگوید که قال لا مدی فی الاحکام و اعلم
 ان الحکم الشرعی یستلزم حکماً و حکماً محکوماً علیه فلنفرکوا حد
 اصلاً و تنفرع علی ان العقل لا یحسن و لا یقبح و لا یوجب مشکراً و لا یمنع
 و ان لا حکم قبل ورود الشرع فلیدرسم فی کل واحد مسئلة اولی فی
 اصحابنا الی ان الافعال لا یوصفها بحسن و القبح لذاتها و ان العقل
 لا یحسن و لا یقبح انما اطلاق الحس و القبح علیها باعتبار ارات ثلثة اضافه
 تنبیه الی الاغراض و الا نظار و غیرهما و لا یکون ذاتیاً کاتصاف بمحالی لتو
 اولها ما وافق لغرض و مخالفه و ثانیه ما امر الشارع بالتناء علی فاعله و یدخل
 فیه فعال الله و الواجبات و المندوبات دون المباحات و ما امر الشارع بنهی
 فاعله و یدخل فیه المحرمات دون غیره و ثالثاً یختلف باختلاف ورود
 امر الشارع و الثالث فالفاعل مع العلم و القدرة ان یفعله بمعنی عدم الحرج
 فیه و هو اعم لدخول المباح و المکروه فیه و القبحه مقابله و ذهب الی معتزله

اختلاف معتزله و اشاعره
 قول بادی

والخوارج وغيرهم الى ان الافعال منقسم الى صفات حسنة وقبيحة
لذواتها مع قطع النظر عن الشرع لكن منها ما يدرك بضرورة العقل
ومنها بالنظر ومنها بالشرع ولكن اختلفوا في عمت الاوائل من المعتزلة الى
ان الحسن والقبح غير مختصان بصفة موجبة كحسنة وقبيحة ومنهم من ذهب
الى ذلك كالجباية ومنهم من فصل فاجب القبح دون الحسن قطر
بما ذكرنا ان الاشاعة ذهبت الى ان فعلا من الافعال من دون ورود
الشرع لا في ذاته ولا بسبب اشتماله على مصلحة فانه بل يقولون ببقاء بعد
امر الشارع على ما كان من تساوي لطرفين وعدم الحسن والقبح فيه وليس
امر الشارع ونهييه الا باختياره ليعلم المطيع من العاصي بصفة موجبة
للفعل والترك فالحسن في الاول والقبح في الثاني كما هو محض متابعة
الشارع ونحو الفتنه ومحصل اين عبارت اين است كه مسيح فعل موصوف به حسن بالقبح
في ذاته يا اشتماله برصحت ومفسر ميشود و حسن و قبح بعض متابعت امر شارع است
و نهى او حسن و قبح باعتبار تشابه اضافيه گفته ميشوند كه بسبب اغراض والنظار مختلف ميشوند
و حسن و قبح ذاتي نهى باشد مثل اتصاف محل بسواد و يكي ازان اعتبارات موافقت و
خالفه غرض است و ديگرى امر شارع پشنا كردن بر فاعل آن و درين افعال خدا
واحكام واجب و مندوبه سوائى مساحه داخل است و نچه شارع مذمت فاعل آن
كرده باشد و ذران محرمات محض داخل استند و اين هم مختلف باختلاف ورود امر شارع
ميشوند و ثالث آن افعالى ميشوند كه فاعل آن را ميرسد كه مع القدر و العلم آن را كنند

بمعنا عدم حرج و آن اعم است بدخول مباحات و مکروهات در آن و معتزله و خوارج
 و غیر آنها رفته اند بطرف اینکه افعال قسمت میگیرند بطرف صفات حسن و صفات قبیحه و لذا
 با قطع کردن نظر از شرع و آن مختلف می باشد بعضی بضرورت عقل مدرك میشوند
 و بعضی به نظر کردن و بعضی از شرع و لکن درین نیز اختلاف کرده اند پس اوائل معتزله
 میگویند که حسن و قبح بصفت مختص می باشد و قبحه نمی باشد و بعضی رفته اند مثل فرقه جابیه
 که بلیه می باشد و بعضی تفصیل نموده اند پس موجب در قبح و آن حسن میدانند بلکه قائل
 ببقا آن بعد شرع به تساوی طرفین می باشد و در مامور به فی الشرع صفت محسنه و در منهی عنه
 صفت مقبحه می باشد بلکه شارع امر به بعضی افعال نهی عن بعض دیگر نفرموده مگر محض بر بنا
 اختیار و امتحان که مطیع را از عاصی تمییز نماید و حسن در مامور به بعضی به متابعت شارع و
 بهیچین قبح در منهی عنه از عدم مخالفت حکم شارع می باشد و تحریر نخل نزاع از جهات
 است اول اینکه اطلاق لفظ حسن و قبح بر چند معنی است بجملة آنها صفات کمال در حسن
 و صفات نقص را قبح میگویند چنانچه عام حسن و قبح قبیح است و بجملة آنها بمعنا مناسب ملائمت طبع
 حسن و مناف و مبعوضان قبیح مثل نبات شیرین که حسن است و مثل شحم خنظل که قبیح
 است اگر چه مخالفت بغرض صحت داشته باشند و بجملة آنها آنچه موافق غرض باشد
 حسن است و آن را مصلحت نیز میگویند و آنچه مخالف غرض است قبیح است و آن را
 مفسده نیز می نامند و بجملة آنها آنچه در فعلش حرج نباشد آن حسن است و درین دخل
 اند و اجبات و استحبات و مکروهات نیز اگر لفظ حرج را بمعنا عیب و ذم بگیریم
 و آنچه در فعل آن حرج باشد قبیح است و در آن نفس حرام و محرمات می باشد و اگر از حرج

قبح در غیر آن معنی قبیح

بیان نسبت در آنکه عموم آن در حرج است

مقتضی مطلقه مراد بگیریم پس مکروه در ثانی داخل باشد و این امور اضافیه میباشد
 که بحسب انظار و اشخاص و احوال مختلف میشوند و نسبت در بین اینها از جمله نسب اربعه
 عموم من وجه میباشد و منجمده آنها آنچه فاعل او مستحق مدح و ذم بشود بمعنا اینکه فاعل آنرا
 مدوح یا مذموم بدانیم پس سوائے معنای اخیر به معنی دیگر محل اختلاف و خلاف نزاع
 نخواهد شد و دوم از جهات مذکوره باعتبار انقسام ادراک عقلست چه قسمی از ان آنست
 که بدون خطاب شرع حاصل میشود یعنی ادراک و مدرک هر دو مستقل میباشد چنانچه
 قبح ظلم و کذب غیره قسمی است که بعد تعلق خطاب به ملزوم از شارع عقل ادراک
 لازم می کند و آن لازم عرفی است و از خطاب نمیشود بچشمتکه ادراک مدرک هر دو عقلی
 تبعی باشد و ثبوت ملازمت در بیان لازم و ملزوم خواه از شرع باشد مثل قصه
 اتمام و خواه از عقل باشد مثل وجوب مقدمه واجب قسمیست از ان که ادراک
 عقلی تبعی باشد اگر چه مدرک مستقل باشد و آن حاصل میشود بضم و انضمام و کلام
 باینکه بگذشت ادراک مدت قبل عمل از دو قول باری تعالی یکم آنچه فرموده است *الولاء*
برضعن او کاذهن حتی لین کاهلین که ثبوت مدت رضاعت است که آن دو
 سال کامل میباشد و دیگر که *سیفر یاید و حمله و فصا له ثلثون شهرا* یعنی مدت
 حمل آن و مدت فصال یعنی ختم رضاعت آن سنی ماه است پس از انضمام این هر دو
 آیه چون از سنی ماه بست و چهار ماه کم کنیم باقی شش ماه می ماند پس با دراک تبعی
 مدرک مستقل مدرک گردید که اقل مدت حمل شش ماه است پس محل نزاع قسم اول است
 چنانچه صریح است دلالت ایشان و مثله مذکوره از ایشان بر آن دلالت واضح دارد

و نیز قدر متیقن بهم همین است و چون مثبت و نافی مشترک الاذله می باشند
از حیثیت ادراک مدح بر فعل مقدمه و ذم بر ترک آن پس آنهم داخل در مسل
نزاع باشد و در ثالث عدم اقتضای منازعت بحجت قاعده می باشد چه اگر محل
نزاع استفاده از لفظین بوده باشد پس باید که طریق الفاظ بر مذهب ایشان
منسب گردد زیرا که اثبات اوضلاع و اراده و غیره اگر چه بدالالت می باشد و لکن ادراک
آن دلالت و غیره از عقل است پس آنچه حاصل میشود از کلمات و استدلال
و امثله آنها این است که عقل من دون ورود شرع ادراک مدح و ذم نمیکند
شیوم از جهات مذکوره تخصیص در محل نزاع بفرعیات است یا تعمیم در
کلامیات و فرعیات است و ظاهر تعمیم است چه آنها قائل بجزای تکلیف بالمحال
و قول بجبر در بودن عبود و افعال و اراده و پس ازین بیان و قول آمدی
مذکور عموم نزاع ظاهر میشود و دلالت بر عموم می نمایند و همچنین عن ادین
مسائل مثل اینکه آیا فعل کذب مذموم است یا نه که صریح در تعمیم است چه
این مسئله مختص به غیر نبی و خدا نیست و همچنین از اوله مثبتین نیز تعمیم ظاهر است
چه آنها میگویند که اگر حسن و قبح عقلی نباشند پس اظهار معجزه بردست کاذب عقل
تجویز خواهد کرد و اقسام انبیاء نیز لازم خواهد آمد چه درین وقت وجوب نظر در حرقت نبی
ثابت نخواهد شد چنانچه می آید پس اقسام انبیاء لازم خواهد شد پس اگر انشاء درین
جا منازعت نداشتندی می گفتندی که اینها مسائل کلامیه می باشد و مایان در حجیت
عقل و ادراک آن را در محاسن و مقابح گفتگو نداریم و آنچه گفتگو داریم در فرعیات

واریم و ازین دلیل حجیت ادراک آن در فرعیات ثابت نمی شود پس تعمیم زاع
 بفرعیات و کلامیات ثابت گردید و چون حق مع کلاماً می کشد **لَهُمُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ**
 است لهذا مختصراً بعض ادله را درین اوراق بیان می نمایم پس بدانکه اگر حسن و قبح
 عقلی بالمعنی المذکور نباشد پس عقل هیچ چیز را از خدا قبیح نخواهد دانست و برین آیه
 عقل باطل را زنجیره بردست مبتنی کاذب لازم خواهد شد پس چه بود که فرق و تمیز در نبی
 صادق و مبتنی کاذب نخواهد نمود و شرائع ثابت نخواهند شد و فائده خلقت عباد
 و بعثت انبیاء منتفی خواهد شد و منافی غرض لازم خواهد شد و این قولی است بطلان
 می باشد حتی که نزد مخالف هم پس مقدم نیز باطل باشد پس بودن حسن و قبح عقلی ثابت
 باشد و بهو المطلوب ایراد اگر گوی که این استدلال عقلی است پس مصداقه
 بر مطلوب خواهد بود و آن جائز نیست در جوابی که گفت آیا بطلان مصداق شرعی است
 یا عقلی لکن عقلی است پس مطلوب ثابت است و اگر شرعی است پس دور یا تسلسل
 لازم است اگر منتفی بعقل نشود اگر گوی حجیت این ادراک عقل موقوف است
 بر ادراک دیگر للعقل یا نه و اول مستلزم دور یا تسلسل است و ثانی مطلوب است یعنی
 خواهیم گفت که این استدلال نیز عقلی است و مثبت مطلوب است و آنچه میگویند که
 یقین بصدق نبی بخلق علم ضروری از الله تعالی در دل مصدق و از الهام از اولیای
 میشود پس علم فروع است اولاً باینکه اگر باین عنوان بود لازم بود که در اوها همه جمیع مردم
 این علم و یقین پیدا میشد و در تقصیر و کمی از او تعالی لازم است العیاذ بالله و نیز نفی
 عذاب لازم است نسبت به نکرین نبوت که در دل او شان علم ضروری برائے تصدیق

این حدیث حسن
 و قبح عقلی

زیاد

پیدا نشد و الہام ہم بایشان نگر وید و نیز تکلیف مالا یتعلق لازم می آید و بر فرض عقاب
 لزوم آن بدون الاستحقاق لازم می آید و این همه قواعد صریح البطلان می باشد پس مقدم
 مثل آنست یعنی قول بخلق علم ضروری به تصدیق نبی و الہام از و تعالیٰ لیکن بطلان
 اول پس بحجت بدایت انکار بعضی از حجت عدم علم معلوم است و همچنین بطلان ثانی
 باتفاق مایان و اشاعره چه آنهم قائل به تقصیر خداوند نیستند اما ثالث یعنی نفی
 عذاب پس آنهم باطل است چه در شریعت قطعاً ثبوت عذاب للمنکرین مقطوع است
 و اشاعره نیز درین قسم به تکلیف مالا یتعلق قائل نیستند و آنچه قول بجواز تکلیف کنای
 دارند در افحاشی دارند که در آن عدم اراده و عدم قدرت عباد در آن میدانند چه آنها
 بنده را مجبور در اراده و عدم آن میگویند پس اگر گوی که بے خلق میفرماید او تعالیٰ
 علم ضروری به تصدیق پیغمبر در دل کسی که آماده و مهیا بشود و برائے تصدیق به شخص و نظر
 نه در شخص که آماده نشود پس تقصیر بنده است که آماده مهیا نشد و الا او تعالیٰ لابد در دل و هم
 خلق میفرمود و خواهیم گفت که آیا ترک کردن فحش و نظر قبیح است از روی عقل یا نه
 پس اول مثبت مطلوب است و ثانی یعنی اگر شرع را بگویم ترک نمودن فحش و نظر در شرع
 قبیح است پس وارد است آنچه وارد نموده ایم اگر گوی که تصدیق نبی صادق حاصل
 میشود از جهت عادت و ضرورت بعدم ظهور مجزیه بر دست کاذب گوئیم که مخالف است
 ضرورت و عادت آیا قبیح است عقلاً پس مطلوب ثابت است و الا علم ثابت نیست
 و چون کلام جاریست زمان ابتدائی را هم که عادت بآن نشده بود در آنجا بجهت تصور
 خواهد شد مثل زمان ابتداء شرع و عدم جواز اظهار مجزیه اگر از شرع بگوئی که ثابت

شده است از آیات و اخبار پس این باطل باشد چرا که بر بنابر تجویز اظهار مجزیه بردست
 کاذب شرع ثابت نخواهد شد پس تسک بان مستلزم دور یا تسلسل باشد و همچنین
 قول باینکه چون تجویز اظهار مجزیه بردست کاذب بقص است و منافی غرض است پس باطل
 باشد و از آنکه تعالیه صد و آن محال باشد و ادراک عقل مرتفع را انقدر مسلم داریم
 و مطلوب ثابت خواهد شد مد فروع است باینکه قبح صد و نقص از و تعالی او بودن منافی
 غرض مذموم از عقل است یانه اول مثبت مطلوب است و بر ثانی وارد است آنچه وارد کرده
 شد و تسلیم کردن آن درین مسئله من حیث اینکه مسئله کلامی است بختم مجددی نفع
 نیست چه نزاع چنانچه گذشت عام است و شامل است مسائل علم کلام و نیز و نیز میگویم
 که کلام در نفس فعل است نه در فاعل خواه خدا باشد خواه نبی خواه بنده مثل ظلم و کذب
 و غیره و عدم فرق در فاعل این افعال باین معلوم است دلیل دوم اینکه اگر عقلی نباشند
 پس عقل حکم بقبح صد و کذب از و تعالی نخواهد کرد و کذا لکس از نبی و این موجب
 عدم وثوق بر وعده و وعید و تعالی عنی ذالک علو کبیر و پیغمبر ان العباد
 بالله خواهد شد چه وثوق بر وعده ثواب بر اطاعت و بر وعید عقاب بر مخالفت نبی
 و محرمات نخواهد ماند بلکه عقل بر عکس تجویز خواهد کرد و تجویز خواهد کرد باینکه آنچه مأمور به است
 مأمور به نیست و اراده خلاف ظاهر با عدم قرینه جائز است و تجویز بجواز از او تعالی مستحب
 کافر و تعذیب مومن خواهد کرد و این سبب نفی ثمرات تکلیف باشد و برین استدلال
 نیز از ایرادات مذکوره بر استدلال اول وارد میشود جواب نیز از آنچه گذشت
 معلوم می شود اما ایراد باینکه کذب در کلام نفسی محال است پس جوابش اینکه اولاً

پس غایبی بودن آن قبح عقلی

بطلان کلام نفسی ثابت است و ثانیاً اینکه بنا بر استدلال کلام لقطیست نه کلام نفسی
 و ثالثاً اینکه جواز آن در لفظی مثبت و مستلزم جواز آن در نفسی میباشد چه آن مرده نیست
 ورنه مرتبت باطل خواهد شد و دلیل سیوم اینکه اگر عقلی نباشد پس اتمام انبیا لازم
 می آید چه درین وقتی در معرفت خدا و اثبات نبوت و تصدیق پیغمبر
 ثابت نخواهد شد چه اگر پیغمبر کسی خواهد گفت که متابعت من بکن او میتواند بگوید که متابعت
 تو بر من واجب نیست مگر بعد تصدیق به نبوت تو و تصدیق نبوت تو بر من واجب
 نیست مگر بعد علم و نظر به خبر تو و علم و نظر به خبر تو واجب نیست مگر بقول تو و قول تو قبل
 ثبوت نبوت و صدق تو حجت نیست پس باب معرفت نبی و همچنین ابواب معرفت
 خداوند خواهند شد و دلیل چهارم اینکه اگر عقلی نباشد پس اختیار نخواهد کرد عاقل اگر
 او را اختیار از اختیار صدق و کذب بدارد صورت مساو و اقامه هر دو مثلاً اگر بگوید
 زید را قتل نماید و بگوید که دیگر بگوید که تو زید را قتل کرده باشی خواه نه کرده باشی ترا لا بد خواهند کشت
 بجنوائیکه بکر بکشته شدن خود در صورت اقرار و انکار هر دو یقین بکند پس ابد بکر دروغ نخواهد
 گفت و صدق را اختیار خواهد کرد و دلیل پنجم بدایهت می دانیم که عقلاً قائل کذب را
 که ضرر رسانیده باشد و مستلزم قتل نفوس و بر باد می آید اموال مردم یا موجب هتاکت
 مردم باشد بد و مذموم میگویند و تبییح آن می کنند و همچنین ظالم را بد میگویند خصوصاً
 آنکه ظلم کند به فقیر عاجز که مثلاً بکمال عجز و فقر باشد بدون سبب یا مخصوص بهرگاه آن
 فقیر در زمان ثروت و غنا خود باین شخص که حالا ظالم است احسان کرده باشد
 و این ظالم در آن وقت عاجز و فقیر بوده باشد و همچنین عقلاً تبییح می نمایند اگر کسی

دلیل سیوم بطلان کلام نفسی

دلیل چهارم

دلیل پنجم

بغلام خود بگوید که تو مثل طيور پر واز بکن و چون آن غلام نمی تواند که طير ان کند آقايش
 اورا بزند و سزا بدد و همچنین آن بنده را تقيج خواهند کرد که بولایه حسن خود که منم
 او باشد اسارت و بد می بکند و همچنین بر مدح فاعل احسان و فاعل صدق نافع و
 راد و و بعت و بنده مطیع آقائی خود و مدح کسیکه بر فقر او عاجز آن رحم و کرم نماید و بپای
 حسن سلوک رزق و این همه راجع بطرف شرع کردن یا بسمت عادت قابل التفات
 نیست چه این مکابره است زیرا که طفل همینکه هنوز بمرتبه عادت و تکلیف شرعی نرسیده باشد
 در مدح و ذم بر امور مذکوره تامل نمی کند بلکه منکر شرع هم در تقيج و تحسین در امثال مذکورات
 تقيج تامل نخواهد کرد بلکه خود ظالم با وجود اعتیاد ظلم ملامت و مذمت نفس خود میکند و به
 یقین میدانند که بد می کنند و همچنین از شرعیات نیز ثابت است که حسن و قبح عقلی
 هستن چه که در قرآن مجید میفرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَنْهَى
 عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی خدا حکم مینماید به عدل و احسان و منع مینماید از فحشاء و منکر
 یعنی امور فاحشه و افعال بد و منکره پس لابد است که قبل صد و ر امر آن شئی صفت عدل
 و احسان داشته باشد و الا در خواهد شد و همچنین میفرماید قَالَ تَمَّا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ
 بگوای پیغمبر که جز این نیست که پروردگار من حرام فرموده است فواحش و امور بد را و نیز
 بر مظهر واضح الدلالات است و اشاعره نیز ادله شرعی و ادله غیر شرعی بر اثبات مدعا
 خود می دارند چنانچه دلیل اول ایشان که از جمله ادله شان بسیار قویست این است که فاعل
 عباد یا اتفاتی هستند یا اضطراری و بر هر دو تقدیر قبح لازم نیست بیان ملازم است اینکه
 یا بنده وقت فعلی در بر ترک است یا بنده بر فرض ثانی اضطرار لازم است و بر فرض اول یا

دلیل اول شرعی بودن حسن و قبح عقلی

دلیل ثانی

بر ادله اشاعره بودن حسن و قبح شرعی و ابطال آن

در بیان اول

صدور فعل موقوف بر مرجح است یا نه بر فرض ثانی اتفاق است و بر فرض اول پس
مرجح یا فعل دیگر بنده است یا نه بلکه فعل غیر است پس بر فرض اول یا دور یا تسلسل
لازم است و بر فرض ثانی نیز زیرا که در مرجح نقل کلام مذکور خواهد شد با اینکه آیا بر ترک مرجح
قادر بود یا نه الخ و بر فرض ثانی پس بعد تحقق آن یعنی مرجح اگر فعل واجب شد مضطر
لازم است چه با حصول مرجح آن فعل واجب است و بدون مرجح و قبل آن متنع
بود و اگر واجب نباشد پس جائز الترك باشد پس با فرض وقوع آن فعل در یک وقت
و عدم آن در وقت دیگر نمیکنم پس میپرسم که آیا اختصاص وقوع آن در یک وقت
و عدم وقوع آن در وقت دیگر موقوف بر مرجح است یا نه اگر موقوف نیست بر مرجح
ثانی و کافی است آن مرجح اول که حاصل شده بود و هر دو وقت پس اتفاقی خواهد بود
و اگر موقوف بر مرجح ثانی باشد پس مرجح اول تمام نخواهد بود و حال آنکه آنرا تمام فرض
نموده بودیم یا اینکه در آن هم خواهیم گفت که آیا با وجود آن فعل واجب شد یا نه پس بر
اول ضطرر ثابت است و بر ثانی دور و تسلسل در مرجحات لازم است و مقدمه ثانی بر
بیانش این که فاعل فعل اضطراری قدرت بر ایجاد فعل یا ترک آن ندارد پس چه طور بلا حط
حسن یا قبح میتواند کرد زیرا که آن فعل از جانب غیر است بهر عنوان که میخواهد آن را ایقاع
میفرماید چنانچه تمسک می نمایند بقول حق تعالی إِنَّ اللَّهَ كَيْفَ يَعْلَمُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْفَى
است حال اتفاق و جواب ازین اجمالاً پس این است که بداهت فرق است در اسقاط
از بند می و سقیط از ان و تفصیلاً پس اولاً بعنوان نقض میگویم که آیا خداوند تعالی را عند فعل
یا قادر بر ترک است یا نه علی الثانی اضطرار لازم است و علی الاول یا محتاج بر مرجح است

جواب اجمالی و تفصیلی

یانه علی الثانی اتفاق لازم است و علی الاول پس مرجح فعل دیگر و اراده خود او تعالی
 است یا فعل دیگر و فعل الاول دور یا تسلسل لازم خواهد شد چه این اراده و عدم
 آن هم فعل است پس این اراده وقت اراده یا واجب باشد پس اضطرار لازم است
 و اگر واجب نباشد پس یا محتاج بمنزج است یا نه بر تقدیر ثانی اتفاق است و بر اول
 پس مرجح از فعل خود او است یا از غیر و علی نه پس دور یا تسلسل خواهد شد و علی الثانی
 احتیاج واجب تعالی بنیغیر لازم است و نیز میگویم که آیا مع فعل غیر هم قادر بر ترک
 است یا نه علی الثانی اضطرار لازم است و علی الاول پس یا موقوف بر مرجح هست
 یا نه علی الثانی اتفاق لازم است و علی الاول پس مرجح یا فعل دیگر خود او تعالی است
 یا فعل غیر و بهم جای پس دور یا تسلسل خواهد شد و اینکه مرجح در فعل او تعالی علم او تعالی
 بالا صلح است و اراده مرجح است چه اراده او تعالی بهمان علم بالا صلح است چنانچه تکلیفین
 گفته اند و آن عین ذات او تعالی است و قدیم است و محتاج به هیچ شئی نیست پس
 بر فرض تسلیم اینهم میتوانم که بگویم که آیا او تعالی با علم اصلیت آن فعل قادر بر ترک
 آن نیست بحیث امتناع اختیار قبح یانه بلکه قدرت بر ترک دارد و لکن واقع نمیشود
 اینکه مخالفت علم بالا صلح قبیح است پس بر اول اضطرار لازم است و بر ثانی مطلوب
 حاصل است که آن قادر است و موقوف است آن فعل بر ادراک عقل قبیح را و همچنین
 در استدلال مذکور خواهیم گفت که بعد نیز وقت وجود مرجح قادر بر ترک است پس گاهی
 ترک نمیکند بسبب اینکه او فعل قبیح به یک از معانی مذکوره نزد او می باشد یا بسبب دیگر
 و زلف و اشتباه از منافع و مضار دنیوی یا آخر دنیوی و ثانیاً بطور معارضه میگویم که آیا اینند

اراده او تعالی عین علم است

جواب ثانی بعنوان

قادر بر فعل است یا نه پس بر اول مطلوب ثابت است و بر تقدیر ثانی در موجد فعل نقل
 کلام خواهیم کرد که آن چرا ایجاد فعل را بر عدم ایجاد آن در مضطر ترجیح داد پس آیا در
 ترجیح ایجاد بر عدم ایجاد مضطر است یا نه بلکه مختار است علی الثانی مطلوب حاصل
 و علی الاول یاد و تسلیم لازم است در ایجادات واجب تعالی و ارادات و تعالی
 و افعال و تعالی و چون اول باطل است پس دوم حق است یعنی اختیار و آن
 مطلوب است و ثانیاً بطور حل میگویم که بنده قبل حصول فعل اگر چه بعد اختیار باشد قادر
 بر ترک است باینکه اختیار نکند یا اینکه تبدیل اختیار بعدم اختیار نماید و اراده را بعدم
 اراده تبدیل کند و موقوف بر مرضی باشد و مرضی یا علت مادیه باشد مثل حسن
 یا قبح بمنابر مدح و ذم یا غیر آن از معانی یا مرضی منافع دنیوی یا اخروی یا مضار
 آنها میباشد و گاهی مرضی علت غایی میباشد مثل بودن آن موجب تقرب گاه
 مرضی علت فاعلیه میباشد یعنی محض قابلیت مثل اختیار یکم از دو قدح آب بجمع
 جهات مساوی باشد چه این اختیار از باب محض قابلیت و اختیار است نه از باب ترجیح
 و احتمال اینکه این از اتفاق است مدفوع است زیرا که اتفاق در آنجا است که در آنجا
 هیچ سبب ظاهر نباشد و در اینجا ظاهر است که ریحان بسبب مرے که زائد علی القادر
 باشد نیست نزدیک مرضی پس آن قادر بر ترک میباشد و گاهی ترک کند و گاهی
 ترک نکند زیرا که فعل مسبوق بر اراده است و آن مسبوق بر التفات است و بعد
 التفات در امر و فعل منافع دنیوی و یا بد پس بتخیل آن منافع نفس منبسط
 شود و التفات زیاده میشود پس بعد غم میرسد و بدرجه اختیار می آید پس یا

فعلی بر اول

تفاوت نفسانیه بامداد شیطان رحیم آن را واقع می سازد اگر آن فعل بد است
و هیچ منفعت اخروی ندارد و اگر نیک است پس بامداد و توفیق حضرت خداوندی
و هیچ شک نیست در اینکه قبل فعل قادر بر ترک بود و همچنین قبل اراده قادر بر عدم
اراده بود و بعد اراده و قبل فعل نیز گاهی اختیار ترک باقی است چنانچه در کفایه مقصرین
است و گاهی مساوی می شود و اختیار باقی نمی باشد و قادر بر ترک نمی باشد یا
سور فعل خودش یا از غیر خود مثل دخول ملک غضبی در صورت جهل و لاضیر فی
دلیل ثانی اینکه علم بحسن و قبح یا بدیهی باشد و اول باطل است یعنی ضروری نیست
چهره درین ادراک و در بودن واحد نصف الاثنین فرق بین دو واضح است و تفاوت
از طرق احتمال است و چون درین صورت علمی نیست پس چه طور ضروری خواهد
و نیز اگر ضروری می بود هر آنکه اتفاق در جمیع عقلا می بود و خلاصه درین نمی بود
مثل بدیهیات دیگر و بطلان تالی معلوم است پس مقدم نیز باطل است پس ثابت
گردد که علم بحسن و قبح بدیهی نیست و بطلان ثانی اوضح است لعدم القائل به وجوب
الذین این است که برین تقدیر لازم می آید که تمامی نظریات علمی نباشند چه در میان
آنها و میان ضروریات تفاوت بین است و آن نیست مگر جهت طرق احتمال و آن
منافی بعلم است پس علمی نباشند و بطلان این بضرورت و تسلیم خصم متیقن است فاما
هُوَ اجْوَابُكُمْ فَهُوَ اجْوَابُ بَنَاءِ ثَانِيَا مِثْلُكُمْ كَبَعْضِ بَدِيْهِيَّاتِ بَعْضِ مَرْدَمٍ مُحَقِّقِيْ بَدِيْهِيَّاتِهِمْ
بسبب اختلاف تصورات آنها و محتاج بملاحظه مقدمات می باشند و فرق در میان
آنها و در میان نظریات ظاهری است چه ثانی محتاج بترتیب صغری و کبری می باشد و

و بدیهی

جواب بدیهی

هر دو مختلف در ظهور و نقایب باشند و در اصطلاح مضائقه و مشایعیت و بدیهی بودن
 چیزی مستلزم اتفاق کلی عقلا نمی باشد و الا در بدیهیات هیچگونه اختلاف نیست و حالا
 در بدیهیات شش اختلاف موجود است چنانچه در تجویز تکلیف محال از خدا و در بودن
 افعال عباد اختیار و اضطرار و دلیل ثالث اینکه اگر کسی بگوید لا کذب بن غلام
 یعنی فردا دروغ نخواهم گفت پس در فردا یا صدق حسن خواهد بود یا کذب صدق
 حسن نخواهد شد بحیث اینکه او مستلزم کذب خبر اول است و آن قبیح است و مستلزم
 قبیح قبیح است و لازم است که درین صورت صدق حسن هم باشد و قبیح هم باشد
 و عدم قبیح کذب ثانی مطلوب است و لازم آن خروج کذب قبیح است یا اجتماع حسن
 و قبیح و در شئی واحد و آن باطل است و بتقریر دیگر میگویم که یا در فردا کذب واجب باشد یا نه
 و بر هر دو تقدیر کذب قبیح خارج میشود زیرا که بر تقدیر وجوب کذب ظاهر است که واجب
 قبیح نمی باشد و اول مستلزم تجویز صدق ثانی است و آن مستلزم کذب اول است
 و اگر قبیح بود هر آنکه صدق قبیح خواهد شد و جایز نباشد پس جواز آن موجب عدم قبیح
 کذب اول است و جواب زین آنکه چون اجتماع صدق و کذب بحیث واحد و در شئی
 واحد لازم نیست پس جایز باشد چه کذب ثانی قبیح و حرام لذاته میباشد و صدق گفتن
 حسن و واجب لذاته است اگر چه مستلزم کذب خبر اول است بر فرض انعقاد قسم آن
 مسبب از سوا اختیار آن شده و مستلزم القبیح قبیح عرضا است نه ذاتا و درین صورت
 صدق گفتن در فردا حسن ذاتا و قبیح عرضا خواهد بود و این اجتماع عیب ندارد و اگر
 قول دی را اخبار از عزم بدانیم پس در فردا کذب دروغ ترک کردن حسن باشد و

دلیل ثالث

جواب نویل ثالث

و کذب نباشد بلکه محض رجوع از عزم اول بوده باشد و آن قبیح نیست دلیل چهارم
اینکه اگر نبی از ظالمی که قصد انبیا و قتل او داشته باشد بگیرد و آن ظالم در طلب او
باشد پس اگر بیاید او را بقتل رساند و کسی خبر از حال او داشته باشد و آن ظالم از او
استفسار آن نبی نماید پس آیا درین صورت کذب دروغ قبیح و صدق حسن خواهد
یانه و از بسکه کذب موجب نجات پیغمبر است پس حسن خواهد شد با اینکه او قبیح است
پس اجتماع حسن و قبیح در شئی واحد خواهد شد یا اینکه کذب قبیح نخواهد بود و هر دو
ظاهر البطلان اول ظاهر و واضح است که اجتماع ضدین است و ثانی چون جمیع
تخلف ذاتی از ذات است و آن محال است پس باطل باشد یا صدق حسن باشد
و آن موجب قتل نبی است و آن قبیح است و مستلزم قبیح قبیح است پس اجتماع
حسن و قبیح در شئی واحد لازم باشد یا حسن صدق و عدم قبیح قتل نبی و هر دو بین البطلان
و جواب ازین است دلالت آنست که اولاً اگر دفع ضرر پیغمبر از توریه و عدم کذب ممکن
باشد باید بکند و از کذب احتراز نماید چه کذب حرام است و قبیح اقتضای مخالفت با اهل
علی المحذور الاقل و اگر ممکن نباشد و دفع ضرر از نبی موقوف بر کذب باشد پس واجب
خواهد شد چه دفع ضرر از نبی واجب است و حسن و کذب حرام است و قبیح پس بر بنابر آنکه
صفات در نفس ذات میباشد تعارض و اینین خواهد شد و حکم تابع راجح است و شک
نیست که رجحان در دفع ضرر از نبی است چنانچه در تعارض شریعات حکم راجح میشود زیرا که
صفات علل تامه نمیشوند بلکه محض مقتضیات حکم میباشد و موقوف میباشد بر عدم
مانع پس با وجود مانع راجح تعیین است و مع تساوی تخیر است ایراد اگر قائل بجاز توریه

جواب سلیح عام
بجای توریه

ریح

بشوم یا قول بعدم قصد بدول جائز باشد پس وثوق بر قول نبی و ائمه باقی خواهد ماند بلکه
 عدم اعتماد بر هر قول بحیث احتمال توریه و غیره پیدا خواهد شد و آن مستلزم عدم فائده مقصود
 از بعثت است و جواب ازین آنست که لطف یعنی وجود نبی و امام و تصرف ایشان اگر
 بطور منجزیت است که مجوز للتقیه نیست پس از آن ما هم مانع هستیم مثل کذب و اگر معلق است
 پس جواز و تجویز توریه مع التقیه مستلزم تجویز آن بدون آن نیست پس مستلزم عدم
 وثوق در مقام غیر تقیه نخواهد شد دلیل پنجم اینکه آنچه علم بفعل آن خدا دارد از بنده لازم
 است و همچنین با آنچه علم دارد بعدم وقوع آن از بنده آنها هم لازم است که واقع نشود
 پس بنده در فعل یا عدم فعل مضطر است و الا جهل او تعالی لازم است و آن محالست
 پس تکلیف به مالا یطاق واقع است پس حسن منتفی است و کذا لک القبح و نیز معلوم است
 که او تعالی به ابولهب تکلیف داده که ایمان آورد به پیغمبر و آنچه او بیان اخبار میکند و بجملة آن
 اخبار این است که ابولهب ایمان نخواهد آورد و جمع ممکن نیست بحیث تناقض و جواب
 ازین آنست که علم خدا علت فعل بنده نیست چه علم عبارت از دانستن اشیاء است کما
 هی فی الواقع پس او تعالی علم دارد باینکه فلان بنده در فلان وقت فلان فعل باقتیاء
 خود واقع خواهد ساخت یا ترک آن با اختیار خواهد نمود و بلا شبهه می دانیم که علم بعدم حصول
 یکطرف از دو طرف ممکن از قادر و مختار آن را غیر قادر و مضطر نمی سازد و حکایت ابولهب
 پس باینکه او مکلف به ایمان بود و به اخبار نبی اعتقاد بعدم ایمان او حاصل گشت پس تناقض
 نیست دلیل ششم اینکه اگر حسن و قبح لذات بالفعل بالصفت باشند پس اضطرار
 باری تعالی لازم باشد در احکام او تعالی چه او تعالی حکم بر جرح بسبب غیر عقول

تجارب

دلیل پنجم

تجارب

دلیل ششم

بودن آن نخواهد بود و نیز اگر حکم بر جرح خواهد فرمود پس تبعیت حکم لاصفت نخواهد شد
و آن خلاف عموم است پس لابد واجب باشد که حکم برانح فرماید و درین صورت حقیقا
اجد حکم برانح ندارد پس مضطر باشد و آن محال است و جواب ازین آنست که عدم
صدور شئی از حکم بسبب قبح آن شئی مستلزم عدم قدرت حکیم بر ایجاد نیست مثلاً
کسی خوردن سم الفار را ترک کند بجهت اینکه او از سموم قتل است پس هیچ عاقله
آن را مضطر نخواهد گفت زیرا که آن ممتنع بالذات است نه بالذات پس عدم قدرت ذاتاً
ازان لازم نخواهد شد دلیل هفتم آنست که اگر صفات محسنه و مشیبه در اختیار بعنوان تاثیر
تقرب و تبعید موجود باشند پس حصول تقرب لازم باشد براسی که عمل او مطابق
واقع نبوده باشد اگرچه او نهایت اجتهاد و تفحص نموده باشد و اطلاق تاسی از شرع
و تسلیم خصم بلکه بصورت معلوم است پس مقدم نیز مثل او است و جواب ازین آنست
که قرب بعد و ثواب عقاب از لوازم اطاعت و مخالفت میباشد و آن از لوازم امر و
نهی هستند و فعل من حیث هو فعل نه حسن بودن قبیح بلکه حسن است با صدق اطاعت
و شرط است نیت قربت دران و داخل است در موضوع متصف بصفه و محض
موافقت و اقمیه با وجود عدم صدق اطاعت حسن نمیباشد چنانچه نماز که براسی غیر
خوانده شود حسن نیست چنانچه میدانند و اگر فرض نموده شود صدق اطاعت چنانچه در
عمل بعضی مقصودین است که محض باستماع حکم از ابوبین یا استاد مکتب و غیره میکنند پس
بشرط مطابقت واقع صحت و قرب و ثواب مسلم است و لکن معاقب خواهند شد بر ترک
فحص من باب ترک المقتدره محتمل ترک القلوة المطلوبة فی الواقع ولیکن آنکه عملش بعد

جواب پنجم

و یکم

جواب ششم

فخص واجتهاد مطابق واقع نشود باشد پس آن مثاب خواهد شد باعتبار اعتقاد و کسب
عمل بعد از فخص و بر ترک واقع معاقب نخواهد شد زیرا که تکلیف بمالا یطاق قبیح است
بجبت اینکه صفات مقتضیات میباشد تحقق طلب نیست و مگر بعد رفع مانع و اینجای مانع
موجود است و عقاب از خدا اختیاریست پس با وجود مانع عقاب نخواهد کرد و دلیل ششم
آنکه اگر کذب قبیح باشد پس مختلف باختلاف اوضاع خواهد شد و بطلان تالی معلوم
است و جواب از آن این است که اگر مراد از اختلاف اوضاع اختلاف صیغ و غیره
است پس در اینجا نفس اختلاف حروف و اصوات است باختلاف وضع آن برای
معانی مختلفه نه اختلاف ماهیت و اگر مراد از اختلاف اختلاف ماهیت کذب است
پس بطلان آن اوضح است چه آن هرگز مختلف نمیشود و همچنین ماهیت قبیح که آنهم
مختلف نمیشود چه کذب عبارتست از عدم مطابقت خبر للواقع بهر زبان و لغت و عباد
که بوده باشد دلیل نهم آنکه کذب اگر قبیح لذاته باشد پس مقتضی آن یا لفظ من خبیث هو
باشد یا عدم خبر عنه باشد یا مجموع هر دو باشد و هر یک از آنها باطل است چه اول مستلزم
لفظ است اگر چه صدق بهم باشد و تالی مستلزم علیت امر عدی برائے وجود است و آن
محالست و الا جائز باشد که واجب الوجود معدوم باشد العیاذ بالله و بر ثالث نیز همین
لازم است زیرا که مرکب از عدم و وجود و عدی است و اینجای هم خبر عنه خبر بر واقع شد
است و جواب از این آنست که معدوم علت موجود نمیشود اگر معدوم محض باشد و لکن
عدم وجودی پس از کجا ثابت شد عدم جواز علیت آن آیا نمی بینی که اعلام عدم سبب
آوری عبادات موجب استحقاق عقاب میشود و ترک محرمات موجب استحقاق نواهی میشود

این کلام تاکنون بدون تردید
انکار شد و جواب از آن

دلیل نهم

مقتضی آنست که

عبارت

باینکه در جواب

باینکه در جواب

باینکه در جواب

و عدم مانع موثر در وجودش و بقا آن میشود و در مانع نیست مقتضی آنکه خبر و لفظ است نه
عدم تجربه عنه نه هر دو بلکه مقتضی اعلام حاصل از کلام غیر مطابق الواقع است و آن وجودیت
نه عدمی دلیل و دهم اینکه اگر قبح فعل یا حسن آن برآه دیگر غیر از امر و نهی شارح باشد پس
لازم می آید که تعلق طلب فعل یا ترک فعل بنفس فعل نباشد بحیث اینکه طلب موقوف است
برین فرض بر امر زائد علی الفعل که آن صفت فعل است و لازم باطل است زیرا که آنچه بالذات
برای شئی باشد موقوف بر امر زائد نمی باشد و جواب ازین آنکه آنچه از ملازمست بیان
کرده اند مسلم است ولیکن بطلان تالی غیر مسلم است زیرا که طلب متعلق به فعل است و لکن
بسبب وجود حسن در آن فعل و نبودن مانع دلیل یازدهم اینکه اگر قبح کذب لذاته
باشد پس مقتضی امر می شود که خواهد بود چه آن مستلزم حکم می شود است و امر عدمی علت
امر وجودی نمی باشد پس لابد امر وجودی خواهد بود پس اگر آن صفت مجموع حروف
باشد پس عدمی خواهد بود چه حروف در وجود جمع نمی شود و اجتماع آن محالست درین
وقت لازم میشود که عدمی مقتضی وجودی باشد و آن محال است و اگر صفت برآه
بعض حروف باشد پس لازم می آید که بعض از خبر کاذب کاذب باشد نه کل آن خبر
و بطلان الشیء معلوم است و جواب ازین آنکه مقتضی اعلام حاصل از کلام غیر مطابق است
و آن وجودیت نه عدمی و در سبب عدمی لو وجودی هم مضائقه نیست چنانچه سابقاً
دانستی دلیل دوازدهم آنکه با عدمی وجود قائم نمی شود یعنی قبح امر وجودیت و ظلم
امر عدمی است پس قیام قبح که وجودیت با ظلم که عدمیت جائز نیست و اما اینکه
ظلم عدمیت پس بیانش اینک ظلم عبارتست از اذیت و ضرر غیر مستحق و این عدمیت

زیرا که جزو آن عدمی است و مجموع از وجودی و عدمی عدمیت پس قبح بآن قائم
 نخواهد شد چه آن وجودیت و وجودی با عدمی قائم نمیشود و جواب این اینکه ظلم عدمی
 نیست بلکه شئی وجودیت و آن عبارتست از اذیت حاصله در مظلوم در حال غیر احتیاج
 و بر سبیل تشریح مگر ظلم را عدمی هم بدانیم پس آنچه سابقا گفتیم میگوییم که عدم علیت عدمی
 لوجودی ممنوع است دلیل سیم و چهارم آنکه قبح ظلم مقدم بر ظلم است پس محلول ظلم
 نخواهد بود و فعل ظلم از فاعل آن صادر شده و قبح ظلم بر ظلم مقدم است پس قبح محلول
 فاعل ظلم نیست و الا تقدم و تاخیر هر دو معا خواهند شد و آن باطل است و جواب این آنکه
 تقدم قبح بر ظلم و کذا تاخر آن از و ممنوع است بلکه صد و در ظلم صد و را بر قبح است فلسف
 لفاعل ان یفعله دلیل چهارم و پنجم آنکه اگر حسن و قبح ذاتی بوده باشند پس لازم می آید
 قیام عرض بعرض و آن محال است و بیانش اینکه برین فرض قیام عرض بمعنی یعنی قیام
 معنی به معنا لازم می آید زیرا که حسن فعل زائد بر مفهوم فعل است چه اگر زائد نباشد پس
 یا عین فعل یا جزو فعل خواهد بود و برین تقدیر از تعقل فعل در صورت علم بالکذا تعقل
 آنهم لازم خواهد بود و حال آنکه لازم نیست چنانچه معلوم است و حسن و قبح امر وجودی و شئی
 هستند چه نقیض آن و آن لاجن است عدمی است و اگر لاجن مثلا عدمی نباشد
 بلکه وجودی باشد پس مستلزم عمل موجود خواهد بود و برین تقدیر صدق آن بر معذور و محمل
 خواهد شد و حال آنکه متنع نیست بلکه صحیح است که بگوئیم المعدوم لاجن پس ثابت شد که
 لاجن عدمی و سلبی است پس حسن و وجودی خواهد بود و الا ارتقاع نقیضین لازم خواهد شد
 و بوجه آخر اینکه اگر حسن وجودی نباشد پس ذاتی للفعل نخواهد شد چه درین وقت عدمی

دلیل چهارم و پنجم جواب از آن

باشد و امتناع و عدم و مات بجانب ذات منتزع است چه عدم و مات غیر باقیه و غیر ثابت می باشد
 پس امتناع و آن بجانب ذات محال است پس بر آنچه ذکر نمودیم قیام عرض که حسن است بفعل عرض
 است بر آن فاعل خود لازم می آید و آن قیام عرض به عرض است و لکن اطلاق تامل
 پس باینکه لازم می شود اثبات حکم و قیام محل فعل یعنی فاعل آن نه فعل پس بر تقدیر قیام
 عرض که آن حسن است به عرض دیگر که آن فعل است لازم می آید که قیام به عرض نباشد بلکه
 قیام بفاعل باشد زیرا که در واقع قیام حسن و فعل محال است که آن فاعل باشد و فاعل
 حسن حاصل می شود چنانکه که جوهر یعنی فاعل حاصل باشد بطور تبعیت در تحیز و حقیقت
 قیام به محل همین تبعیت در تحیز است و جواب ازین بچند طریق است اولاً بقض باینکه
 بگویم که اگر حسن و قبح عقلی نباشد و شرعی باشد پس برین تقدیر نیز لابد امر را مدبر ذات
 فعل بوده باشد و الا یا جزو یا نفس فعل باشد و برین تقدیر تعقل آن به تعقل فعل در
 در صورت علم بکنه لازم خواهد بود و نیست چنین که و نیز در امکان میگویم که امکان اگر ذات
 باشد قیام عرض به عرض لازم می آید چه امکان فعل امر را در مفهوم فعل است و الا یا
 جزو یا عین آن خواهد بود و برین تقدیر از تعقل فعل تعقل آن لازم خواهد شد و نیست چنین
 و امکان وجود نیست چنانکه آن که لا امکان باشد عدمیت و آن سلب است و اگر
 سلب نباشد پس مستلزم محل موجود خواهد شد و صدق آن بر عدم و منتزع بوده باشد
 با وجود صحبت آن چه میگویم للمعدوم و مایس ممکن و تامل چون باطل است پس امکان
 ثابت شد که وجودیت و لازم خواهد شد آنچه گذشت فاما جواب دیگر که ههنا فوجو ابنا
 فله و ثانیا باینکه صفات مذکوره امور تقدیری میباشند و نقیض آنها سلب تقدیر است

جوابی

و امور تقدیریه و منع و ضد از صفات عرضیه نمیشد تا قیام عرض به عرض لازم بیاید فتاقل
 و لا تعقل و منع کنیم از لزوم تعقل آن تعقل فعل زیرا که مراد بذاتی بودن حسن آنست
 که علت حسن یا ذات است یا صفت ذات و از تعقل مقتضی تعقل مقتضی لازم نیست
 و ثالثاً باینکه آنچه میگوید که از تعقل فعل تعقل حسن یا قبح نمیشود مطلقاً ممنوع است چه ظلم
 و احسان را اگر بکنند تعقل بکنیم قبح و حسن نیز متعقل میشود و رابعاً باینکه بعضی از ایشان قائل
 بجواز قیام عرض به عرض میباشد و امتناع آنرا منع میکنند چه آنها میگویند که گاهی عرض
 قائم بخل نمیشد مانند نعوت واجب تعالی و آنچه قیام عرض بجوهر را تفسیر نموده اند آنرا
 قبول ندارند بلکه میگویند که آن عبارتست از اختصاص ناعوت اگرچه حقیقت آن اختصاص
 ندارد بآنهم و ناعوت احوال و نعوت را محل نام گذاشته اند مثل سرعت و بطوریکه از اعراض
 و قائم بجز کریمت میباشد و همچنین بالاست و خشونت که عرضین قائمین بالسطح میباشد
 و فیه پس اول اینکه اطلاق اعراض بر نعوت و تعالی بغير جائز است عقلاً و نقلاً و در ثانی
 پس اینکه سرعت و بطور اعراض حرکت نیستند بلکه این هر دو از مسکنات محتمله کثرت
 و قلت هستند و لکن خشونت و بالاست پس آن بر بنابر مشهور از قبیل کیفیات نیستند
 بلکه آن هر دو از قبیل وضع هستند و آن نزد تکلمین عرضی میباشد و باینکه ممکن است
 که بگوئیم که اگر اراده میکنند از قیام عرض به عرض لزوم اتصال محل بعرض ثانی بالذات
 پس آن ممنوع است بجهت جواز اینکه ذات متصف به عرض بوده باشد بالذات و غیر عرض
 دیگر متصف بالمتبع باشد باینکه عرض ثانی عارض بعرض اول عارض بالذات است
 بوده باشد و اگر اراده منتهی نماید از آن لزوم اتصال محل بعرض ثانی بالمتبع پس آن ممکن است

غایب ثالث
 جواب سئوال

جواب سئوال

و آنچه عریض نگذار پس درین مقام حسن یا قبح عارض فعل مستند بالذات و آن عارض
 به فاعل پس حسن یا قبح بالتبع از عوارض فاعل میباشد و خاصا آنکه آنچه متدل است دل
 پیچیده و آن حسن از وجودیات بر بنابر اینکه نقیض او سلب حسن است یعنی لاحسن و آن عد
 می نماید ممنوع است زیرا که حکم نفی گاهی ثبوتی میباشد مثل لا محذورم که وجود است
 و گاهی منقسم میشود بطرف موجود و معدوم و این معنار که بعضی افراد آن موجود و بعضی
 دیگر معدوم میباشد مثل لا واجب و لا مستع پس به مجرد صدق آن بر معدوم حدی
 بودنش لازم نمی شود و برین صورت صورت نفی سلب میشود و قیاس مدخول حرف نفی
 موجود یعنی امر وجودی باشد پس اگر موجودیت آن مدخول مستند و منسوب به حرف نفی باشد
 آن سلب است باشد پس دور لازم خواهد بود و نیز گاهی صورت نفی سلب ثبوت
 امر از امر دیگر می باشد و آن اهم است از موجود و معدوم و این بود ادله عقلیه و وجوه
 اعتباریه ایشان که جواب بهم از ان شنید می و بعضی آیات و اخبار نیز بظاهر بر مطلوب
 ایشان دلالت می نمایند و لکن حق بهانه است که عدلیه و معتزله میگویند و این زمانه علاوه از ادله
 عقلیه مذکوره و وجوه شرعیّه از اخبار و آیات قرآنیّه دارند و آن در بسیار قوت میباشد
 و لکن از جمیع ادله مذکوره ثابت نمیشود مگر حجیت عقل فی کماله و از ان مدعای معاصر مذکور
 ثابت نمیشود چه عقل قدرت با دراک جمیع محاسن بلکه بعضی محاسن دین در اکثر نباتات حکما
 بلکه در کلیات ندارد پس دعوه اینکه نقل را باید مطابق عقل بکنیم البته مسلم است و لکن در آنچه
 عقل با دراک در آن مستقل باشد و آن در اصول اعتقادات است نه در احکام فروعیه که عقل
 را دخل در آن دادن البته موجب خروج عن الدین می شود فلا یحب الی الاحوال.

قول من اینست که غایب

منقول کلام التوفیق که قوله ولیکن لازم است که بیان نمایم که کدام امور را مخالف عقل
قطعی میدانیم پس از آن یک از منتوعات عقلیه میباشد و دوم منتوعات استقرائی که
بحد کلیه رسیده باشند و همان موسوم بقانون فطرت می باشند مثلاً مساواة جزر و باطل
یا عدم مساواة مساوی با مساوی یا خلق کردن موجود بالذات غیر خود را مثل خود که از
منتوعات عقلیه هستند و استقرائی که در آن تجربه و دیگر امور هم داخل استند که از تحقیقات علمی
ثابت شده اند و قیاس که بحد کلیت برسد و از آن قانون فطرت ثابت میشود و مخالفت
آن از منتوعات استقرائی است و آن را نیز طریقه الباب از منتوعات عقلیه تعبیر می نمایند
مثلاً بودن انسان مستقیم القامت بادی البشره و عریض الاظفار که از استقرار کلی ثابت
شده است از همین استقرار آنچه از امور ثابت شده همان را قانون فطرت می گویند
و در این تغییر و تبدل ممکن نیست اقول آنچه از تحقیق رشیق بیان فرمودند البته نزد
عوام و قوت آن بسیار میباشد و لکن نزد ارباب فهم هیچ وقعت ندارد چه امور منتوعه
با متناع عقل و استحالة عقل و غیر آن و امور منتوعه استقرائی دیگر زیرا که منتوع عقلیه محال
عقلی است و بیچگونگی و بیحد و بیمن امور عقلی تجویز نمی کند و منتوع استقرائی محال عادی است
مثل طلا شدن سنگ و مسدود شدن بار عکس و امثال این که این چیزها محال عادی هستند
و وجود اینها یعنی منتوعات استقرائی ممکن است و عقل آنرا تجویز می نماید بلکه واقع
است چنانچه از تراکیب کیمیاوی ظاهر و باهر است و تجربه بران شاهد است و با دخال منتوعات
استقرائی در منتوعات عقلیه امریست قابل تماشای کسی که از عقلا در گفته و نخواهد گفت که
محال عقلی و محال عادی متحد میباشد یا یکی از آنها در دیگر داخل بطور کلیت است

از این منتوعات منتوعه عقلیه منتهی
بطول بقایه

و هیچ فرق در بین آنها نیست و چگونه میتواند کسی که بهره از علم داشته باشد زیرا که محال عقلی
 امریست که هیچگونه عقل تجویز امکان آن نه نماید و محال استقراتی و عادی آنست که بنظر
 عادت و بملاحظه استقرار مخالفت آن را تجویز نکند و لکن مع قطع النظر عن العاده تجویز
 بے غایتکه به نماید چنانچه عقل تجویز می کند که ممکن است که انسان محدود و ب القامت
 بوده باشد و هیچ استحاله بران لازم نمیکند پس بودن انسان مستقیم القامت لازم است
 بنظر عادت و مخالفت آن عاده محالست و عقل آنرا محال نمیداند بلکه تجویز میکند که ممکن
 است که انسان صاحب دوسر و کوزه پشت بهم پیدا شود پس هر که محال و متمنع عقلی است
 محال عادیست و محال عادی محال عقلی نیست و از همین جا است که خارق عادت را
 معجزه میگویند پس مخالفت قانون فطرت محال نیست بلکه ممکن است چنانکه تجربه مشاهد
 معلوم است و انکار از ان بامله مخالفت با عقل قطعی است چه عقل در تجویز خرق عادت
 هیچ پاک نمیکند چنانچه عقل تجویز می نماید که هرگز خشک جاندار نشود و مثل از دها گرد و حیوان
 مثل چوب شعله و هیچ استحاله بر آن وارد نمیکند بلکه چون طریقه تصدیق رسالت و نبوت
 و اقرار و اعتقاد به کسی که این شخص از جانب او تعالی مبعوث به نبوت شده است غیر از معجزه
 نیست یعنی ظاهر شدن امری بر دست کسی که مدعی نبوت باشد و آن امر عاده محال و
 مخالف قانون فطرت بوده باشد و چون معاصر مذکور مدعی اسلام می باشند و دعوی تصدیق
 نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می فرمایند اگر چه بظاهر زبان باشد پس از نشان
 و از امثال شان باید پرسید که چگونه و در شمایا تصدیق بر رسالت آنحضرت حاصل
 شد زیرا که امر مخالف قانون فطرت نزد شما با موجود شدن محالست پس آنچه

ظاهر شده باشد لابد موافق قانون فطرت بوده باشد و در آن هیچ عجز از تصور نیست پس
 کدام عنوان تصدیق به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده آید و خود را مسلمان ندانید
 و اگر قرآن مجید را سبب تصدیق رسالت آنحضرت قرار داده آید پس آیا این کلام موافق
 قانون فطرت است یا نه در صورت اول بجه طور یقین خواهد شد که این کلام بشر نیست
 پس تحمل خواهد شد که معاذ الله خود آنحضرت فرموده اند و اقتراعا از الله بر خدا بسته اند و بکذب
 و دروغ نسبت نزول آن از آسمان از نزد خداست و بیان فرموده اند چنانچه کفار
 میگویند و بر فرض ثانی چنانچه حق است مخالف قانون فطرت خواهد بود که کلامی بشر
 و هیچ فرد از فصیح ترین تشکیمین قادر بر مثل این کلام نبوده و نه نیست و این کلام فوق
 طاقت بشری بوده باشد و همه افراد انسان سیما فصحاء و بلغار از بدو دعوه آنحضرت
 تا این زمان از اتیان مثل کو حکمتین سوره هائے او عاجز اند پس کدام امر زیاده ازین
 عجب و خارق عادت خواهد شد و برین تقدیر اطلاق مجزیه بران صحیح خواهد شد که ما هوی
 فی الواقع و لازمه آن وقوع مخالف قانون فطرت است و چون در نیجا تسلیم دارند پس
 در همه جا مسلم باید نمود و لعدم الفارق فی المقایین **قول** از همین استقرانچه از امور ثابت
 شده اند نسبت بقانون فطرت می باشند و در آن تغییر و تبدل ممکن نیست **اقول**
 بر هیچ عاقل پوشیده نیست که این دعوه محض غلط است زیرا که در هر حال عادی انسان
 عقلی موجود است چنانچه دانستی و چون استقرار کلی خودش فوق عادت و فوق طاقت
 بشری است پس قول بوجود استقرار تام و استقرار کلی بحیث کلا یشتد فیه جزئی
 خلاف قانون فطرت است چه استقرار را تعریف نموده اند هوی تصفیة الجزئیات

اثبات حکم کلی یعنی استقرار عبارت است از تصفیح و تحس جزئیات بر آن
 اثبات حکم کلی پس بر صورت فرض تحقق آن در موردی از موارد نیز مفید قطع نخواهد شد
 بلکه غیر از مظنه نتیجه ازان حاصل نمیشود زیرا که اولاً در امکان عادی در تصفیح تمامی جزئیات
 در احوال خاص گفتگو داریم و اثبات بر ذمه مدعی است مثلاً چون اکثر حیوانات را دیدند
 که در وقت آل و مضغ فک اسفل ایشان حرکت میکنند ازان کلیه ساختند که کل حیوان
 یحرک فک الاسفل عندا لمضغ و لیکن بعد تحقیقات بسیار حیوانی را پیدا کردند
 که چنین نبود پس لابد استثنا لازم شد پس بعد قضیه مذکوره گفتند الا التمساح پس عقل
 احتمال میدهد که ممکن است که بعد از تحقیق ثانی شاید حیوانی دیگر نیز ثابت بشود که آنهم شریک
 حیوانات دیگر در تحریک فک اسفل در حالت مضغ نبوده باشد و کذا لک در دیگر صور استقرار
 و حق آنست که تحقق استقرار کلی یعنی تتبع جمیع جزئیات متعذر است عادة مثلاً چیزی را در امری در اکثر افراد انسان
 یافتیم و بعد تفحص در باقی افراد نیز یافتیم و لیکن از کجا یقین میتوانیم کنیم که فردی از افراد انسان باقی نمانده اگر چه تمامی
 هند و سند و عراق و حجاز و تخم چین و فرقیه و طاکیه و قریه با و ده بار اتبع نمایم چه تا این زمان اکثر جزایر یونانی و
 ظاهر میشوند قبل ازان هیچکس بان سراغ و نشان نداشت پس چه طور خواهیم گفت که جمیع افراد انسان را
 دیدیم پس وقتی که در یک نوع چنین باشد ذکر انواع آخر چه طور است و حالا دعوه معاصر
 مذکور و واضح گردید که منتفع استقرائی را منتفع عقلی قرار داده بنابر فاسد علی الفاسد نهاده
 و نیز اگر فرض نمایم که همه جزئیات را تصفیح نموده اند و در کیفیت و حالتی متحد یافته اند و ازان
 حکم کلی نموده اند باز هم مفید یقین نخواهد شد چه قضیه مشهوره عدم الوجدان لا یكون دلیلاً
 لعدم الوجود شاید قطعی داریم قوله و چنانچه در آن تغییر و تبدل عقلاً منتفع است پس بهین

روای مصنف در این باب

طور و در مذهب اسلام در آن تغیر و تبدل ممکن نیست و در قرآن مجید جایگزین فرموده است که لا
 تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا كَإِسْرِ بَرْخَلَاةِ قَانُونِ فُطْرَتِ
 گشتن از مستنعات عقلی است اقول بر مصنف خیر و ناقد بصیر واضح و لاج گروید که منتهی
 استقرای و محال عادی ابد محال عقلی نمی باشد بلکه عقل تجویز وجود آن می کند پس قول
 به اینکه منتهی استقرای منتهی عقلیست متدایض محال به الشکلی می باشد و لکن استدلال
 به آیه لا تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ وَآیَهُ وَلَوْ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا بر مطلب خود پس آن
 نیز ناشی از سوء فهم و عدم علم بمعانی قرآنست و ما خلا عرض می نمایم که مطلب از آن
 این است که کسی قدرت بر تبدیل آنچه خدا خلق فرموده و عادت قرار داده ندارد و این
 ظاهر است در کمال ظهور کمال نور علمش اهل طور و اما اینکه خود او تعالی
 قدرت بر تبدیل ندارد و هیچگونه آیت بر آن دلالت نمیکند و از جائی دیگر هم ثابت نمیشود
 بلکه قدرت او تعالی بر جمیع مایکین در علم کلام به برهان ثابت است علاوه آنچه برین تقریر
 از لزوم مجز و بودن آن قائل بالاضطرار و غیره لازم است بطلان این عقیده به شیخ مسلم
 فضلا عن المؤمن یحقی و پوشیده نیست پس تفوه باین حرف کار مسلمانان نیست پس او تعالی
 قادر است بر تبدیل قانون فطرت در هر وقت که مقتضی مصلحت بآن داعی باشد و از اینجا
 است که بر دست انبیا علیهم السلام هر در نه ارام مخالف قانون فطرت ظاهر می سازد
 و الاکار مکاره قوله و بر همین بنا حدیث صلواته سفینه نوح و حدیث رده الشمس
 ان كان المراد زحها حقیقه حدیث شق القمر غیر مسلم است خواه آنرا موضوع
 قرار دهند اگر راویان آن کاذب البیان باشند یا نهی غلط فیهی رواه بگویند اگر رواه را عادل

قول مسلم

روای مصنف در این باب

بدانند اقول حالا معلوم شد که انکار جنابعالی از محض عراج جسمانی نیست بلکه از تمامی معجزات
 انکار میفرمایند و نتیجه آن اظهر است که دعوه اسلام خود و اقرار به نبوت و قرآن و بودن
 آن از جانب خدا محض لسانی است یعنی بر مصلح ظاهریه دنیوی و قلیا مسیح امر ازین دور
 معتقد جناب ساسی نیست چه انکار از حجه شقی القم که به اتفاق جمیع فرق اسلام ثابت
 است و کذا الک و دیگر معجزات کار مسلمانان نیست و انتشار اندک تعالی اثبات این معجزه
 با اثبات معجزه ردش در تفسیر سوره اقصیه الساعه خواهیم نمود و فائز در این جزو
 نیز در تفسیر آیه در ذکر بعضی از آن نموده ام منشاء الاحطال علیک فلیرجع الیه
 قوله متعلق معراج هر مقدار یک از اخبار و احادیث می باشد در آن تشریف بردن
 آنحضرت مجبده در معراج دست جبرئیل گرفته یا بر براق سوار شده یا در آشیانه طائر
 نشسته یا بذر یحیی علیه السلام عروج فرمودن است و این همه امور خلاف قانون فطرت است
 و از همین جهت داخل تحت غایب عقلی است اگر روایة این احادیث را نقض و متهم فرض
 نموده شود پس این قرار داده خواهد شد که آنها را در فهم اصل مطلب و بیان آن غلطی واقع
 شده است و این گفتن که خدا بر همه چیز قادر است همچنین فرموده باشد که هر حال نا فهمان
 بلکه مرفوع القلم اشخاص میباشد نه کار کسانی که از دل یقین بر اسلام دارند و دیگر آن را
 بر اسلام میخوانند که یقین پیدا کنند و اعلا کلمة الله میخوانند نبوت و افعات خلاف
 قانون فطرت اگر گواهان در دیت هم گواهی بدهند پس آنها هم از محالات است چه درین وقت
 دو دلیل که هر دو بر یک حیثیت مبنی می باشد پیش می شوند یکی که از ان قانون فطرت
 است که از هزار سال و لک تا تجربه جلیل و زمانا بعد زمان ثابت شده و یکی که گواهان

رویت که عدالت ایشان نیز از تجربه ثابت شده پس تصفیه این لازم میشود که ازین هر دو
 تجربه کدام یک ازین قابل ترجیح است قانون فطرت را غلط فهمیدن یا در فهم راوی
 و بیان آن بسوء و غلطی فهمیدن نتیج عاقله بیان راوی را بر قانون فطرت ترجیح نخواهد
 داد و قول پیغمبر بدون حجت البتة قابل تسلیم است ولیکن کلام در همین است که قول پیغمبر
 است یا نه **اقول** آنچه افاده فرموده اند که تشریف بری آنحضرت بمعراج و عروج جسد
 مبارک آنحضرت بعنوان بانی مذکوره در اخبار ماثوره پس چون مخالف بقانون فطرت
 است در خلل تمتعات عقلی گردید و ازین جهت مخالف عقل گشته پس باطل باشد محض
 تلمیح و تلبیس است زیرا که دانستی که مخالف قانون فطرت ممتنع عقلی نیست بلکه ممکن عقلی
 است و ترجیح احتمال بر آن عقل وارد نمیشود و غایت الامر لزوم استبعاد است و آن در جمیع
 خوارق عادات موجود است اختصاص بمعراج جسمانی ندارد پس در وقوع معراج
 بجسد الشریف هیچ شک و شبهه باقی نمانده و آنچه نسبت بهل و سفاهت و جنون بحضرتیکه
 قائل بقدرت خداست باشد داده است چه قدر زیاده سرائی است زیرا که تمامی محدثین
 و علمای و فقهای و متکلمین و صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیره قائل بمعراج جسمانی آنحضرت
 می باشند و خود نیز در تفسیر مذکوره خود به صفحه ۵۵ مطبوعه آگروه میگویند که گروه کثیر علما
 و محدثین و مجتهدین و فقهای و صحابه و غیره قائل بمعراج بجسد و فی الیقظه شده اند
 و قبل ازین فهرست اسما بعض قائلین مذکور نموده ام پس آیا اینها نزد کسی از مسلمانان
 شکی باشد یا شیعه منزه او را این کلمه میباشند حاشا و کلامنا **اللهم عما یقول الظالمون**
علوا کبیرا و اما آنچه من بعد ازین میفرمایند که نتیج ذی عقل بر قانون فطرت بیان راوی

روایت پیغمبر و غلطی فهمیدن

لا ترجح نحو ادیس و بعض صور شاید چنین باشد و لکن مطلقاً پس ممنوع است زیرا
 که اکثر امور را می بینیم که مخالف قانون فطرت بظهور رسیده مثلاً قبل ازین وقت در
 زمان سابق که مرکب و خانه ایجاد نشده بود حرکت کردن یک هزار آدم یک دفعه در خشکی
 و میادین معاحمال و انتقال و در یک شب یا یک روز بمقدار دو صد کرومهاه طے
 کردن با وجودیکه نه خود پیاده باشند و نه سواره حیوانی که نتواند حرکت کرد با وجودیکه
 بقانون فطرت در آن وقت بود و من بعد چون این سواری حکماً فرنگ ایجاد فرمود
 مخالف بقانون فطرت سابقه گردید زیرا که مثل این حرکت با این اوصاف از بد فطر
 حضرت آدم تا زمان وجود این مرکب با موجودی یقیناً مخالف بقانون
 فطرت بود پس برینار قول معاصر مذکور آن متنع عقلم بود و حالا بقدرت خدا دیدی
 که چه طور موجود شد تا بداند و به فهمند که مخالفت بقانون فطرت در تحت قدرت
 خدا هیچ وقعت ندارد و خدا بر آن قادر است هر وقت که میخواهد بعضی بندگان خود
 چنان قدرت می دهد که همچنین می نمایند و همچنین در اکثر امور موجوده فی زمانه
 مثل صنعت تلخراف و مثل مرکب هوایی که در هندوستان بسیار است که از هزارها تجربه
 و لک با تحقیقات علمی ثابت شده بود و با استقرار تام حکم فنی حاصل بود که حرکت گرفتن
 با کس که گویند و در شرق عالم باشد و شنونده در غرب عالم بوده باشد و این از شرق
 بگوید و او در غرب بشنود و باز جواب هم بدهد و زمانه از یکدو ساعت بیش نشود و از استقرار
 معلوم شده بود که فاست و متنع و حالا چنان وجود دارد که کداسی ابلهی نیز از ان از کار نمی کند
 همچنین قانون فطرت که از استقرار ثابت شده این است که آواز خوندن و خوانندگی

شخص غیر موجود بلکه معدوم شنیدن محال است یعنی صدای آن شخص که مرده است حالا
 بشنوم که او چیزی میخواند استقرار محال است و چون توفون فون که قسمی است از سر و آزار هم
 بعض حکما زمانه ایجاد نموده اند و دیدم مخالف قانون فطرت و خلاف استقرار سابق ظاهر
 گردید که در آیه آواز هائے مردم و الفاظ آنها و صدائے شعر خوانی و مرثیه خوانی و قرآن
 خوانی و حرف های دیگر و فقهیه و گریه و غیره بقاعده بند می کنند و هر گاه میخوانند
 همان آواز و حروف و غیره را که میخوانند میشوند و کذا الک صد ها امور فعلا ثابت شده اند
 که سابق ازین قانون فطرت بر آن نبود بلکه ضد آن بود پس بر اقوال انبیاء و ائمه علیهم السلام
 و آنچه از افعال عجیبه و غریبه ستبیده بظاهر نظر ظاهر میشود و آزار و آفة مستبیین و متوکلین
 مدد و عین عدول بعد از نقل نمایند در حالیکه عقل کلی حکم بر کذب افترا بر ایشان منوع
 بدانند خصوص باعتبار کثرت ایشان و توافق و توافق و اطوار ایشان بر امر واحد کدام عقل آنرا
 رد خواهد کرد و معمول غلطی و غلط فہمی رواة خواهد فهمید شخص بحجت بودن آنها مخالف
 قانون فطرت غیر از معاصرند و در امثال شان و حق آنست که منکر این مطالب را میدانند
 و میفہمند و قلبا با آن یقین دارد و لکن حلیت الدنیا فی اعینہ و مراقصہ و زججھا
 مهلت شخص را بآزار و اجازت نمی کند به اظهار بلکه حاکم است بر آن شان بر کتمان پس
 چنین حضرات صدق محمد و ابیہا و استیقنوها و انفسہم مدعی باشند و برین
 تقدیر تجربه گواهان رویت با تجربه قانون فطرت در امثال فیما نحن فیہ اگر معارض باشد
 لابد ترجیح للادولے خواهد بود و آنچه گفته که نه قول آنها که از صدق دل تصدیق و یقین بر
 اسلام دارند و اعلام کلام الدنیا میخوانند چه قدر بے عقل است زیرا که هر سیکه قائل باستحالة

خلاف قانون فطرت بوده باشد و متنع استقرائی را محال عقلی میدانند اگرچه قول این
 قائل در نفس الامر غلط است و لکن بر بنابر اعتقاد خود چه طور تصدیق نبی خواهد کرد و چه گونه
 قائل و مصدق رسالت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد چه تصدیق
 رسالت آنحضرت موقوفست بر صدق دعوه رسالت آنحضرت و آن موقوفست بر ظهور
 معجزه بر دست آنحضرت و معجزه بودن آن امر یا امور موقوفست بر بودن آن مخالف
 مرقان فطرت را چه اگر آن امور موافق قانون فطرت بوده باشند لابد خازنی عادت
 نباشند و آنچه خارق عادت نباشند معجزه نخواهد شد و مخالف قانون فطرت بنابر
 اعتقاد ایشان محال عقلی است پس صدور و ظهور معجزه محال عقلی است پس تصدیق
 نبی متنع گردید و چون نبوت ثابت نشد بلکه ثبوت آن برین تقدیر متنع عقلی شد
 پس تصدیق اسلام چه طور شد و اینها چه طور تصدیق دل مسلمان و خواستگار اعلی الله کلامه
 گردیدند کالآیه کلمی هو قائلها و آنچه افاده فرموده اند که قول پیغمبر بلا دلیل و حجت
 قابل تسلیم است لکن کلام در همین است که آیا قول پیغمبر است یا نه طرفه تلخیص است که غیر از
 نقادان سکه عرفان دیگر نمیگزینند و آنرا بکنند پس مخفی مباد که سبیل شناخت و طریق معرفت
 اینک این قول قول پیغمبر است یا نه در امثال این زمان غیر از نقل نیست و آن بعنوانها
 می باشد مثل احاد و متواتر و غیره پس قضیه معراج بحسبده که بچوشت عنما می باشد بچندین
 هزار طریق لکن هزار بار رواة و علماء و غیره با نقل شده و آنها میگویند که پیغمبر خدا چنین و چنان
 فرموده و ما میگویم که البته قول آنحضرت مسلم است و لکن نمی دانیم که آنحضرت فرمود یا نه
 پس چون با وجود نقل کذا می گفتند بر فرض معاصرند کور باقی باشد پس هیچ قول آنحضرت

ابد اثبات نخواهد و در هر قول آنحضرت مدعی خواهد گفت که گفتگوی بهمین است که آیا قول
 پیغمبر است یا نه و برین تقدیر فردی از افراد احکام و چیزه از جزئیات و کلیات احکام
 و اوامر و قصص و دیگر منقولات ثابت نخواهد شد و آن موجب خروج عن الدین خواهد
 و نتیج عن الزمان دیگر براسی تصدیق اینکه این قول پیغمبر است در عقل نمی آید مگر اینکه خود
 شخصی از پیغمبر باشد و یا اینکه پیغمبر این وقت پیش ایشان زنده شده بیاید و خود بگوید پس
 اینهم خلاصی قانون فطرت خواهد بود و ایشان بهمین سبب آنرا قبول نخواهند کرد
 يَقُولُونَ بِاللَّيْنَتِهِمْ وَمَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَانكار از چنین واقعه متواتره
 متفق علیه با انکار از فهم و صدق و عدالت تمامی علماء و فقهائ و محدثین و متکلمین است و تخیل
 و تحقیق آنهاست بلکه انکار از ان بحیث بودن آن مخالف به قانون فطرت انکار
 از نبوت سالر انبیاء است بحیث بودن مجز و مخالف به قانون فطرت و انکار رسالت
 جناب سوئی و انکار از اسلام است پس چنان شخص چه طور مدعی اسلام و ندعی
 اعلام کلمه الله و مدعی توحید و اسلام میتواند بشوند قولا حالا ما غور می کنیم بر احادیث
 معراج که در آن بطور واضح موجود است که آن یک واقعه است که آنحضرت بخواب
 دیده بود و متحمل غلط است در نتیج خبر اثری نیست که ازان واقعه معراج واقعه خواب
 ثابت بشود چنانچه مفسلا دینی قوله و از دلالت النص نیز بهمین ظاهر میشود و اقول
 حال دلالت النص سابقا مذکور شد که ظاهر بلکه اظهر در اثبات واقعه بیداریست و مثبت
 خواب قوله و در هیچ حدیثی که در صحاح مذکور اند اثری نیست که ازان در حالت بیدار
 بحکم شریف فتن آنحضرت بیت المقدس و بر آسمانها ثابت بشود و اقول در همه احادیث

قول الله

و ان

و ان

صحاح و غیر صحاح در حالت بیداری مجبوره اشرفین تشریف بری آنحضرت بر آسمانها
و غیر مذکور است و لکن **مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نَوْراً فَمَا لَهُ مِنْ نَورٍ** قوله يك
بـ خلافت این چند احادیث حالت خواب یافته میشود اقوال در غیر حدیث شریکین
عبدالله بن ابی نمر که مقدوح و غیر ضابط و معارض باخبار کثیره دیگر است و هیچ
خبر حدیث نیست چنانچه مشرط استی قوله پس فرض ما بر مسلمانان و هر عقلائی است
که از این واقع خواب بدانند اقوال فرض بر همه مسلمانان صاحبان فهم و عقل نیست که
این واقع را بنا بر آنچه از احادیث ثابت است واقع بیداری بدانند و هیچ شک و شبهه
در ظهور چنین امر خارق عادت از آنحضرت بدل نیار و چنانچه از ادله قطعی این مطلب
و واضح گردد و منکر را مقام عذر باقی نمانده چنانچه ادله منکرین که محاصر مذکور ذکر نمود
و آنها را بسیار قوی و تمیز بر علم خود فهمید بود الباطل آنها نموده شد غیر از دلیل دوم
از ادله منکرین و در اینجا باطل آن نیز نمی پردازم و آن دلیل از ادله سمعیه تعلق دارد
و غیر ازین و لیله بعد از آنکه ایشان باقی نمانده تا غایت بر دو قدرح و الباطل آن بوده باشیم
قوله تصریح دلیل دوم آنکه آیت کریمه **وَمَا جَعَلْنَا الْقُرْآنَ كَالْهَيْئَةِ كَاسْرُتِنَاكَ**
الْأَفَنَّتْكَ كَلَنَاسٍ بعض مفسرین میگویند که تعلق بمعراج ندارد لیکن باین تامل
معلوم میشود که چون این آیت خاص در همین سوره است که در آن ذکر معراج است پس
آنرا متعلق بمعراج نه فهمیدن بوجه است خصوص در حالی که خود ابن عباس این آیه را
متعلق به معراج فهمیده باشد اقوال اگر چه مفسرین معتدین اختلاف فرموده اند و درین
ام که آیه مذکوره در بیان کدام واقعه است پس اکثر مفسرین این آیه را متعلق به معراج

روا از حضرت مدظل
و دلیل سی و ششمین از
مستحق مدظل العالی

در معراج

در معراج

میدان چنانچه در اکثر تفاسیر است ففی لباب التاویل الخازن فی ذیل تفسیر
 الکریم المذکور که اکثر و من المفسرین علی ان المراد منها ما رای
 النبی صلی الله علیه و آله لیلته المعراج و قیل ما رای رسول الله صلی الله
 علیه و آله عام الحدیبه ان دخل مکة هو اصحابه فحججهم الی
 مکة قبل الکل فصل فی المشرق کون فرجع الی لمدینة فکان
 رجوعه فی ذالک العام بعد ما اخبر به فتنه لبعضها اثر دخل
 مکة فی العام المقبل و قیل ان النبی صلی الله علیه و آله رای فی المنام
 ان ولدا حکما بن امیة یتلا و لون منبره کما یتداول الصبیان
 الکرة فساخه الذی خازن در لباب رد قول در آیه کریمه مذکوره نقل نموده اول اینکه
 مراد از روایت مذکوره روایت شب معراج است دوم اینکه مراد از روایت مذکور روایت
 عام حدیبیه است که آنحضرت بخواب ملاخذه فرمود که خود آنحضرت با اصحاب خود داخل
 مکة شد پس آنحضرت در رفتن به مکة قبل مدت معهود تعجیل فرمود و شریکان مکة مانع
 شدند پس آنحضرت به مدینه واپس آمد پس این امر سبب فتنه و آزمائش بعضی از مردم
 گردید زیرا که آنحضرت بدخول مکة خبر داده بودند و آنحضرت داخل مکة نشد و بعد از آن در سال
 دیگر داخل مکة شد و سیوم اینکه مراد از آن روایت آنجناب در باب بنی امیة است که آنحضرت
 بخواب دیده بود که اولاد حکم ابن امیة منبر مبارک آنحضرت را دست بست و یکدیگر
 گرفته اند چنانکه اطفال کره را میگیرند پس بدانجا آنجناب و کذا الکشف و کشف و صلی عباد
 الکشاف بعد صفت مالا غرض مذکوره این است قیل ان روایا هی لاسر اه قیل

همی و یاکه آنکه سید مثل مکه و قیل را بهیچکدام از این ولایت حکمیت و اولی
 منبره که مایه اولی لصبیان الکوی و مطلب این عبارت مثل عبارت است
 است مع تغییر و در بیضاویست درخت آیه کریمه ارینا که لیلة المعراج او غایب
 الحیدر نبیه حین لای آنکه دخل مکه و قیل را می فرماید من حق
 امیه یزید و یزیدون علیه نزل و القدره فقال هو حق و هم
 فی الدنیا یعطونهم بائنه که هم یعنی مراد در و یار معراج است یا خواب عام
 حدیبیه و گفته اند که آنحضرت بخواب دید قومی را از بنی امیه که بر منبر آنحضرت بلند شده
 و جست خیز می نمایند بر آن مثل جست و خیز بایستی بوزینه پس فرمود که این نصیب
 شان از دنیا است که داده خواهند شد اینها آن را به سبب اسلام شان اگر چه در کثافت
 و لباب و غیره آنچه از حکایت روایت آنحضرت در باب بنی امیه مذکور است کاشف حقیقت
 اسلام ایشان میباشد لکن حضرت بیضاوی چون بدو طریقه دارد به نهایت وضاحت و غایت
 فصاحت احوال اینها را در اسلام نقل فرموده بزرگم خود و داد انصاف داده است و لکن حق
 آنست که قطره از بخار و دانه از خرد و راست از احوال اسلام ایشان آنچه نقل کرده است و از اینجا
 که تمام محبت او تعالی بر بندگان ناتمام نباشد ازین فقرات نیز چند امر حاصل میشوند اول
 اینکه حضرت راضی نبودند که اینها بالاسی منبرش بروند و در این فعل از اینها با آنحضرت بد آمد
 سیوم بودن اینها مثل بچگان یا مثل بوزینه و از ان ظاهراست که اینها هیچگونه تعلق به منبر
 آنجناب ندارند چهارم حصه شان یعنی ثواب اسلام ظاهری در دنیا یافتن و در آخرت
 حصه نداشتن پنجم عدم اسلام باطنی ایشان و قبل ازین بیضاوی برائے خود در باب

بعضی احکام اسلام
 بنی امیه

این روایات چنان ظاهر نموده است و کلام سرور یا راها فی واقعیه بدرستی
تعالی اذیر نیکو خداوندی منامی که قلیلاً ترجمه و شاید این خواب همان خواب
باشد که آنجناب در واقع بدر ملاحظه فرموده بود بدلیل قول حق تعالی لیریکه صراحت
ولم یأمری اذک لکما ورح ماء مدین قال لکما نبتی انظر الی مصارع
القوم فی هذا المصارع فلان و هذا مصارع فلان فتسامعت
به قرین و استسخر و امینه ترجمه یا بدلیل آنچه روایت است که هرگاه آنحضرت
بر آب بدر (چاه بدر) رسیدند فرمودند که این قتل فلانست و این قتل فلانست پس
قریش این خبر را تسامع نمودند و از آنجناب تسخر و استسخر کردند این قول در
نهایت قوت باعتبار سیاق و سباق است چه سابق ازین آیات نازل در واقع بدر
من باشد چنانچه او تعالی میفرماید و اذ قلنا لا اله الا ربک احاط بالناس
و بعد ازین میفرماید و ما جعلنا الزور و یا الی الذی اذینا لا فتنه للناس در
تفسیر آیه اولی مثل یضناوی و غیره گفته که این بشارت واقع بدر است و بنابر
روایات همان روایات پس آنچه معاصر مذکور گفته که چرا آیه و ما جعلنا الزور متعلق باسر
ندانیم بلکه اصل این است که آیه سبک از الذی و آیه و ما جعلنا الزور متصل میباشند
و آیه ما جعلنا مفسر آیه سبحان الذی است یعنی این تفسیر آن مکن و بدلیل
برین بودن هر دو آیه در یک سوره را مآثر و محض باطل است بحیث اینکه احوال تفسیر
و تعلق آن به اسرار و غیر آن باختلاف عظیم که غلبی از ان شنیدی معلوم گردید و دلیل که
آورده آنهم مقدوح است که بودن دو آیه در یک سوره دلیل اتحاد نمی باشد پس باید که

قول تفسیر مظهر

آیه مذکوره متعلق واقع به روایت باشد چنانکه واضح شد و آنچه از نظم قرآن ایراد آورده که اگر آیه
متعلق روایت باشد بگیریم پس فصل بسیار لازم می آید پس در حقیقت این ایراد بر نظم عثمانی است
نه بر اصل نظم قرآنی و طر ف اینکه اگر آیه مذکوره را متعلق آیه اسر بگیریم و فرض نهائیم درین وقت
نیز همان اش در کاسه است زیرا که این کدام نظم است که آیه اسر در اول است و بعد از
بنی اسرائیل و غیره و غیره و قریب با خبر ذکر آن و ما جعلنا الخ و بایان از رد و توضیح
این امور مستقنی هستیم چه آنچه است از قبیل این الزام و مثل آن بر حضرت جامع است
و محصل اینکه اتفاق مفسرین ندارند بر اینکه مراد از روایت مذکوره قضیه اسر و سراج
است بلکه اختلافی در تفسیر الکید و فی هذا الروایة اقوال الکلام
ان الله اری محمدًا صلی الله علیه و آله فی المنام مصارع قریش فحین
و سرح ماء بدر قال و الله الخ ترجمه درین روایت چند قول است اول اینکه ادعا
آنحضرت صلی الله علیه و آله را در خواب مصارع و قتل گاه قریش را را برت فرمود و بعد
ازین قضیه را مثل آنچه سابقاً گذشت بیان نموده است و القول الثانی از امر
سرو یا اله الی هرا انه یدخل مکه و اخبیر بذلك اصحابه فلما
منع عن البیت احکام عام اُخذ یبیت کان ذالک فتنه کبعض
القوم و قال عمر کابی بکر الیس قد اخبیرنا رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اننا ندخل البیت و نطوف به فقال ابو بکر اننا لم
یخبیرنا اننا نفعل ذالک فی هذه السنة فسنفعل ذالک فی
سنة اخرى فلما جاء العام المقبل و خلها و انزل الله تعالی

احکام فتنه شدن
غواصین حضرت بک
غنیة ثانی از آیه

كَقَدْ صَدَقَ رَسُولُكَ الْوُكَا بِالْحَقِّ رَجَبَهُ قَوْلُ عَلِيٍّ اَيْنَكُم مَراد ازین روایا
 خوابیست که رؤیای او دیده بود که در مکه داخل شده است و اصحاب خود را بآن خبر
 فرموده بودند پس هنگامیکه آنحضرت از داخل بیت الحرام ممنوع شد در من حدیبیه پس
 این امر فتنه گردید بر اهل بعض مردمان و عمر از ابو بکر گفت که آیا خبر کار سوختن اندوخته بود
 که مایان داخل حرم خواهم شد و طواف بیت خواهم نمود ابو بکر گفت که آنحضرت این خبر
 نداده بود که در همین سال داخل بیت خواهم شد پس عنقریب در سنوات آیند داخل
 خواهم شد پس چون سال دوم داخل شد پس آنحضرت داخل مکه با اصحاب و دیگر دید پس او
 آیه كَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُكَ الْوُكَا بِالْحَقِّ نازل فرمود و این ایراد که آیه مذکور
 است و واقعیت بی محل است چه بودن خواب در مدینه و تصدیق آن در مکه استبعاد
 نه دارد و الْقَوْلُ الثَّالِثُ قَالَ سَعِيدُ ابْنِ الْمُسَيَّبِ مَرَّحَى رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ أُمِّيَّةٌ يَنْزُورُنْ عَلَى مِنْبَرِهِ الْخَمِ وَأَيْنَ بَيَانِ ثَالِثِ
 الْأَحْوَالِست که خواب آنحضرت متعلق نبی اُمیّه در آن مذکور است چنانچه گذشت و الْقَوْلُ
 الرَّابِعُ وَهُوَ الْأَصْحَرَانِ الْمُرَاجِعُ مِنْهُ الْخَمِ وَقَوْلُ جِهَادِمَ وَاین صحیح است که
 مراد از رؤیای تخصیصی معراج است الخ ما قال انما نجاك آیه مذکوره از قوی ترین ادله سمعیه
 منکرین و اقوی ترین ملقبه مکه باشد و لذلک دلیل دوم بر ثبوت معراج
 خوابی معاصر مذکور آن را شمرده میگردد بقوله تصریح دلیل دوم اینکه آیه وَكَلَّجْنَا
 الْوُكَا الَّتِي سَهَّائِكَ الْفَتْنَةَ لِلنَّاسِ سابق برین گفته ام که متعلق معراج
 است الخ اقول من هم حال اثبات نمودم که اتفاق مفسرین بر مدعا جناب ساعی

نست بلکه بسیار اختلاف دارند کما من بعض تفصیله آنفا قوله معناه اصلی رویا در لغت
 چیز خواب دیدن است اقول بدانکه اگر تسلیم نمایم که رویا حقیقت در خواب است
 پس از کجا ثابت شد که ذکر رویا که در آیه کریمه مذکوره واقع است رویا معراج
 است چنانچه دینی که اختلاف دارند مفت سرین و چون تمامی مفسرین و علمای
 اتفاق دارند بر اینکه معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله بحالت بیداری بحکم مبارک
 واقع شده است پس چه طور آنها قائل خواهند شد که آیه کریمه در صورتیکه رویا
 در اینجا هم بمعناه خواب باشد متعلق باشد است پس اتفاق آنها بر بودن معراج
 بحالت بیداری کاشف است از دو امر علی سبیل التمسید یا اینکه آیه کریمه متعلق
 قصه معراج نیست و لفظ رویا در اینجا بمعنا لغوی خود است که خواب باشد یا اینکه
 آیه مذکوره متعلق به معراج است و معناه رویا در اینجا رویت است نه خواب و حق
 همین است زیرا که لفظ فتنه قرینه واضح بر همین است زیرا که معراج اگر قصه خواب باشد
 ابدی محل تنازع کس از عقلاً نخواهد بود و امتحان و آزمائش کس در آن متصور
 نخواهد شد چنانچه دینی و بداهت و تجربه بر آن شایسته است که خواب که برای دیگر
 آزمائش نمی شود و سبب فتنه و ضلالت احدی نمی باشد زیرا که در معراج غیر
 از ذکر فتن آنحضرت صلی الله علیه و آله در آسمانها و ملاقات به انبیاء و ملک و غیره
 چیز نیست که موجب فتنه کس باشد مثلاً اگر معاصر مذکور مدعی معراج خوابی بشوند
 مابقیین میدانم که کس از معتقدین و توابع ایشان یا از مخالفین ایشان تعرض بآن
 و خیال بطرف آن نخواهد نمود چه جائیکه فتنه و آزمائش باشد و لکن در صورت مراد ذکر فتن

معراج

معراج

از رویار مذکور خواب واقعه بدر یا خواب فتح مکه پس در صورت فتنه بودن آن بر ظاهر است
 زیرا که در واقعه بدر خبر قتل شدن کفار و مقام قتل ایشان و غیره مذکور است پس البته سبب
 منازعت ایشان با آنجناب و آزمائش و امتحان و تصدیق و تکذیب پیدا است و کذا لک
 در خواب فتح مکه و صلح حدیبیه فتنه شدن برائے بعضی ایشان مثل جناب خلیفه ثانی
 ظاهر و معلوم است و همچنین نیست اگر این رویار خواب معراج بدانیم کما لا یخفی و بهترین
 وجهی که آیه متعلق معراج هم گرفته قائل نشدیم که در اینجا لفظ رویا بمعنا خواب است
 بلکه آنرا بمعنا چشم دید بجاالت بیداری گرفته چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر در صفحه ۴۰
 از سطر ۱۲ تا سطر ۱۷ مطبوعه مصر جلد پنجم گفته بلکه در همین مقام ابطال قول آنها نموده
 که رویار بمعنا خواب گرفته است و همچنین علامه محمود ابن عمر زحشری جارا الله که نزد
 تمامی ائمه است مدوح و موقر است در تفسیر کشاف در جزء و اول جلد اول در صفحه
 ۵۵۳ از سطر ۱۹ تا ۲۱ مطبوعه مطبع مشرقیه گفته وَ بِهِ تَعَلَّقَ مَنْ قَالَ كَانَ رُوحًا
 وَ الْمَنَامُ یعنی کسیکه معراج را خواب میگوید از آیه کریمه استدلال میآورد و مَن
 قَالَ إِنَّهُ كَانَ فِي لَيْقَظَةٍ فَتَنَّى الرَّوَّاءُ بِالشَّرْفِ وَ بِهِ تَعَلَّقَ مَنْ قَالَ كَانَ رُوحًا
 بی زحمر شده پس آن رویار بمعنا رویت تفسیر کند و از آنجا که خود صاحب کشاف
 از جمله کسانی هستند که معراج را بجاالت بیداری میگویند پس لابد نزد صاحب مذکور نیز
 رویا بمعنا رویت خواهد بود و چون کلام حکیم است پس لابد وجه و جیه در عدول از رویت
 بر رویا خواهد بود و علت درین عجب نیست که بعین باشد که ذکرش خود صاحب مذکور فرمود
 قَالَ سَمَّا هَؤُلَاءِ قَوْلًا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ حَيْثُ قَالُوا لَهُ لَعَلَّ ظَاهِرًا وَ يَكُنْ

فصل فی تفسیر آیه رویا

قول صاحب کشاف

علت در اختیار لفظ رویا بر رویت

وَحَيَالٌ خَيَّلَ لَيْكَ لَمَّا سَمِعْتَ أَشْيَاءَ بِأَسَامِينَهَا عِنْدَ الْكَفَرَةِ حَتَّى
 قَوْلُهُ فَرَاغَ إِلَى الْعَيْنِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ كَانِي ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
 مختل اینکہ معراج را با وجودیکه رویت عین است رو با حقیقتعالی در آیه کریمه نفروود مگر بکثرت
 اینکہ کفار آن را سنے گفتند کہ شاید آنچه قضیہ معراج شما اسے پیغمبر بیان میکنی یک خواب
 باشد کہ آن را دیدہ باشی یا یک خیال بودہ باشد کہ شما مخیل شدہ است چنانچہ دیگر شما
 را بآن نامہا کہ کفار آنرا بآن نامیدہ بودند نام گذشتہ مثل آنکہ فرمودہ فراغ الی اللہ
 یعنی بت ہا را کفار الہ مے گفتند حقیقتعالی ہم آن را کفار الہ فرمودہ و همچنین کفار بعض نامہا
 را شریک و تعالی مے نامیدند حقیقتعالی ہم فرمود این شرکائی یعنی کجا ہستند
 آنہا یکہ شریک من بودند و کفار بعض کفر از نہایت مغرور و مکرم مے دانستند حقیقتعالی
 ہم بآن ہا فرمود ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ و چون احتمالات کثیرہ
 بر جہد و جودہ عدیدہ عموماً در معنار و بیاس من حیث الاطلاق والوضع ہر غیر ہما خصوصاً
 متطرق میباشند پس از کجا قطع باین حاصل شد کہ بیان خواب معراج است و علامہ
 علامہ الدین علی ابن محمد ابن ابراہیم بغدادی در تفسیر خود لباب التاویل در جز و ثمانث
 در صفحہ ۱۶۹- از سطر ۱۱ الغایت ۲۲ در تحت تفسیر کریمہ مذکورہ میفرماید وَالْكَافِرِينَ
 مِنَ الْمُفْسِدِينَ عَلَى أَنْ الْمُرَادَ مِنْهُ مَا رَأَى النَّبِيُّ كَيْلَةَ الْمُعْجَازِ مِنَ الْعَجَائِزِ
 وَالْآيَاتِ یعنی قول اکثر مفسرین آنست کہ مراد از رویا آنچه آنحضرت در شب معراج
 از عجائب و غرائب امور و آیات ملاحظہ فرمودہ شدہ قال لعالمہ المذکور قال ابن
 عتّاب ہی رؤیا عین را ہا سئل لک کیلۃ المعراج وہی کیلۃ اسوۃ

قول علامہ الدین
 لباب

اَلْبَيْتِ الْمَقْدَسِ یعنی ابن عباس میفرماید که معنای ر و یا مذکور در آیه مذکوره
 رو یا چشم یعنی رویت است آنچه حضرت رسول خدا در شب معراج که در آن شب آنحضرت
 را بجانب بیت المقدس سیر داده بودند ملاحظه بنگاه و نظر چشم فرموده بود پس ارباب
 ایمان بنظر انصاف ملاحظه نمایند که مثل ابن عباس در معنای ر و یا رویت گفته جز
 یقین گردید که البته رو یا بمعنای رویت است پس خواب از کجا ثابت شد و همچنین
 علامه ابوالسعود در تفسیر خود رو یا بمعنای رویت گفته و هیچ تعرض اختلاف هم نفرموده
 چنانچه اصل عبارت شان این است وَالْمُرَادُ بِالرُّوْيَا مَا عَايَنَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ كَيْلَا يَكُنَّ الْمَعْرَاجُ مِنْ عَجَائِبِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ حَسْبَمَا
 ذُكِرَ فِي فَاتِحَةِ السُّورَةِ ترجمه مراد از رو یا چیزی است که مشاهد
 و معانی فرموده آنحضرت در شب معراج موافق آنچه در ابتداء سوره مذکور شد
 وَالتَّعْبِيرُ عَنْ ذَالِكَ بِالرُّوْيَا لِأَنَّهَا لَا تَفْرُقُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الشُّوَيْءِ
 لِأَنَّهَا وَقَعَتْ بِاللَّيْلِ وَلَئِنْ الْكُفْرَةَ قَالَ لَعَلَّهُ رُويَا أي وَمَا جَعَلْنَا
 الرُّوْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَهَا عَيَانًا مَعَ كَوْنِهَا آيَةً عَظِيمَةً لغرض تعبیر آن
 معانی مشاهد به لفظ رو یا پس یا این است که در معنای رویت و رو یا فرق نیست
 یعنی آنچه بر آن رویت اطلاق میشود رو یا هم بر آن اطلاق میشود یا بجوت اینکه رو یا
 بر رویت وقت شب اطلاق میکنند و آن معانی رویت شب است یا بجوت اینکه
 کفار بعد از آن واقع معراج آنحضرت می گفتند که شاید این خواب بیان نیکنی و بخت
 و علامه عبداللہ ابن عمر شافعی در تفسیر خود مستمرا بیضاوی در جلد اول در صفحه ۴۶۶

و بیان قول علامه عبداللہ
 ابن عمر شافعی

مطبوعه نو کشور که بنویشت آرینا که لیکته المعراج و به تعلیق من قال انما
 کان فی لکنامه من قال انما کان فی الیقظة فتعبر الشریک بالرویه و از
 آنجا که مفسرین و علما و محدثین که عدد آنها بحد هزار در هزار بلکه زیاده از آن میرسد قول
 به معراج فی الیقظة دارند پس همه آنها را بیا بر معنای رویت میگیرند و فی تفسیر
 الکبیر للرازی که فرق بین الرویه و الشریکه يقال انما یستبعیه
 شریکه و شریک صاحب تفسیر کبیر میفرماید که فرق در روایات رویت نیست یعنی هر دو
 بمعنای واحدند چنانچه عرب میگویند رائتاه و قد صحح اهل اللغة بذلك
 ایضا چنانچه صاحب لسان العرب که پیش معاصر مذکور نهایت معتبر و عارف به لغات است
 در کتاب هذا بمعنا چشم دید روایا گفته و در سند قول راعی شاعر جا بلیت را پیش برده و گفته
 للرویه و الهش فها کذا و کبشی نفسا کان قبل یلوی موحا یعنی تکیه گفت
 بخون دید آن را و دلش شادان و فرحان گردید و بشارت داد نفس خود که پیش از آن
 ملاست با و میگردد و چنین متنبی میگوید و روى ایا حله فی العیون من الغرض
 یعنی دیده دیدار تو بسیار شیرین در چشمم است از بند نمودن آن و چون واضح شد که اکثر علما که
 از ادبیت و لغات عرب و محاورات ایشان واقفیت تامه دارند تصریح باین فرموده اند
 که روایات رویت هم معنای است و فرق فیما بین ما نیست پس تعلیط حریری متنبی را در استعمال
 روایا بمعنای رویت بجای است لکن نقل عنه انه قال غلط المتنبی حیث قال
 الرویه فی مقام الرویه لان العرب جعل الرویه لکما یرى فی
 الیقظة و الرویه لکما یرى فی المنام یعنی متنبی لفظ روایا در محل رویت استعمال

مطلوب کرده است زیرا که عرب رویت معاصره چیز را میگویند که در بیداری ببینند و روایا آنچه را در خواب ببینند و شارح خفاجی میفرماید وَفِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ أَحَدُهَا مَا ذَكَرَهُ الْمُصَنِّفُ يَعْنِي مَا ذَكَرَ نَاهُ فِيهِ انْفِائًا يَعْنِي دَرَانِ ثُمَّ قَوْلُ اسْتِأْذِنَ خُورِ الْمُصَنِّفِ يَعْنِي حَرِيرِي كَقَوْلِهِ رَوَى بِمَعْنَارِ خُورِ اسْتِأْذِنَ وَالثَّانِي الرَّوْيَةُ عَامَّةٌ وَالرُّوْيَةُ بِمَعْنَى لِمَا يَكُونُ بِاللَّيْلِ وَكَوْنُ فِي لِيَقْظَةِ انْتَهَى بِقَدْرٍ إِلَى جَعَلِ سَيُّومِ أَنْكَرُ رَوَيْتَ عَامِ اسْتِأْذِنَ وَرَوَى خُورِ رَوَيْتَ شَبَّ رَأْسِي كَوْنِيْدَ رَجُلٍ وَرَبِيْدَ اسْتِأْذِنَ بِأَشَدِّ وَهَمِّ عِلْمَانِ مَذْكُورِ
 از این بزرگوار در رویت مجاز مشهور نقل فرموده و صاحب فتح الباری شارح بخاری نیز روایا را بمعنای رویت تسلیم نموده کَمَا يَظْهَرُ مِنْ كَلِمَاتِهِ وَقَالَ ابْنُ الدَّبَرِيِّ الرَّوْيَةُ بِمَعْنَى لِمَا يَكُونُ فِي الْمَنَامِ فَالْعَرَبُ اسْتَعْمَلُوا فِي الْقِيَظَةِ كَثِيرًا فَهُوَ جَزَاءُ مَشْهُورٍ كَقَوْلِ الرَّاعِي وَهُوَ مُسْتَبِجٌ تَجَوَّحَ وَمَسَاوِيْرُ رَأْسِهِ عَلَى الرَّحْلِ فِي طَحْيَاءِ طَمْسٍ عَجُومُهَا رَفَعْتُ لَهُ مَشْبُوبَةً عَصَفْتُ لَهَا صَبَاتَرْدَ هَيْجَامَرَّةٍ وَتَقِيمُهَا فَلَكَرَ لِلرُّوْيَا وَهَنْسٌ فَوَادَةً وَبَشَى نَفْسًا كَانَ قَبْلُ يَلُومُ مُصَاوِيْنِ وَهِنْسٌ أَيْ مَتَبْنِي كَقَوْلِهِ مِنْ قَوْلِهِ مَضَى اللَّيْلُ وَالْفَضْلُ الَّذِي لَكَ لَا يَمْضِي وَرُوْيَاكَ اسْتِأْذِنَ فِي الْعِلْوَيْنِ مِنَ الْغَمْضِ بِأَيْسَرٍ وَاضْحَى شَدَّ كَرُوْيَا دَرَأِيَه مَذْكُورَه بِمَعْنَارِ
 رویت آمده چنانچه از تحقیق سابق ثابت نموده شد قَوْلُهُ از تمام بحث معلوم شد که بمعنای حقیقی و اصلی روایا خواب است و در معنای رویت فی الیقظه مجازاً اطلاق میشود

قوله استأذن

اقول احمد گفت که از زبان سامی هم این کلمه خارج گردید که رو یا بمعنای رویت هم ممل
 میشود و لکن آنچه گفته که مجاز است غلطی فرموده زیرا که به تصریح اعظم علماء مثل ابن البری
 و غیره معلوم شد که بمعنای مذکور لفظ مذکور مجاز نیست و راست و آن مساوی حقیقت
 بلکه راجح بر آن می باشد چنانچه در علم اصول و غیره به بر این ثابت است و طلق مجاز
 چنین نیست **قول** پس محتاج بقرینه عقلی یا حالی یا لفظی خواهد بود چنانچه از اواکل
 اشعار را می بینید میشود - و بعد از چند فقرات میگوید و لکن لفظ رو یا در قرآن مجید
 که در آیه مذکوره واقع است چنین نیست اگر تسلیم نمایم که رو یا بر رویت فی الیقظه
 هم اطلاق میشود هم کفایت نمی کند بلکه ثبوت این امر لازم است که در آیه مذکوره
 نیز مراد رویت است و آیت مذکوره قرینه و اشاره برین ندارد که از رو یا مذکور مراد
 رویت است بلکه اگر این آیت را از آیت اولی که در آن لفظ اسری لیلاً است
 اگر با هم متصل نمایم که در آن لفظ لیلاً است پس قرینه این امر پیدا است که این خواب
 است نه رویت فی الیقظه خصوصاً در صورتیکه اطلاق رو یا بر رویت در قرآن مجید
 نیامده **اقول** بر منصف خیر عقی و پوشیده نخواهد ماند که اطلاق رو یا بر رویت در
 زمان عرب مجری رسیده است که مجاز است بهر که دیده و کسی از کما ازین نمی نماید
 و اقوال جمیع مفتیین و علماء و اهل لغت و شعرائی کاملین است و در کافی میباشند
 و انکار از آن مکاره است و بعد غرض بصر میگویم که اگر رو یا بمعنای رویت حقیقت
 یا مجاز مشهور نباشد و آیه کریمه را متعلق معراج بدانیم چنانچه تحقیق آن گذشت
 پس در آیه کریمه مجازاً اطلاق تسلیم نموده آید و قرینه نیز لفظ فتنه است چنانچه اختصار و امتحان

بسیار است

قول من المفسر

در صورت بودن معراج قصه خواب هیچ نیست چنانچه دینی قوله علماء چونکه در حدیث
ابن عباس لفظ رویا عین آمده بر لفظ عین بحث نموده اند روایار روایت فی الیقظه
مراد گرفته اند چنانچه در حاشیه بخاری است رویا عین قید به الاستعارات
الترویای بمعنی الرویه فی الیقظه لا رویا التامه و همچنین کرمانی تاج
بخاری گفته مثل آنچه مذکور شد و آن این فقره هم زیاده نموده که و لیس فی معنی العلم
و در شفا قاضی عیاض گفته که ابن عباس میفرماید که مراد از رویا رویت چشم در بیداری
آنچه رسوخ داده دیده رویت خواب واضح باد که در حدیث ابن عباس لفظ لا رویا تمام
نیست پس اگر ثبوت این امر که نزد ابن عباس معراج خوابی نبود بر همین حدیث
است پس ما تسلیم نمی کنیم که مذاهب ابن عباس هم همین بود که معراج فی الیقظه
شما قول تمامی علماء تسلیم نموده اند که مراد از لفظ عین در حدیث ابن عباس معانی
چشم است که در حالت بیداری میشود چنانچه اقبال جمیع مفسرین و غیرهم دلالت
بر آن می دارند و از چندین اخبار و احادیث ثابت است که معراج در لفظ واقع
شده پس کدام وجه عدم تسلیم است و از اینجا است که چون ابن عباس مذاهب
معراج جسمانی فی الیقظه می داشت از همین جهت در تفسیر آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا
الَّتِي فِي مَوَدِّهِ رُؤْيَا عَيْنٍ رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ یعنی آنچه حق تعالی میفرماید در
آیه کریمه مذکوره لفظ رویا که ظاهرش خواب است اینجا بمعنا خواب نیست بلکه رویا عین
است یعنی رویت چشم است پس اگر اوشان مذاهب معراج فی الیقظه نداشت چرا
تفسیر رویا بر رویا عین میفرمود و آنچه محقق مذکور میفرمایند که لفظ رویا نامم در خبر ابن عباس

نیست پس آن سلم است و لکن مفهوم از منطوق چون رویت عین شد و آن در لفظ
 متحقق میشود و در خواب پس معنای رویت چشم در بیداری شد و مفهوم آن
 لا رویا منام است کما لا یخفی علی من جاس خکال تلك الذی اروعده تسلیم
 امثال جناب شما بعد تسلیم جمیع علماء را بخیار قابل اصداف و التفات ارباب فهم نیست
 حالا باید بفرمایند که اگر مراد این عباس از لفظ رویا عین بیداری نیست پس فائده
 تکریر لفظ عین چه چیز است زیرا که در صورت بودن رویا بمعنای خواب معنای عین
 چه خواهد شد و فائده تقیید چه خواهد شد مگر اینکه آنچه تمامی اکابر فهمیده اند سماعی نیز قبول
 فرمایند تا قیاس عین بسمه کار و سببه فائده در کلام مثل این عباس نشود قوله و ازین
 ثابت شد که لفظ عین چنانکه در آیه و آنچه مراد رویت فی الیقظة بطریق ظاهر
 و عنوانی واضح بفهم آید چنانچه بعضی فهمیده اند اقول آنچه سماعی افاده فرموده اند
 گفته از اکابر و اعیان دعوه آن نموده بجز آن چاکس از چندین هزار که احوال آن
 چار تا روشن و آشکار و سابق نموده شد قوله معنای لفظ عین در لغت حقیقه الشیء میباشد
 و لسان العرب گفته العین حقیقه الشیء یقال جاء بأكلام من عین
 ضافیه لا من فقه و حقیقه و جاء بعینه ای خالصا و اصحابر
 قول ابن عباس رویا عین معنایش مد و یا حقیقه الا ان رویا الانبیاء حق و وحی و از همین
 جهت لفظ رویا عین که در حدیث ابن عباس است از آن تبدیل معنای رویا نمودن
 و لفظ رویا که در قرآن مجید است بدون فرینه معنای مجازی مراد گرفتن درست نیست
 و مراد تاکید حق و واقعی بودن رویا است نه غیر یعنی خواب آنحضرت و همو خیال و ضحاک

احلام نبو و بلکه در حقیقت آنچه در خواب ملاحظه فرمود صحیح و حق بود زیرا که خواب با آنکه انبیاء
حق و راست میباشند پس از تفسیر لفظ عین لازم می آید که در حالت بیداری ملاحظه فرمود
اقول آنچه از لسان العرب معناه لفظ عین تحریر فرموده اند گفتگو در آن نیست و در کتاب
مذکور معانی متعدده لفظ عین مذکور است پس بدانکه لفظ عین در لغت عرب چند معنی
دارد اول بمعنی چشم آمده چنانچه میگویند عین جاریه انما سمیت عینا لان الماء
عین عنوا ای بنظر جاریه یا دوم بمعنی حاسبه بصیر آمده و جمع آن عین و عیون است
قال الله تعالى على اعدین الناسای معاینا مشاهدا بمرئی من الناس
سیوم بمعنی نظر آمده چنانچه در قرآنست تجری با عینینا ای بمرئی منا و لفظ عین
بمعناه باصره است و جمع آن عیون و عیان آمده و بر چشم چنانچه میگویند عین الماء و بر
آفتاب چنانچه میگویند عین الشمس و نفس شمس چنانچه میگویند خذتالی بعینه و بر درم و
دینار مسکوک و بر نق که مقابل نسیه باشد یقال اشتبهت بالدين او بالعین چنانچه
صورت از لفظ عین که چندین معنادارد تعیین نمودن یک معنی من بین معانی متعدده لابد
تحتاج بقریه معینه است و در حدیث ابن عباس و کذا لک رأیه کریمه قرینه واضح معینه معناه
حاسبه بصیر و باصره موجود است زیرا که لفظ رویا چون بر خواب نیز دلالت میکند پس بعد از لفظ
عین گفتن نیست مگر بجهت تعیین معنای رویت چشم لفظ عین را درین حدیث معنای حقیقت
گرفتن بیه معناه است کما لا یخفی و چون بحدیث فارغ شدیم از حصه فارسی باز بوجوه
اشکوفه . . . می نمایم بقیه حصه از دوا انشاء الله

بنا بر این که در حدیث شریف المعظم است و در مطبوعه طبع انشاء الله و در حدیث شریف

فهرست غلط نامه کتاب بنده

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۴	البصیر	البصیر	۱۱	۳	سبحان الله	سبحان الذی
۲	۹	وفعیہ	وفیہ	۱۲	۳	کہ خانہ	کہ از خانہ
۳	۱۲	سبحانا	سبحانا	۱۸	۴	وتطیق	وتطیق
۴	۱۵	سورہ	سورہ	۸	۱۵	اور طاق	اور طاق
۵	۱۲	پانچویش	پانچویش	۱۵	۲۱	بمکتہ	بمکتہ
۶	۱۶	سبحان	سبحانا	۱۶	۲۲	حاضر	حاضر
۷	۱۷	تنزیہ	تنزیہ	۱۷	۲۳	اتنا	اتنا
۸	۱۸	المعطوف علیہ	المعطوف علیہ	۱۷	۲۴	مشرق	مشرق
۹	۱۹	عبد بجانب	عبد بجانب	۱۷	۲۵	لسبب	لسبب
۱۰	۲۰	وتقدس اسماء	وتقدس اسماء	۱۷	۲۸	مجدد قرب	مجدد قرب
۱۱	۲۱	خداش	خداش	۱۷	۲۹	تقضی	تقضی
۱۲	۲۲	وفقرہا	وفقرہا	۱۷	۳۰	وتوجہ	وتوجہ
۱۳	۲۳	تنبیہ	تنبیہ	۱۷	۳۱	بدید	بدید
۱۴	۲۴	جکی	جکی	۱۷	۳۲	تثبت	تثبت
۱۵	۲۵	حسب	حسب	۱۷	۳۳	میشوند	میشوند
۱۶	۲۶	والیقظہ	والیقظہ	۱۷	۳۴	جائز القبول نیست	جائز القبول نیست
۱۷	۲۷	ام بانی	ام بانی	۱۷	۳۵	محل	محل
۱۸	۲۸	اتحضرت بیت	اتحضرت بیت	۱۷	۳۶		

صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح
۳۵	لا یتال	لا یتال	۲۴۲	گوست	گوشت
۱۵	عَہْدِی الظَّالِمِیْنَ	عَہْدِی الظَّالِمِیْنَ	۱۲	اونہا	آہنہا
۳۳	کہ سواہ	کہ سوارہ	۲۶	مَرَجِبًا	مَرَجِبًا
۲	کشف العطار	کشف العطار	۱۰	//	//
۳	ایسابق	السابق	۵	مرخبا	مرحبا
۱۲	آن آنست	آنست	۶	النزین	الزمن
۳۸	کوتاہ تر	کوتاہ تر	۱	ذنبی مستجیرا	ذنبی صبیہ مستجیرا
۱۲	ساکت ماش	ساکت باش	۲	اصبے	اصبع
۳۹	عیسے	عیسے را	۱۱	برود	برود
۱۸	نمازن	نماز	۱۴	یادو	بادو
۱۱	من کن	من کن	۵۰	مخلف اند	مخلف اند
۱۳	در قزع	در قزع	۹	حضری	تختری
۱۸	حطف	خطف	۲	ہردویا	ہردویا
۱۱	بس تمام ما	پس تمام	۱۱	ماندہ	ماندہ
۸	کَلَامُ الْاَبْرَارِ الْفَیْحِ عَلَیْہِمْ کَلَامُ الْاَبْرَارِ الْفَیْحِ عَلَیْہِمْ	کَلَامُ الْاَبْرَارِ الْفَیْحِ عَلَیْہِمْ کَلَامُ الْاَبْرَارِ الْفَیْحِ عَلَیْہِمْ	۱۲	وحدیث	وحدت
//	علیون	علیون	۱۴	بر نظر	بز نظر
۵	آای	اری	۳	ہشت وی	سی ہشت
۱۱	النار	النار	۴	ہفت وی	سی ہفت
۲	//	//	۵	ہشت وی	سی ہشت
۴	زمین یا	زمینہا	۱	سحابہ	صبابہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۴	۷	تو فرض	تو تن فرض	۶۵	۴	آرایت	آرایت
۵۵	حاشیه	تعلیم	به تعلیم	۱۳	۱۳	بالعبد	العبد
۱۱	۱۱	مهربان	مهربان تر	۶۶	۱۱	مستبین	مستبین
۱۱	۱۱	آنکه	اینکه	۱۳	۱۳	میدانیت	میدانیت
۱۱	۱۱	دو باشد	ده باشد	۶۷	۱۵	جناب خود	جناب
۱۱	۱۱	دینزاد	دینزار	۶۹	۱۰	علم محمد	علم محمد
۱۱	۱۱	احمر	احمر	۷۰	۲	لا حقیقه	لا حقیقه
۱۱	۱۱	دو	بود	۱۱	۲	بالافق	بالافق
۱۱	۱۱	گورا	گوارا	۱۱	۴	سرای	رای
۱۱	۱۱	چه ماضی	چه راضی	۱۱	۱۱	بالافق	بالافق
۱۱	۱۱	گفتن و موسی	گفتن موسی	۱۱	۵	سرای	سرای
۵۸	۱۳	میکرد	میکرد	۱۱	۱۱	بالافق	بالافق
۵۹	۱۲	والطان	والبطال	۱۱	۷	السرای	السرای
۶۱	۲	روح جسم	روح و جسم	۱۱	۱۱	بالافق	بالافق
۱۱	۵	درسته	درسته	۱۱	۸	الملک	الملک
۱۱	۶	در علیقه	علیقه	۱۱	۱۰	بالافق	بالافق
۱۱	۱۴	مود	نمود	۱۱	۱۱	الاحاروت	الاحاروت
۶۲	۵	بقطع	بقطع	۱۵	۱۵	ان جبریل رای	ان جبریل رای
۶۳	۲	الی	الی	۱۱	۲۶	الایه	الایه
۶۴	۱۸	روحانی	روحانی	۱۱	۱۸	بمعنی	بمعنی

صفحة	سطر	غلط	صحيح	صفحة	سطر	غلط	صحيح
٥١	١	الى	الى	٤٢	٢	الفؤاد	الفؤاد
"	"	حسبنا	حسبنا	"	٣	بالرحمة	بالرحمة
"	٣	فتدلى	فتدلى	"	٤	اررق	اررق
"	٣	الذين	الذين	"	"	فانضمامها	فانضمامها
"	٢	نكلام	نكلام	"	"	يصح	يصح
"	٩	من	من	"	١٤	فيه	فيه
"	"	شبرا	شبرا	"	١٨	الثانية	الثانية
"	١٠	بأعنا	بأعنا	"	٣	آيات	آيات
"	"	إشارة	إشارة	"	٣	تكون تلك الآية	تكون تلك الآية
"	١٢	النبي	النبي	"	٢	الحاجر	الحاجر
"	١٣	الحسيني	الحسيني	"	١٢	قابل	قابل
"	"	قرب	قرب	"	"	لاش	لاش
"	١٢	الكبر	الكبر	"	٤٥	باطن جرم حاوي	باطن جرم حاوي
"	١٤	ورقة	ورقة	"	٣	استوار	استوار
"	١٤	أنى	أنى	"	٤	ارزمن يگرم	ارزمن يگرم
"	١٨	راى	سكرا	"	٤	والبطال	والبطال
"	١٩	المشهور	المشهور	"	٥	فدلى	فدلى
"	٢	هو قواد	هو قواد	"	١٥	كاند	كاند
"	٣	الآيات العجبة الالهية	الآيات العجبة الالهية	"	٤	روبت	روبت
"	"	أقما	أقما	"	٨	سكوا	سكوا

معنی	غلط	معنی	غلط	معنی	غلط	معنی	غلط
۸۷	نبود	بنور	۸۷	فتدلی	۴	فتدلی	معنی
۱۳	//	//	۱۵	فرمایند	۱۵	فرمایند	معنی
۲	بیان	بیان	۵	الله	۵	الله	معنی
۴	بلافت	بلافت	//	رَسُولُ	//	رَسُولُ	معنی
۵	نافذ خیر معلوم	نافذ خیر معلوم	۱۳	دزان	۱۳	دزان	معنی
۱۱	زریع	زریع	//	بودید	//	بودید	معنی
۱۶	سرای	سرای	۶	بشما	۶	بشما	معنی
۱۷	زریع	زریع	۷	//	۷	//	معنی
۱	بیوه	بیوه	۱۶	الرَسُولَ	۱۶	الرَسُولَ	معنی
۱۶	تحقیق	تحقیق	۱۸	در عین	۱۸	در عین	معنی
۲	ایستاد	ایستاد	۸	نخوس	۸	نخوس	معنی
۱۶	المادی	المادی	۱۳	بجبریل	۱۳	بجبریل	معنی
۱۷	سید رة	سید رة	۱	ان ظلمی	۱	ان ظلمی	معنی
۱۸	سوار نخواهد شد	سوار نشده و نخواهد شد	۲	بِعَفْوِكَ	۲	بِعَفْوِكَ	معنی
۱۳	ظرف آب	ظرف پر از آب	//	ذلی	//	ذلی	معنی
۱۸	برویند	بروین	۴	مستجیر	۴	مستجیر	معنی
۸	دیتاده	ده تاده	۹	دور دهم	۹	دور دهم	معنی
۱۳	بسیارند	بیارند	۵	بادلی	۵	بادلی	معنی
۴	اورمکانی	اورمکانی	۷	خود دانست	۷	خود دانست	معنی
۳	برو	برد	۱۳	وَأَسْأَلُ	۱۳	وَأَسْأَلُ	معنی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۰	که منم	که من ام	۱۱۴	۱۲	بخواب	بخواب
۹۸	۱	جوابها	جوابها	"	۱۵	اِنَّ اَحْمَدُ	اِنَّ اَحْمَدُ
"	۱۰	درواز	دروازه	۱۱۵	۴	دادن و جمع	دادن جمیع
"	۱۲	مومن خدا	خدا مومنین	۱۱۶	۴	بمن مخصوص	بمن مخصوص
"	۱۳	شفاعت محمد	شفاعت شما	"	۶	که من بعد	که من بعد
"	۱۴	خواهند شد	خواهد شد	"	۸	وزمان	وزمان
۹۹	۳	ایمن دوسر	این مدبیر	"	۱۳	وَحَدُّوْهُمُ	وَحَدُّوْهُمُ
"	۷	بلا قمر	بلا قمر	۱۱۷	۱	اسعیل	اسعیل
۱۰۰	۳	از غنوم	از غنوم	"	۸	رَحْمَةُ اللّٰهِ	رَحْمَةُ اللّٰهِ
۱۰۱	۱۷	وگذاختن بیک	وگذاختن بیک	۱۱۹	۴	والپسی زمین	والپسی زمین
۱۰۲	۱	از وزیر	از وزیر	۱۲۰	۱	شما با بچه	شما با بچه
۱۰۳	۱	تشریف برکت	تشریف برکت	"	۱۱	مصلحت و	مصلحت و
۱۰۵	۸	بالا سبزه	بالا سبزه	"	۱۸	و گفتگوی	و گفتگوی
۱۰۶	۱	بزم	بزم	۱۲۱	۶	وزیرین	وزیرین
"	۹	آخرا این	آخرا این	۱۲۲	۸	چار نهر	چار نهر
۱۰۷	۱	واطعام	واطعام	۱۲۳	۸	میباشند	میباشند
۱۰۸	۱۲	اداس	ادین	۱۲۴	۱۰	هَدَبَةٌ	هَدَبَةٌ
۱۱۳	۵	از آن نور	از آن نور	۱۲۵	۹	آنحضرت که	آنحضرت که
۱۱۴	۲	صادر	صادر	"	۱۸	اِنَّ الشَّيْ	اِنَّ الشَّيْ
"	۶	حمیه سبزه	حمیه سبزه	۱۲۶	۱۲	اَبْنُ بَشَا	اَبْنُ بَشَا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۸	۱	اِنَّهٗ قَالَ	اِنَّهٗ قَالَ	۱۳۸	۵	الاسراء	الاسراء
۱۳۸	۱۸	ابْنُ تَشَا	ابْنُ تَشَا	۱۳۸	۸	اوھام	اوھام
۱۳۹	۶	عَنْ لَيْكَلَةٍ	عَنْ لَيْكَلَةٍ	۱۳۹	۱	از آنها	از آنها
۱۳۹	۱۶	بِقَدْحَيْنِ	بِقَدْحَيْنِ	۱۳۹	۶	میفرمودند	میفرمودند
۱۳۹	۱۷	از این سب	از این سب	۱۳۹	۳۷	مزارج او	مزارج او
۱۴۰	۳	يُوشُ	يُوشُ	۱۴۰	۶	ضَمَّضِم	ضَمَّضِم
۱۴۰	۸	وسان	وسان	۱۴۰	۷	رَأَيْتُ رَا	رَأَيْتُ رَا
۱۴۰	۱۰	أَبُو سَلَمَةَ	أَبُو سَلَمَةَ	۱۴۰	۵	خورا	خورا
۱۴۰	۱۸	حَدَّثَنِي	حَدَّثَنِي	۱۴۰	۱۸	تعبیر نمودند	تعبیر نمودند
۱۴۱	۱	عَنْ لَيْكَلَةٍ	عَنْ لَيْكَلَةٍ	۱۴۱	۳۷	بعددعوه	بعددعوه
۱۴۱	۳	يَرَى قَلْبَهُ	يَرَى قَلْبَهُ	۱۴۱	۶	واذعان	واذعان
۱۴۱	۹	رَجُلٌ مِنْ	رَجُلٌ مِنْ	۱۴۱	۳۷	قول جنتی	قول جنتی
۱۴۱	۱۰	بافرن سیر از سابق	بافرن سیر از سابق	۱۴۱	۷	بچار کس	بچار کس
۱۴۱	۱۲	جَبْرِئِيلُ بِأَصْبَعِهِ	جَبْرِئِيلُ بِأَصْبَعِهِ	۱۴۱	۵	فاصل معاصر	فاصل معاصر
۱۴۱	۲	الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ	الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ	۱۴۱	۶	ایضاً	ایضاً
۱۴۱	۱	خَمْسِينَ	خَمْسِينَ	۱۴۱	۳۷	وصفی است	وصفی است
۱۴۱	۲	کسان	کسان	۱۴۱	۱۰	بجس رفته	بجس رفته
۱۴۱	۳۷	أَخْبَرَنِي	أَخْبَرَنِي	۱۴۱	۳۷	تَعَبَّرُون	تَعَبَّرُون
۱۴۱	۶۸	ومتیقنا	ومتیقنا	۱۴۱	۱۸	أَطُوفُ	أَطُوفُ
۱۴۱	۱۷	آوردو	آوردو	۱۴۱	۱۰	وچه قدر	وچه قدر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۲	۱۲	نموده و در دو	نموده و در دو	۱۶۷	۱۸	یا لفظ	بالفظ
۱۵۳	۱۱	کوره ایچ	کوره ایچ	۱۶۹	۳	در جواش	در جواش
۱۵۵	۷	بنام عینه و کائنات	بنام عینه و کائنات	۱۷۱	۱۶	روایت	روایت
۱۵۷	۷	فی ضمه	فی ضمه	۱۷۲	۱۶	در مسوقیت	در مسوقیت
۱۵۸	۱۳	جسم بارک	جسم بارک	۱۷۳	۵	مین و دو	مین و دو
۱۵۹	۳	اثر انجابه	اثر انجابه	۱۷۴	۱۵	نزد مایان	نزد مایان
۱۶۰	۱۲	چشم دید	چشم دید	۱۷۵	۱	فتق در	فتق در
۱۶۱	۱۰	در لقطه	در لقطه	۱۷۶	۹	زیراکه	زیراکه
۱۶۲	۱۲	نقرار و او اند	نقرار و او اند	۱۷۷	۱۰	بنار مجیت	بنار مجیت
۱۶۳	۱	فلاید	فلاید	۱۷۸	۱۲	اشتراط	اشتراط
۱۶۴	۲	لزم	لزم	۱۷۹	۷	اتفاق است	اتفاق است
۱۶۵	۵	که این تمیه	که این تمیه	۱۸۰	۸	تحریر	تحریر
۱۶۶	۹	وان تعذر	وان تعذر	۱۸۱	۲	امجادش	امجادش
۱۶۷	۱۱	یتد بزو	یتد بزو	۱۸۲	۱۰	علم درایه	علم درایه
۱۶۸	۱۲	بهر محو	بهر محو	۱۸۳	۱۳	ایضا	ایضا
۱۶۹	۲	ابن متمب	ابن متمب	۱۸۴	۱۵	فالحديث المنسوبة	فالحديث المنسوبة
۱۷۰	۱۴	بر متبع	بر متبع	۱۸۵	۱۷	نافذ خیمه	نافذ خیمه
۱۷۱	۲	در قصر	در قصر	۱۸۶	۱	کاذب و نسین	کاذب و نسین
۱۷۲	۹	بگوید	بگوید	۱۸۷	۱۵	جاری	جاری
۱۷۳	۱۱	و شلک و نیاز مشهور	و شلک و نیاز مشهور	۱۸۸	۱۷	قوانین	قوانین